

# دیدگاه الهیاتی کلونیزم یا آموزه فیض

خلاصه‌ای از کتاب

لورین بواتنر

**Five Points of Calvinism  
or  
The Doctrines of Grace**

Based on

Lorraine Boettner's  
*Reformed Doctrine of Predestination*

Translator: Dr. Zarin Gholub

Persian Translation Copyright © Parsa Trust 2022.

First Published 2022.

All rights reserved.

For further copies and other publications contact:

**Parsa Trust**  
c/o Providence Baptist Chapel  
Naunton Parade  
Cheltenham  
GL53 7NP  
United Kingdom

Email us: [shop@parsaweb.org](mailto:shop@parsaweb.org)

**[www.parsaweb.org](http://www.parsaweb.org)**

# دیدگاه الهیاتی کلونیزم

(پنج اصل کلونیزم)

یا

## آموزه فیض

خلاصه‌ای از کتاب

لورین بواتنر

ترجمه و تعلیم: دکتر زرین قلوب

انتشارات پارسا

چاپ اول ۲۰۲۲

حق چاپ محفوظ است © ۲۰۲۲ موسسه پارسا



## فهرست مطالب

۷..... پیشگفتار

### فصل اول

۹..... تقدیر ازلی

### فصل دوم

۳۵ ..... ناتوانی کامل آدمی

### فصل سوم

۶۱..... گزینش نامشروط

### فصل چهارم

۸۷..... فدیة محدود

### فصل پنجم

۱۱۱ ..... فیض غیرقابل مقاومت

### فصل ششم

۱۴۱..... پایداری ابدی مقدسین



## پیشگفتار

این کتابچه خلاصه درس‌هایی است که در ۶ جلسه به صورت آنلاین برای گروهی از دوستان فارسی زبان ارائه شده است. منبع اصلی این تعالیم را می‌توانید در کتاب زیر بیابید:

Reformed Doctrine of Predestination. Lorraine Boettner.

هدف اصلی از چاپ این کتاب رشد کلیسای فارسی زبان است که نیاز به تعالیم صحیح و انجیلی دارد. به ویژه در زمانی که مطالب مضر و حتی تعالیم منحرف کننده در قالب کتاب‌های مسیحی چاپ، پخش و منتشر می‌شوند.

نوکیشان فارسی زبان نیاز به مطالعه کتاب‌های مفید در زمینه الهیات مسیحی دارند. چنین نیازی است که مشوق اصلی نویسنده

بوده تا در حد توان خود به کلیسای خداوند خدمت کند. آروزی نویسنده این است که خداوند معلمین و مبشرین بیشتری را فراخواند تا این بار گران را به دوش گرفته و آموزه فیض را به درستی تعلیم دهند.

در این گفتار کوتاه «آموزه فیض» چنان که پولس رسول، آگوستین قدیس، کلوین، اصلاحگران کلیسا، چالرز سپرچن و دیگر معلمین کلیسا آن را تعلیم می‌دادند، توضیح داده شده است. درک درست این آموزه باعث فروتنی آدمی و جلال نام خداوند زنده و حقیقی می‌شود زیرا رستگاری و نجات بنی‌آدم از ابتدا تا به انتها کار اوست و نه ما.

اگرچه این دیدگاه نام «کلوین» را به خود گرفته ولی نباید فراموش کنیم که همه این حقایق در کتاب مقدس مکتوب بوده و پولس و دیگر رسولان راستین مسیح آنها را تعلیم می‌دادند. کلوین فقط آنها را به صورت منظم و منطقی در چارچوب خاصی ارائه نمود.



# فصل اول

تقدیر ازلی



## ■ ■ تقدیر ازلی

در این گفتار کوتاه قصد داریم تا «دیدگاه الهیاتی کلونیزم» را مورد بررسی قرار دهیم. در قبال آن یک سیستم الهیاتی دیگر هم وجود دارد که به «دیدگاه آرمینین» معروف است (تشابه اسمی هیچ ربطی به ارمنی‌های ساکن ایران ندارد). هر کدام از این سیستم‌ها به ما یک چهارچوب را می‌دهد که با توجه به آن بتوانیم کتاب مقدس را بهتر درک کنیم.

کلونی‌ها به تقدیر ازلی خدای زنده اعتقاد دارند: حقیقتی که در ظاهر ممکن است شبیه به جبرگرایی مسلمین به نظر برسد اما با کمی تأمل درخواهید یافت که این دو بسیار متفاوت‌اند. ما مسیحیان کلونی اعتقاد داریم که خداوند زنده و حقیقی نقشه‌ای بسیار دقیق برای جهان دارد که شامل تمام وقایع و حوادث کوچک و بزرگ تمام

اعصار تاریخ می‌شود. بدین معنا که تمامی آن رویدادها، پیش از آفرینش جهان کاملاً از سوی خدای زنده مقدر شده‌اند. خداوند زنده و حقیقی بر همه امور این دنیا وقوف کامل دارد و رفتارهای همه مخلوقات را که خواهد آفرید از پیش مقدر و معین داشته است.

اعتراف‌نامه وست مینیستر به این شکل آن را تعریف می‌کند:

«خداوند زنده و حقیقی از ازل و از طریق مصلحت حکیمانه و اراده کاملاً مقدس خود به طور آزاد و غیرقابل تغییر هر چیزی را که به وقوع می‌پیوندد، مقدر فرموده است. ولی این کار را به صورتی انجام داده که خود بانی گناه نیست و تجاوزی به آزادی اراده مخلوقات نکرده، آزادی و اختیار در مورد علل ثانوی را از انسان صلب ننموده، بلکه برقرار داشته است.»

تفاوت اصلی این دیدگاه با «جبر گرایی» در اسلام در این حقیقت نهفته است که هر چند خداوند زنده به عنوان عامل اول همه چیز را از قبل مقدر داشته، اما آزادی انتخاب از ما انسان‌ها صلب نشده و هر یک از ما مسئول انتخاب‌های خودمان هستیم و باید جوابگو باشیم. مسیحیان کلوینی مثل مسلمین جبرگرا فکر و عمل نمی‌کنند؛ هر چند که آنها اعتقاد دارند که خداوند همه چیز را از پیش مقدر داشته اما باور آنها به تقدیر ازلی قدرت اختیار آنها را از بین نبرده و نه مسئولیت ایشان را.

به آیات زیادی می‌شود اشاره کرد به عنوان مثال:

[مزمور ۱۱:۳۳]

«اما نقشه‌های خداوند جاودانه پابرجاست و تدبیرهای دلش در همه نسل‌ها»

[افسسیان ۱:۱۱]

«چنانچه از پیش معین گشتیم بر حسب اراده او که همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند»

[عبرانیان ۶:۱۷]

«از این رو چون خدا، خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تأکید بی‌شمار نشان دهد، سوگند در میان آورد.»

در حقیقت و به یک عنوان آنچه که تاریخ خوانده می‌شود؛ با همه جزئیات آن، صرفاً به نمایش گذارده شدن آنچه است که خداوند زنده و حقیقی از ازل آن را مقدر داشته است:

[اشعیا ۴۶: آیات ۹ تا ۱۰]

«من خدا هستم و جز من کسی نیست. من خدا هستم و همانند من نیست و انتهارا از ابتدا بیان می‌کنم و آنچه را که هنوز انجام نشده، از قدیم. می‌گویم: تدبیر من برقرار خواهد ماند، تمامی خشنودی خود را به جا خواهم آورد.»

خداوند از ازل مسیر تاریخ را مقدر کرده و دنیا چون رودخانه‌ای لحظه به لحظه به آن سمت مشخص و پایان مقدر حرکت می‌کند.

اثبات این نظریه مشکل نیست زیرا در کتاب مقدس «نبوت»

وجود دارد یعنی پیشگویی وقایع آینده. (موضوعی که خاص کتاب مقدس است و در دیگر کتاب‌های به ظاهر آسمانی نشانی از آن نیست) تاریخ مقدس به ما نشان می‌دهد که همه آن پیشگویی‌ها دقیقاً و چنان‌که توسط پیامبر راستین خداوند از پیش به قوم اطلاع داده شده بود، به وقوع پیوستند. این دلیلی است محکم بر «تقدیر ازلی» که از قبل رقم خورده است. در غیراین صورت اگر وقایع جهان از پیش رقم نخورده بود، امکان پیشگویی رویدادهای آینده هم غیرممکن می‌بود؛ بدین معنا که پیامبران راستین نمی‌توانستند در مورد بروز وقایع آینده نبوت کنند.

در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم هیچ چیزی به نام شانس، اتفاق و یا حادثه وجود ندارد بلکه همه چیز بر اساس نقشه‌ای منظم پیش می‌رود. به عنوان مثال در کتاب مقدس می‌خوانیم که خداوند یونس را می‌فرستد تا به نینوا رفته و ساکنین بت پرست آنجا را دعوت کند به بازگشت به سوی خدای زنده. یونس در عوض اطاعت از فرمان خداوند، فرار می‌کند به سوی ترشیش. وی سوار بر کشتی‌ای می‌شود که به سوی ترشیش می‌رفت اما خداوند دریا را طوفانی می‌سازد. ملوان‌ها به وحشت می‌افتند و گفتند بیایید قرعه بیندازیم و ببینیم به خاطر چه کسی است که این بلا بر ما نازل شده است. در باب ۱ آیه ۷ کتاب یونس چنین می‌خوانیم:

«پس چنین کردند و قرعه به نام یونس افتاد.»

هر چند که آنها قرعه انداختند (گویی کاملاً برحسب اتفاق و انداختن قرعه بود) اما در واقع مشیت و پیشدانی خداوند را به انجام

می‌رساندند. مطابق مشیت و پیشدانی خداوند، یونس باید به دریا انداخته می‌شد.

نمونه دیگر وقایعی که به نظر اتفاقی می‌رسد را در انکار کردن پطرس شاهد هستیم. خداوند ما عیسی مسیح به پطرس گفت: «در همین شب قبل از اینکه خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» دقیقاً هم به همین صورت روی داد هرچند که بانگ خروس کاملاً اتفاقی به نظر می‌رسد اما حتی همان هم تحت کنترل کامل خدای زنده است.

پیش آگاهی یا پیش دانی خداوند شامل همه شرارت‌های بنی آدم هم می‌شود. اگرچه خداوند زنده و حقیقی خدایی قدوس است و بانی گناه نیست. آدمی مسئول تمامی اعمال خودش است؛ با این وجود رفتار آنها بخشی از نقشه و برنامه خداوند است. یک نمونه بارز آن مصلوب شدن خداوند ما عیسی مسیح است که کتاب مقدس آن را به این صورت توضیح می‌دهد؛ کتاب اعمال رسولان ۲:۲۳ پطرس به اهالی اورشلیم چنین می‌گوید:

«این شخص (مسیح) چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد شما گرفته به دست گناهکاران بر صلیب کشیده کشتید.»

تمام رنج‌های زمینی خداوند ما عیسی مسیح و همچنین مرگ او از پیش مقدر داشته شده بود. [اعمال رسولان ۳:۱۸]

«اما خدا آن اخباری را که به زبان همه انبیاء خود از پیش گفته بود که مسیح باید رنج ببیند، همین طور به انجام رسید.»

چون مرگ مسیح از راه مصلوب شدن از پیش از آفرینش جهان از سوی پدر آسمانی مقدر داشته بود در نتیجه پیامبران راستین او می‌توانستند راجع به وقوع آن نبوت (پیشگویی) کنند.

هرکس که کمی فکر کند به روشنی می‌بیند که این جهان صاحبی دارد و مطابق اراده خودش عمل می‌کند. او از کسی سؤال نمی‌کند که آیا دوست داری توی ایران به دنیا بیایی یا توی آمریکا؟ آیا دوست داری سیاه پوست باشی یا با چشم‌های آبی و موهای بلوند؟ آیا اصلاً دوست داری به دنیا بیایی؟ آفرینش هر یک از ما با تمامی خصوصیات فردیمان به خواسته و اراده مطلق او صورت گرفته است.

مسیحیان تشخیص داده‌اند که خدایی با قدرت مطلق در این دنیا وجود دارد که هیچ واقعه‌ای، هرچند به ظاهر کوچک و کم اهمیت، بدون پیشدانی و اراده او روی نمی‌دهد. او صاحب اختیار تام این جهان است. برگه از درخت بدون اجازه او بر زمین نمی‌افتد. هر آنچه را که او از پیش مقدر داشته، بدون شک به وقوع خواهد پیوست. روزی خواهد آمد، که همه زنان - چه بخواهند و چه نخواهند - در برابر خداوند ما عیسی مسیح خم خواهند شد و اعتراف خواهند کرد که او خدای متعال است. [رساله رومیان ۱۴: ۱۱]

#### «برای جلال پدر آسمانی.»

در کتاب مقدس، خداوند تشبیه شده به پادشاهی با قدرت متعال که بر تخت سلطنت تکیه زده است که با حکمت، حقیقت، محبت حکمرانی می‌کند: فرای آنچه را که ما حتی بتوانیم تصورش را نکنیم،



قادر است انجام دهد.

[متی ۲۶:۱۹]

«عیسی بدیشان نظر کرده گفت: نزد انسان غیر ممکن است، اما نزد خدا نیست. زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.»

البته مسلمین گمان می‌برند که وقتی می‌گوییم نزد خدا هیچ کاری غیر ممکن نیست یعنی الله هر کاری خواست می‌تواند انجام بدهد! اگر اراده کرد می‌تواند دروغ بگوید و حتی می‌تواند کاری کند تا دو به علاوه دو بشود پنج! او چون قادر متعال است می‌تواند بی‌عدالتی کند و جوابگوی کسی هم نیست. الله اگر اراده کرد می‌تواند مردم را فریب بدهد: **وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ ۗ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** (سوره آل عمران آیه ۵۴. معنای فارسی؛ یهود با الله مکر کرد الله هم در مقابل با آنها مکر کرد، الله از همه بهتر می‌تواند مکر کند.) این دید اسلام است از قدرت متعال و غیرقابل کنترل الله.

## تفاوت در اینجاست

وقتی که ما مسیحیان می‌گوییم خدای زنده و حقیقی هیچ کاری برایش غیر ممکن نیست؛ منظور این است که هر کاری که اخلاقی باشد و درست و نه مطلقاً هر کاری. کارهایی هست که خدای قدوس نمی‌تواند انجام دهد؛ او هرگز گناه نمی‌کند، چون قدوس است، هرگز مکر و فریب در کلامش نیست. خداوند زنده و حقیقی نمی‌تواند دروغ بگوید، نمی‌تواند قول خودش را زیر پا بگذارد، نمی‌تواند بی‌عدالتی بکند

و یا کاری خلاف شریعت خودش انجام دهد. هر آنچه که خداوند ما انجام می‌دهد در حیطه قدوسیت و راستی است. اصول اخلاقی که او در شریعت خود به ما داده، نشانگر ذات اوست و همچنین کارهایش. خدایی که دروغ گفتن را منع کرده و آن را مجازات می‌کند، نه کسی را فریب می‌دهد و نه چیزی غیر از حقیقت بیان می‌کند.

خدای ما جهان را کاملاً کنترل می‌کند؛ وی قادر است تا به سادگی ذات شریر یک گناهکار را عوض کند. او که در جشن عروسی قانا، آب را به شراب بدل ساخت، می‌تواند از یک فرد کلاهبردار، دروغگو و دغل و فریبکار یک مسیحی مقدس و فردی قابل اعتماد بسازد.

در انجیل متی ۸ می‌خوانیم که یک جذامی می‌آید نزد خداوند ما عیسی مسیح و می‌گوید: «ای خداوند» اگر بخواهی، می‌توانی مرا پاک سازی. او تشخیص می‌دهد که خداوند عیسی مسیح دارای چنین قدرتی است. خدای زنده و حقیقی، قادر است تا روح و بدن ما را از گناه و تأثیراتش پاک سازد.

افراد شریر و حتی شیطان تنها با اجازه او در این جهان وجود دارند. اگر خداوند زنده اراده کند می‌تواند در یک چشم به هم زدن آنها را نابود سازد. یک نمونه آن در دوم پادشاهان ۱۹:۳۵ است. خداوند فرشته‌اش را می‌فرستد و در یک شب ۱۸۵ هزار نفر سربازان اردوگاه آشور را به هلاکت می‌رساند. در کتاب اعداد ۱۶ می‌خوانیم که قورح علیه خداوند طغیان می‌کند و زمین دهان می‌گشاید و او را به همراه کسانش و تمامی اموالش فرو می‌بلعد.

قدرت خدای زنده و حقیقی کاملاً مطلق است؛ همه رویدادهای جهان را در بر می‌گیرد. اما قدرت او یک نیروی کورنیست، بلکه توام است با حکمت، محبت و قدوسیت بی‌نهایت. این حقیقت باعث دلگرمی و تسلی عمیق ما مسیحیان است زیرا می‌دانیم که جهان را تقدیر کور و یا نیرویی متعال کنترل نمی‌کند بلکه خدایی که به ما مسیحیان محبت ویژه دارد. وعده خداوند این است که همه چیز برای خیریت کسانی در کار است که خداوند را دوست می‌دارند. [رومیان ۸: ۲۸] البته در زمان وقوع حوادث تلخ شاید تحمل آن سخت باشد، صبر و بردباری نیاز داشته باشد، اما ما مسیحیان می‌توانیم با امیدواری تحمل کرده و به قول خداوند اعتماد داشته باشیم.

بر اساس آنچه که بیان شد، مشخص است که اگر در این دنیا عده‌ای به خداوند عیسی مسیح ایمان آورده و نجات می‌یابند، تنها و تنها به این دلیل است که خدای تثلیث از ازل رستگاری آنها را مقدر داشته است. نه به این دلیل که آنها آدم‌های خوش شانس و یا زرنگی بودند و یا تصمیم گرفتند که مسیحی شوند. کسانی هم که به پسر یگانه مولود پدر ایمان نمی‌آورند به این دلیل نیست که می‌توانند خلاف اراده پدر آسمانی و مشیت او عمل کنند!

آدمی به خاطر غرور ذاتی، جهالت معنوی و فساد درونی‌اش، اراده خودش را برتر از اراده خدا فرض می‌کند، گمان می‌برد که می‌تواند خلاف اراده خداوند متعال عمل کند! در صورتی که کلام تغییرناپذیر خداوند چنین اعلام می‌کند؛ [مزمور ۱۳۵: ۶]

«خداوند هر آنچه را که بخواهد، به انجام برساند: در آسمان و بر زمین: در دریاها و ژرفناها»

پولس رسول در رساله رومیان ۹ آیات ۲۰ تا ۲۱ تحت هدایت روح القدس چنین می‌گوید:

«اما تو کیستی ای انسان که علیه خدا جواب می‌دهی؟ آیا مصنوع به صانع خود می‌گویی: که چرا مرا چنین ساختی؟ یا کوزه گر اختیار بر گِل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟»

کتاب مقدس - یگانه مکاشفه راستین - به ما تعلیم می‌دهد که خدای زنده و حقیقی، نه تنها همه چیزها را با قدرت خود آفریده، بلکه ادامه بقا و حیاتشان نیز لحظه به لحظه و کاملاً به اراده خداوند بستگی دارد.

نحمیا در فصل ۹ کتابش و آیه ۶ چنین اعتراف می‌کند:

«تویی تنها خداوند زنده و حقیقی. تویی که فلک و فلک الافلاک را با تمامی لشکرشان، و زمین را با هر آنچه بر آن است. دریاها را با هر آنچه در آنهاست، ساخته‌ای تویی که به همه آنها حیات می‌بخشی و لشکریان آسمان پرستش می‌کنند.»

اگر لحظه‌ای به قوانینی که طبیعت را اداره می‌کنند فکر کنید، به مسیر تاریخ بشر و حتی به زندگی فردی خودتان، درخواهید یافت که همه تحت کنترل کامل خدای زنده و حقیقی هستند؛ از هر چه که در آسمان است یعنی فرشتگان و کروبیان، هر چه که بر روی زمین است، حتی کوچکترین اتم‌ها و مولکول‌هایی که اشیاء را می‌سازند، کاملاً

تحت اراده مداوم و کنترل غیرقابل مقاومت خداوند هستند. یک اتم هم وجود ندارد که خارج از مدار قدرت و حاکمیت او در گردش باشد.

قدرت خدای زنده و حقیقی بی‌نهایت است؛ بدین معنا که هیچ چیزی آن قدر بزرگ نیست که فرای او باشد، هیچ چیز آن قدر کوچک نیست که خداوند متوجه‌اش نباشد. تنها اراده و نقشه ازلی اوست که از پیش مقدر داشته که تک تک ما انسان‌ها در چه زمانی، در چه مکانی، در چه خانواده‌ای به دنیا بیاییم و دقیقاً در چه شرایط و چه زمانی از این دنیا برویم. جنسیت ما را او مقدر داشته که آیا دختر باشیم یا پسر به دنیا بیاییم، آیا در خانواده فقیر متولد شویم و یا در میان ثروت، آیا در سلامتی باشیم یا با نقض عضو و معلولیت، آیا در کشوری پیشرفته به دنیا بیاییم یا در مملکت بلا زده. عده‌ای در جامعه‌ای به دنیا می‌آیند که در آن کلیسا وجود دارد، مطالعه کتاب مقدس ممنوع نیست و به خاطرش کسی را به زندان نمی‌اندازند، نور انجیل هست و برکات معنوی کلام خدای زنده. میلیون‌ها نفر هم در ممالک اسلامی به دنیا می‌آیند و تمام عمرشان حتی اجازه شنیدن کلام خدای زنده را نداشته، ذهنشان علیه کتاب مقدس مسموم شده، هرگز دعوت خداوند برای مغفرت گناهانشان را نشنیده و در همان وضع هم از این جهان می‌روند. هیچ کدام از این شرایط به خواسته و انتخاب آن انسان‌ها نبود. نه کسانی که در کشورهای آزاد به دنیا می‌آیند و نه کودکانی که در خانواده‌های مسلمان زاده می‌شوند، در این زمینه هیچ قدرت انتخابی ندارند.

هم کتاب مقدس و هم تجربه روزانه به ما می‌گوید که خداوند

-مطابق حکمتش - برکاتی را به یک عده می‌دهد و همان برکات را از یک عده دریغ می‌دارد. هرگز نباید فراموش کنید که هر چه که به شما داده شده است؛ خصوصیات فردی، استعدادها و هم برکات دنیوی که شما دارید یا ندارید، همگی از سوی خدای زنده و حقیقی و مطابق مشیت اوست. به همین شکل هم برکات رستگاری؛ اگر شما انجیل خداوند را شنیده‌اید، اگر رستگار شده‌اید، فقط و فقط به خاطر فیض خدای زنده است و نه اراده و خواست خودتان.

دیگرانی هستند که هنوز به سوی سنگ سپاه مکه سجده می‌کنند، یک ماه از سال اعتصاب غذا می‌کنند، هنوز در خرافات دین باطل و تاریکی‌اند. فقط به این دلیل که خداوند هدیه نجات را به آنها نداده است؛ به آنها فیض رایگان و نجات بخش خداوند نرسیده است. بدون اینکه ذره‌ای به آنها ناحقی شده باشد. خداوند فیض خود را به کسی بدهکار نیست. اگر او به میلیاردها مسلمان فیض نجات بخش خود را نمی‌دهد تا حقیقت را بشناسند و نجات یابند، ذره‌ای هم در حق آنها بی‌عدالتی نکرده است.

خداوند ما مقدر داشته تا تک تک فرزندان آدم در کدام جامعه به دنیا بیایند، چه حکومتی آنها را اراده کند، مرزهای زندگی‌شان را کاملاً مشخص کرده و به شکل مطلق زندگی آنها را تحت کنترل دارد، تمامی بشریت به این صورت در دستهای قادر مطلق هستند. مثل کوزه گری که خمیره را روی چرخ کوزه گری شکل می‌دهد؛ تعدادی از ظروف را جلال داده و تعدادی دیگر را میشکنند و نابود می‌سازد. او به یک عده سلامتی و ثروت و زندگی راحتی می‌دهد و به یک عده جنگ، بیماری،

قحطی، حکومت ظالم و مصیبت‌های مداوم و بلا.

خدای زنده و حقیقی، جهان را نیافریده که آن را به حال خود رها کنند و ناظر باشد که چه روی خواهد داد. خیر! او به شکلی فعال، ثانیه به ثانیه هر چیزی را با قدرت متعال خود کنترل می‌کند و مسیر تاریخ را به سوی هدفی معین که در نظر دارد، به پیش می‌برد. حتی یک گنجشک هم که پرنده کوچکی است و به این طرف و آن طرف پرواز می‌کند، خارج از دایره کنترل خداوند نیست.

چنان‌که خداوند ما عیسی مسیح در انجیل [متی ۱۰:۲۹] بیان کرد:

«بدون اجازه و حکم پدر آسمانی به زمین نمی‌افتد.»

از هر قطره بارانی که به زمین می‌رسد، هر دانه سپید برف، حرکت جنبنده‌ای بر روی زمین، رشد و نمو هر شاخه علف و حتی گرد و غباری که در هوا معلق می‌ماند، تا حرکت ستارگان و سیارات در مدار منظم‌شان... جملگی و تماماً تحت کنترل مداوم خدای زنده و نجات‌بخش قرار دارند.

زمانی که کتاب مقدس را مطالعه می‌کنید گاهی با وقایعی روبه‌رو می‌شوید که اتفاقی به نظر می‌رسند؛ مثلاً وقتی که خادم ابراهیم به لب چاه آب می‌رسد و به دنبال همسری است برای اسحاق (پسر ابراهیم) در آن لحظه ربکا به لب چاه آب می‌رسد (همسر آینده اسحاق). یوسف را به برده فروش‌ها می‌فروشدند و او سر از بازار برده فروشی مصر در می‌آورد. موسی را چند ماه بعد از تولدش در سبدهی بر روی رودخانه نیل قرار می‌دهند و سبد را آب می‌برد و دقیقاً به جایی

می‌رساند که دختر فرعون هست تا او را از آب بگیرد.

در پشت همه این وقایع به ظاهر تصادفی، دست خدای زنده و حقیقی در کار است. مشیت خداوند آنها را کاملاً کنترل می‌کند. خداوند کاملاً بر اوضاع روزگار آگاه است و آنچه را که به نظر ما تصادف یا یک حادثه می‌رسد، از قبل دقیقاً مقدر داشته است.

به همین شکل هم تمامی رویدادهای زندگی من و شما. همه انتخاب‌ها و تصمیم‌هایی که داشته‌ایم، وقایعی که روی داده تا به این لحظه و به این جا برسیم، هر چند که به نظر می‌رسد انتخاب‌های ما بوده‌اند، اما در حقیقت مشیت و اراده خدای زنده و حقیقی بوده که آنها را مقدر داشته - از ازل -. حتی مسائل بسیار کوچک و کم اهمیت هم نقشی بازی کرده‌اند تا من و شما به این نقطه از زندگی‌مان برسیم.

اگر کمی با تاریخ آشنا باشید می‌دانید که اغلب تاریخ نویسان به یک واقعه کوچک و کم اهمیت اشاره می‌کنند که اگر روی نمی‌داد، کل تاریخ مسیرش عوض می‌شد! به عنوان مثال، هیتلر در جنگ جهانی اول یک سرباز معمولی بود، یک شب که خواب بدی می‌بیند از سنگرش می‌آید بیرون تا کمی در فضای باز قدم بردارد و درست در همان زمان بمبی به سنگری که در آن بود اصابت می‌کند و هم قطارانش را که در آن سنگر بودند به هلاکت می‌رساند. اگر او در آن لحظه از سنگر بیرون نیامده بود، دیگر هیتلری نبود، جنگ جهانی دوم و کشتار میلیونی انسان‌ها هم نمی‌بود. یک واقعه کوچک، یک خواب آشفته باعث شد تا کل تاریخ اروپا عوض شود. مثالی دیگر؛



فرض کنید اگر روح اللّٰه خمینی در نوفل لوشاتو اسهال می‌گرفت و از دنیا می‌رفت، در این صورت کل تاریخ ایران و سرنوشت میلیون‌ها ایرانی هم کاملاً عوض می‌شد.

## ■ شباهت ظاهری

آدمی به طور نهادینه می‌داند که خدایی هست که همه چیز را کنترل می‌کند، لذا وقتی که دچار ترس شدیدی می‌شود، بی‌اختیار دست به دعا بر می‌دارد و می‌گوید؛

«خدایا به دادم برس!»

نباید فراموش کرد که در آیین اسلام نیز اعتقاد به تقدیر وجود دارد که هرچند شبیه به آموزه فیض می‌رسد اما تفاوتی بزرگ وجود دارد. مسلمین- که با مکاشفه خدای زنده و حقیقی کاملاً غریبه‌اند- اعتقاد به جبر دارند. دیدگاه آنها دیدگاه «جبرگرایی» است. کن فیکون! چرخ بازیگر روزگار، دور گردون! یک نیروی متعادل همه چیز را از پیش رقم زده و آدمی مثل مهره شطرنج می‌ماند که در صحنه بازی روزگار کاملاً کیش و مات شده! همین جبرگرایی باعث شده به عنوان مثال مسلمین هر بلایی را که بر سرشان بیاید، بپذیرند و دست بگذارند روی دست! آنها با خودشان می‌گویند؛ خواست خدا این است چه می‌شود کرد!

جبر گرایی، نابود کننده است، تأثیر مخربی دارد. اللّٰه مثل دیکتاتوری قهار و جبار، بدون ذره‌ای محبت و لطف رفتار می‌کند. اصل قدوسیت و عدالت رفتارهای او را کنترل نمی‌کند بلکه اراده و

قدرت بی‌نهایتش. در نتیجه کسانی که به چنین خدایی باور دارند، خود را در برابر چنین قدرت متعالی کاملاً ناتوان و عاجز دیده و هرگونه تلاشی برای تغییر اوضاع را جنگ با خدا تصور می‌کنند.

«گلیم بخت کسی را که بافته‌اند سیاه به آب کوثر و زمزم سپید توان کرد.»

در آیین مسیحیت اراده آزاد آدمی نادیده گرفته نشده، او کاملاً مسئولیت داشته و پاسخگوی رفتارهای خودش است. آدمی مهره کیش و مات شده صفحه روزگار نیست و می‌تواند و باید تلاش کند تا شرایط زندگی خود و دیگران را بهبودی بخشد. آدمی صاحب قدرت فکر کردن و انتخاب است.

خدای زنده و حقیقی، یک برنامه دقیق و منظمی برای این دنیا دارد؛ همه چیز طبق روال آن نقشه مقدر خداوند پیش می‌رود. آینده هر یک از ما از پیش رقم خورده است. چون که خداوند آن را مقدر داشته، بدون شک به وقوع خواهد پیوست. وقتی ما می‌گوییم؛ خداوند از آینده با خبر است (یا پیشدانی خداوند از امور آینده) بدین معناست که مسیر تاریخ و زندگی من و شما دقیقاً به آن سو حرکت می‌کند. مشکلی که ما از درک این قضیه داریم به علت محدودیت‌های فکری ماست. ذهن ما فقط می‌تواند جزیی از تصویر بزرگ را ببیند و نه روابط بین آنها را. آنچه که به نظر ما گذشته، حال و آینده می‌رسد، برای خداوند زمان حال حاضر است. زیرا خدای زنده و حقیقی فرای محدوده زمان است. موسی در مزمور ۹۰ آن را به این شکل بیان می‌کند:

«زیرا هزار سال در نظر تو همچون روزی است که گذشت یا چون یاسی  
از شب»

وقایعی را که می‌بینیم دور و بر ما و در دنیا روی می‌دهند، دقیقاً همان رویدادهایی هستند که از ازل - پیش از آفرینش جهان - توسط خداوند مقدر داشته شده بودند. «پیش آگاهی» یا «پیش دانی» خداوند زنده و حقیقی کامل است. اوست که - از ازل و پیش از خلقت هر یک از ما - مقصد نهایی هر یک از انسان‌ها را می‌داند. بدین معنا که خداوند پیش از اینکه آنها را بیافریند می‌داند چه کسانی به پسر یگانه مولودش ایمان آورده و نجات می‌یابند و چه کسانی به او ایمان نیاورده و به هلاک ابدی دچار می‌شوند. چون که خداوند آنها را می‌داند و مقدر داشته در نتیجه غیرممکن است که وضعیت عوض بشود.

## ■ رستگاری انسان‌ها

در مورد شیوه‌ای که انسان‌ها توسط خداوند عیسی مسیح رستگار می‌شوند، در کل ۳ نظریه وجود دارد:

نظریه اول: رستگاری تمام انسان‌ها. در این دیدگاه نظر به این است که خداوند عیسی مسیح برای همه نسل بنی‌آدم مُرد و در نتیجه همه انسان‌ها بلااستثناء نجات خواهند یافت.

این دیدگاه، کاملاً مخالف با تعالیم کتاب مقدس است و مسیحیان واقعی هرگز آن را قبول ندارند.

نظریه دوم: سیستم آرمینین‌هاست. این گروه عقیده دارند که خداوند عیسی مسیح برای همه انسان‌ها بر صلیب مُرد. آنها اعتقاد دارند که دعوت انجیل به فیض خداوند به آدمی ارائه می‌شود و پذیرش آن دعوت بستگی دارد به خواسته و اراده آدمی که آن را بپذیرد یا رد کند.

آنها اعتقاد دارند که خداوند یک نقشه کلی برای جهان دارد. اراده و انتخاب آدمی نقش مهمی دارد یا به عبارت دیگر بنی‌آدم در زمان شنیدن دعوت انجیل می‌تواند در برابر کار روح‌القدس مقاومت کند و مانع نوزایی و تولد دوباره گردد.

نه تنها رستگاری فرد به اراده او بستگی دارد بلکه ادامه در ایمان هم به اراده اوست. یعنی یک مسیحی ممکن است نجات بیابد و روزی نجات خود را از دست بدهد. به عبارت دیگر، کسی که مسیحی شده و تولد دوباره یافته، فردی که خون مسیح برای مغفرت گناهانش ریخته شده، کسی که از ازل مورد محبت پدر آسمانی قرار گرفته - هر چند خداوند او را دوست داشته باشد - اما این فرد به اراده خودش گناه را برمی‌گزیند، خداوند را ترک می‌کند و رستگاری‌اش را از دست می‌دهد.

در این سیستم فیض خداوند زنده به علاوه اراده آزاد آدمی در کار هستند تا تحول روحانی و مقدس شدن را در حق‌جو پدید آورند.

آرمینین‌ها به تباهی کامل آدمی باور ندارند، آنها باور ندارند که آدمی مرده در گناه است و عاجز از نجات خود. ایشان بر این باورند که آدمی نیاز به فیض خداوند دارند تا به او کمک کند و مسیحی

بشود. یا به عبارت دیگر بنی آدم مرده در گناه نیست، بلکه بیمار است و ضعیف، احتیاج به کمک دارد. این توانایی را دارد تا به فیض خداوند همکاری کند در زمینه رستگاری.

این دیدگاه یا سیستم الهیاتی آرمینین‌هاست. عده‌ای از مسیحیان به این دیدگاه باور دارند.

سومین دیدگاه: دیدگاه کلیسای اصلاحی است و یا کلونیزم که تأکید دارد بر سقوط و تباهی کامل ذات آدمی. بنی آدم گم گشته است و کاملاً ناتوان است از نجات خودش.

خدای زنده و حقیقی، عده‌ای از انسان‌ها - و نه همه آنها را- در میسح برای رستگاری انتخاب می‌کند. مابقی بشریت به حال خودشان رها می‌شوند. تأکید این دیدگاه بر اقتدار کامل خداوند است که فقط یک عده خاص را برگزیده برای رستگاری. خداوند ما عیسی مسیح به این جهان آمد، برای قوم خودش تا نماینده، جایگزین و نجات دهنده آنها باشد و نه همه انسان‌ها.

روح القدس، فدیة مسیح و برکاتش را به صورت کارا فقط به برگزیدگان خداوند می‌رساند. همه آن برگزیدگان را خداوند با قدرت خودش تا به ابد محفوظ نگاه می‌دارد. ایشان هرگز رستگاریشان را از دست نمی‌دهند.

کلونینی‌ها اعتقاد دارند که به دلیل سقوط آدمی در گناه، وی برای رستگار شدن نیازمند فیض خدای زنده است، یک معجزه باید صورت بگیرد تا به او حیات و توانایی بدهد. از سوی دیگر، آرمینین‌ها اعتقاد

دارند که آدمی می‌تواند تصمیم بگیرد و با فیض خداوند همکاری کند.

## ■ شیوه بشارت انجیل

دیدگاه شبان کلیسا بسیار اهمیت دارد و به عنوان مثال روی شیوه بشارت انجیل هم تأثیر می‌گذارد.

شبانی که دیدگاهش آرمینین باشد ممکن است یک جلسه بشارتی راه بیاندازند، عده زیادی در جلسه حضور پیدا کنند، واعظ با شور و جدیت مژده نیک را به روشنی بشارت می‌دهد. هیچ ایرادی در موعظه‌اش نیست، اما تأکید آن شبان در موعظه این است که شما -که دعوت خداوند عیسی مسیح را می‌شنوید- باید تصمیم بگیرید. سپس در انتهای جلسه، ممکن است ایشان از حاضرین درخواست کند که اگر کسی می‌خواهد مسیحی بشود، بیاید ردیف جلو و برایش دعا کنیم. یک تعدادی این کار را انجام می‌دهند و شبان با آنها دعای توبه را تکرار می‌کند.

روز بعد ایشان می‌تواند گزارش بدهد که ما جلسه بشارتی داشتیم و ۱۲۸ نفر شرکت کردند و از بین آنها ۱۸ نفر هم مسیحی شدند. البته آرمینیان‌ها اعتقاد دارند که این ۱۸ نفر که آن روز تصمیم گرفتند مسیحی بشوند، بعداً ممکن است نظرشان عوض بشود و بروند دنبال یک چیز بهتری!

نمونه دیگر شیوه بشارتی آنها این است که مثلاً دوره آلفا را در

جایی برگزار می‌کنند، یک عده هم ثبت نام می‌کنند و بعد از پایان دوره به آن عده که دوره را به آخر رسانیدند، تبریک می‌گویند که مسیحی شده‌اید!

حال اگر یک شبان کلونیست بشارت بدهد، موعظه‌اش ممکن است چندان فرقی با شبان دیگری نداشته باشد، اما وی به شنوندگان انجیل نمی‌گوید که آیا می‌خواهید امروز مسیحی بشوید پس این دعا را بعد من تکرار کنید. در پایان جلسه از کسی خواسته نمی‌شود تا اگر مسیحی شده و یا می‌خواهد مسیحی بشود، دستش را بلند کند. حتی اگر کسی بعد از جلسه هم یکی از شنوندگان موعظه به شبان بگوید من مسیحی شده‌ام و تقاضای تعمید داشته باشد. آن شبان به احتمال زیاد از او می‌خواهد تا صبر داشته باشد و برای تعمید عجله نکند. آن شبان منتظر است تا ثمرات روحانی را ببیند که آیا خداوند در حقیقت او را نجات داده است؟ آیا تحول روحانی صورت گرفته و خصوصیات معنوی دیده می‌شود و یا نه؟

### ■ حتی در شیوه بشارت

سیستم الهیاتی کلونیست نه جلال را به خدای زنده و حقیقی می‌دهد و به غرور آدمی اجازه خود نمایی نمی‌دهد. این دیدگاهی است که هم با کتاب مقدس هم‌خوانی دارد و هم با آنچه که در پیرامون خود در دنیا می‌بینیم.

کلونیست‌ها اعتقاد دارند که به دلیل سقوط آدمی در گناه، وی برای

رستگاری خودش کاملاً نیازمند به فیض خدای زنده و حقیقی است تا به او حیات و توانایی بدهد. البته پذیرش این حقایق برای آدمی دشوار است. اما اینکه ما چه احساسی نسبت به آموزه‌های کتاب مقدس داشته و یا درکش برایمان مشکل است، ابداً اهمیتی ندارد. آنچه که مهم است این مطلب است که آیا دیدگاه ما با آموزه‌های کتاب مقدس هم‌خوانی دارد یا نه؟ باید ببینیم کتاب مقدس چه مطلبی را تعلیم می‌دهد سپس آن را فروتنانه به عنوان حقیقت بپذیریم.

سیستم الهیاتی که به آن کلونیزم می‌گویند: در ۵ اصل مهم خلاصه می‌شود که تک تک آنها را به صورت مفصل بررسی خواهیم کرد. اگر کتاب مقدس را بخوانیم در هیچ کجای آن آنها را به شکل نظام‌مند و دسته بندی شده و کامل نخواهید یافت. زیرا کتاب مقدس به این صورت نوشته نشده است؛ خداوند به جای اینکه به ما عبارات دقیق و یک سیستم الهیاتی منظم و طبقه بندی شده را بدهد، در عوض مواد اولیه را داده که باید به شکل منظم در یک سیستم قرار بگیرند. به عنوان مثال در هیچ کجای کتاب مقدس آموزه تثلیث، شخص مسیح و یا حتی مکاشفه را به صورت تعریف شده نمی‌بینید. آنچه که مکتوب است تاریخ یک قوم برگزیده است و روند تدریجی تأسیس کلیسای عهد جدید.

همه آموزه‌های مسیحیت را الهیدان‌های‌های مسیحی - مثل جان کلونین- با توجه به آنچه که در کتاب مقدس مکتوب است دسته بندی کرده و به شکل منظمی در آورده‌اند. ما آنها را تحت یک سیستم الهیاتی مطالعه می‌کنیم. دقیق‌ترین و منظم‌ترین این سیستم‌های



الهیاتی مسیحی همین سیستم کلونیزم است.

همان طوری که یک دانشمند طبیعت را مطالعه می‌کند و یک سری قوانینی را در آنجا می‌بیند و بعد آنها را به صورت منظم در آورده و مطالعه می‌کنند. به عنوان مثال نیروها و واکنش‌هایی در طبیعت وجود دارد که دانشمندان آنها را کشف می‌کنند. بعد همان قوانین طبیعی را به شکل منظم در آورده و در کلاس‌های درس مطالعه می‌کنند. به همین شکل هم هر سیستم الهیاتی باید بر اساس مکاشفه مکتوب کلام خداوند باشد. منبع نهایی و اقتدار غائی در آنجاست و نه در نظرات کلیسا و یا تصمیم‌های شوراها. کتاب مقدس تنها منبع نهایی است برای ایمان و زندگی ما مسیحیان. ما بایستی هر گونه حدس و گمان فلسفی را کنار گذاشته و در عوض کتاب مقدس را مطالعه کنیم و ببینیم آیا این سیستم الهیاتی با آن هم خوانی دارد یا نه؟

کتاب مقدس نقشه رستگاری را برای ما آشکار می‌سازد که از ابتدا تا به انتها کلونیستی است. به عنوان مثال گزینش خدایی را از همان کتاب «پیدایش» داریم تا به کتاب «مکاشفه.» وقتی که کل آموزه‌های کتاب مقدس را در نظر می‌گیریم به ویژه درباره دلیل و نتایج مرگ خداوند مان عیسی مسیح. تنها سیستم کلونیستی است که به شکل درستی آن را توضیح می‌دهد.

لازم به یادآوری است که در زمینه «پیشدانی» و «تقدیر ازلی» مطالب عمیقی وجود دارد و سؤال‌هایی که نمی‌شود آنها را پاسخ داد. ما فقط آنچه را که خداوند در کلامش مشکوف ساخته اعلام می‌کنیم تا جایی که ممکن است سعی می‌کنیم سوء تفاهم‌ها را بر طرف کنیم.

آنچه که مطالعه می‌کنیم.

یک بحث فلسفی و حدس و گمان زنی نیست. بلکه مطالعه آموزه‌های کتاب مقدس است. سعی می‌کنیم تا با ذکر آیات و با دلیل موجه بودن آن را به شما نشان بدهیم. تا شما چهارچوب درستی داشته باشید و در آن چهارچوب -یا سیستم الهیاتی- کلام خداوند را به درستی درک کنید. امیدواریم که با مطالعه توأم با دعا به بعضی از سؤال‌های شما به تدریج پاسخ داده بشود. به عنوان مثال، با توجه به تقدیر ازلی چرا اصلاً بشارت بدهیم و مردم را دعوت کنیم به ایمان به خداوند عیسی مسیح؟

## **فصل دوم**

ناتوانی کامل آدمی



## ■ ■ ناتوانی کامل آدمی

سیستم الهیاتی کلونیزم بر ۵ نکته اساسی تأکید خاصی دارد. ۵ ستونی که کل سیستم بر روی آن قرار دارد. دلایل منطقی و تجربی و آیاتی که در کتاب مقدس در این زمینه وجود دارد که به مرور آنها را ارائه می‌کنیم. هر کدام از این ۶ اصل، کاملاً مرتبط با ۴ اصل دیگر می‌باشد که در نهایت یک سیستم منظم و بسیار مستحکم و اندیشمند را تشکیل می‌دهند. به نحوی که اگر بتوانیم یکی از این اصل‌ها را از طریق کتاب مقدس ثابت کرده و نشان دهیم که آن اصل حقیقت دارد، ۴ اصل دیگر هم به صورت منطقی و ضروری ثابت می‌شوند. به علاوه اگر بتوانیم ثابت کنیم که یکی از این ۵ اصل خطاست، کل سیستم اشتباه بوده و باید کنار گذاشته شود.

مطالعه و تعمق در الهیات کلونی به ما یادآور می‌شود که

غیرممکن است که روابط و هم‌خوانی بسیار دقیق بین آنها، توسط انسان یا کلیسا یا کلوین و یا پولس طراحی شده باشد. آنچه که مطالعه می‌کنیم، بدون شک توسط ذهنی متعال طراحی و در کتاب مقدس به ما ارائه شده است.

سیستم الهیاتی کلونیزم بسیار گسترده است. اما پنج اصل اساسی آن به صورت خلاصه عبارتند از:

اصل اول: ناتوانی کامل آدمی

اصل دوم: گزینش نامشروط

اصل سوم: فدیة محدود

اصل چهارم: فیض غیرقابل مقاومت

اصل پنجم: پایداری ابدی مقدسین

با این مقدمه به اصل اول می‌پردازیم:

ناتوانی کامل آدمی به این معناست که هر یک از ما انسان‌ها از وقتی که به دنیا می‌آییم، تمام توانایی خود را برای رستگار ساختن خود از دست داده‌ایم؛ ما با تلاش، حکمت و توانایی خودمان غیرممکن است بتوانیم خودمان را رستگار سازیم.

دلیل اصلی ناتوانی بنی‌آدم، «گناه ذاتی» است که باعث تباهی و فساد کامل ذات آدمی می‌شود. کتاب مقدس در آیات فراوانی تأکید

می‌کند که بنی‌آدم در گناه متولد می‌شود. پولس رسول در تمام رساله‌های خود مرتباً به آن اشاره می‌کند. کتاب مقدس این مطلب را به این صورت عنوان می‌کند که آدمی جدا از مسیح است، بدون بشارت انجیل مرده در گناه است. هر یک از ما از بدو تولد جدای از خدای زنده و برکات نجات بخش او است.

پولس رسول به مردم کلیسای افسس یادآوری می‌کند که قبل از اینکه آنها نجات یابند و مسیحی شوند چه وضعیتی داشتند. [افسیان فصل ۲ آیه ۱۲]

«در آن زمان از مسیح جدا، از خاندان اسرائیل غریبه، از عهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در این دنیا بودید.»

این نه تنها وضعیت اهالی کلیسای افسس قبل از آشنایی با خداوند عیسی مسیح بود بلکه وضعیت همه انسان‌ها و همچنین وضعیت طبیعی هر یک از ماست؛ غریبه و بیگانه و جدای از خدای زنده و حقیقی و کاملاً دور از او و برکات حیات بخش انجیل. چون هر یک از ما در این وضع پا به دنیا می‌گذاریم - یعنی به دلیل آن گناه ذاتی و همچنین رفتارها و انتخاب‌های گناه‌آلود ما - خدای زنده و حقیقی که قدوس است، به ما پشت کرده و رابطه ما با او کاملاً قطع شده است. در این شرایط ما امکان و توانایی آن را نداریم که به نزد او بازگردیم.

البته ادیان زمینی به این موضوع اعتقادی ندارند و ادعا می‌کنند که آدمی به ذاته گناه کار نیست. در دین محمدی ادعا شده که

عده‌ای هستند که هرگز در طول زندگی گناه نکرده و معصوم خوانده می‌شوند! دین محمدی بر این باور استوار شده که بنی‌آدم بدون گناه و معصوم پا به این دنیا می‌گذارد و تنها کاری که باید انجام دهد این است که برای نجات خودش تلاش کند. آنها ادعا می‌کنند که خداوند پیامبران را فرستاده تا آدمی را به راه راست هدایت کند. راه راست یعنی نماز و روزه و زکات و خمس و حلال و حرام. مسلمین بر این باورند که از طریق تلاشی که انجام می‌دهند الله از آنها خشنود شده و ایشان را می‌بخشد. یک مؤمن مسلمان باید به اجبار یک سری اداب و رسوم مذهبی را در ساعات خاصی از روز و یا ماه انجام دهد تا از این طریق شاید نجات پیدا کند.

چنین عقیده‌ای از دیدگاه کتاب مقدس - که تنها مکاشفه راستین خدای زنده است- کاملاً باطل است. در کتاب مقدس گفته شده که شما در گناه مرده‌اید و تباهی آدمی کامل است. با انجام کارها و سنت‌های مذهبی شاید بتوان مردم را فریب داد اما این گونه عبادت‌های بیهوده در محضر خدای زنده و حقیقی هیچ ارزشی ندارد. اگر خواهان رستگار شدن هستید باید از نو زاده شوید زیرا از نظر معنوی در گناه مرده‌اید.

وقتی می‌گوییم فساد و تباهی کامل آدمی، به این معنا نیست که همه انسان‌ها به نهایت شرارت رسیده‌اند بلکه روح و دل آنها فعال نیست. تباهی به این معناست که روح آدم در گناه به دنیا می‌آید و تحت غضب خداوند است. «اصل گناه» در درون او فعال بوده و در طول زندگی همه تصمیم‌ها و رفتارهای او را کنترل می‌کند. در این وضعیت این فرد امکان دارد که کارهای نیکی انجام داده و خیرخواه و



مهربان باشد، ولی کاملاً ناتوان است از اینکه خدای زنده و حقیقی را محبت کند. در حالت طبیعی غیرممکن است که بنی آدم بتواند اعمالی انجام دهد تا خودش را رستگار سازد. این اشخاص قادرند کارهای نیک انجام دهند اما کاری که بتوانند با انجامش خود را نجات دهند غیرممکن است. تباهی و فساد آدمی شامل همه انسان‌ها می‌شود.

در ابتدای آفرینش «آدم» گناه کرد و این گناه را به نسل خود انتقال داد. بنی آدم در گناه زاده شده و هیچ‌کس مستثنی نیست، نه حتی پیامبران راستین. دل آدمی به شرارت تمایل داشته و درونش یک نوع ضدیت و خصومت وجود دارد علیه خدای تثلیث. آدمی به طور طبیعی و به شکل غریزی در فکر و اراده خودش دائماً شرارت را برمی‌گزیند. او به لحاظ تولد از خدای زنده، جدا و بیگانه بوده و به لحاظ انتخاب‌هایی که انجام می‌دهد از نظر خدای قدوس این فرد گناهکار محسوب می‌شود.

## ■ اراده در اسارت گناه

آدمی اراده دارد و می‌تواند انتخاب کند اما همیشه و بدون استثناء چیزی را انتخاب می‌کند که - از دید خدای قدوس - گناه است. در زمینه رستگاری، آدمی اراده آزاد ندارد که بین قدوسیت و گناه یکی را انتخاب کند بلکه همیشه بین آن چیزی که گناه کوچکی است و آنچه که گناه بزرگتری است، یکی را انتخاب می‌کند. پس به یک معنا اراده او آزاد نیست بلکه اراده او اسیر گناه شده است. در نتیجه همیشه

تصمیمات و انتخاب‌های او به آن سمت کشیده می‌شود. حتی زمانی که تصور می‌کند کار نیک و خیرخواهانه انجام می‌دهد، یا این کار او به خاطر نفعی است که می‌برد یا به دنبال پاداش اخروی هست و یا احساس غرور می‌کند. پس این کارها - هر چند که نیک باشد - اصل گناه در آنها نهفته است.

گناه ذاتی که در دل هر یک از ماست عین آهنربا عمل می‌کند؛ همیشه به سمت گناه جذب می‌شود. آدمی توانایی کارهای نیک را دارد؛ به عنوان مثال می‌تواند به دیگران کمک کند و یا کار ثوابی انجام دهد اما نیت قلبی او و دلیل انجام آن کارها کاملاً اشتباه است. چون دل او فاسد و گناه آلود است در نتیجه همه آن کارهای پسندیده‌ای هم که انجام می‌دهد - از دید خدای زنده و قدوس - گناه محسوب می‌شوند.

شاید به نظر بیاید که انسان اراده آزادی دارد ولی غیرممکن است بتواند محبت به خدای زنده را در دل خود ایجاد کند. وقتی می‌گوییم اراده‌اش آزاد است به این معناست که کسی او را مجبور نمی‌کند تا گناه کند بلکه به اختیار خودش این کار را انجام می‌دهد. هیچ نیروی خارجی او را وادار نمی‌کند تا دروغ بگوید و یا فحاشی کند بلکه وی تمام این شرارت‌ها را براساس اراده خود انجام می‌دهند.

پس هم ذات ما فاسد است و هم اراده ما توسط گناه متأثر می‌شود و همیشه به سمت آن تمایل دارد. هر چند که او آزاد است تا به نزد خدا بازگشت کند اما نمی‌تواند این کار را بکند؛ مثل پرنده‌ای که بالش شکسته است، او آزاد است تا پرواز کند اما چون بالش شکسته است

نمی‌تواند پرواز کند. چگونه ممکن است آدمی از گناه توبه کند در حالی که ته دلش آنها را دوست دارد! ممکن است از روی ترس و عذاب آخرت و صدای وجدان و ندامت، خود را تغییر دهد و کمتر گناه کند، اما هرگز نمی‌تواند توبه واقعی انجام دهد و نظرش را نسبت به خدای زنده و حقیقی تغییر دهد.

چگونه ممکن است بنی‌آدم نزد خدای زنده بازگردد در صورتی که با او در دل دشمنی دارد؟ این تباهی و فساد کامل روزگار آدمی را سیاه می‌کند. در یوحنا ۳ آیه ۱۹ خداوند ما عیسی مسیح می‌گوید: «و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست داشتند از آنجا که اعمال ایشان بد است.»

در یوحنا فصل ۵ آیه ۴۰ خداوند می‌گوید:

«و نمی‌خواهید نزد من آیید و حیات یابید.»

مصیبت آدمی در این فساد درونی اوست و اراده و خواسته قلبی‌اش که دائماً معطوف به گناه است. آدمی نیاز ندارد که کسی به او کمک کند و یا به راه راست هدایتش کند بلکه به یک معجزه و یک تولد دوباره و تغییر اساسی نیاز دارد. تلاش‌هایی که بنی‌آدم انجام می‌دهد - هر دین و مذهبی یک سری دستورات دینی را ارائه می‌کنند تا مصیبت را از میان بردارند - همگی با شکست مواجه می‌شوند. پیامبران نمی‌توانند آنها را راهنمایی کنند تا به راه راست بروند زیرا ایرادی اساسی وجود دارد. پولس رسول در رساله رومیان فصل ۸ آیه ۷ می‌گوید:

«زیرا که تفکر جسمانی، دشمنی با خداست. چون که شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند زیرا نمی‌تواند هم بکند.»

علت اینکه شریعت خدای زنده و حقیقی را اطاعت نمی‌کند، خداوند خود محبت نمی‌کند و محبت به هم نوع خودش در دلش نیست، به این دلیل است که از انجام این کارها ناتوان و عاجز است؛

«زیرا نمی‌تواند هم بکند.»

البته خداوند به خاطر فیض عامش یک خصوصیت اخلاقی را در آدمی قرار داده تا بتواند به هموعانش محبت کرده و عزیزانش را دوست داشته باشد. اما به این معنا نیست که بنی‌آدم می‌تواند خدای زنده و حقیقی را هم با تمام دل و جان محبت کند! آدمی می‌تواند به دوستانش محبت کند ولی نمی‌تواند محبت به خدای زنده و حقیقی را در دلش ایجاد کند.

عده‌ای هستند که این حقیقت تلخ را نمی‌توانند بپذیرند. بسیاری ادعا دارند که «خدای خود» را دوست دارند. اما خدایی که ایشان دوستش دارند، یک خدای ذهنی است و ساخته ذهن خودشان است که به آنها اجازه هر نوع شرارت و خودخواهی را می‌دهد. چنین باوری از خدا، همان خدای زنده و حقیقی یعنی خدای کتاب مقدس نیست.

چون بنی‌آدم به خاطر فساد درونیش هیچ چیز زیبا و دوست داشتنی در خدای زنده نمی‌بیند. شاید چنین فردی به مسیحیت علاقه‌مند شود، اما او از مسیح چیزی می‌خواهد. وی فکر می‌کند که مسیح نذر و حاجت او را به جا می‌آورد و لذا به دنبال مسیحیت افتاده

است. همین فرد در مقابل تأثیر مقدس سازی کار روح القدس به شدت مقاومت می‌کند. وی به طور ذاتی گناه را دوست دارد و حاضر نیست تا از آن دست بشوید. او هیچ علاقه‌ای به قدوسیت نداشته و هیچ تمایلی به رستگار شدن ندارد. اگر این فرد به هر دلیلی به کلیسا و یا به میان جماعت مسیحیان برود، به دنبال چیزی غیر از خدای زنده و قدوسیت است. به دلیل همین سقوط و تباهی کامل انسان، رفتارهای او غیرمنطقی و غیرعقلانی است.

در زمینه هر آنچه که مربوط به ذات خدای زنده و حقیقی می‌شود، بنی آدم کاملاً کور و غافل است. زیرا اراده ما تحت کنترل تاریکی است. آدمی گناه را شیرین و لذت بخش می‌داند و از گناه کردن لذت بسیار می‌برد. حتی بچه‌ها هم از همان طفولیت از شرارت و شیطانی کردن لذت می‌برند. پس تا آنجایی که به رابطه آدمی با خدای تثلیث مربوط می‌شود بنی آدم فقط آن چیزی را برمی‌گزیند که در نظر خداوند زنده و حقیقی پلید است. اگر چه به اراده خود این کار را انجام می‌دهد و هیچ اجباری خارج از خودش ندارد.

آدمی به لحاظ اخلاقی چنان کور و عاجز است که همیشه چیزی را که از نظر خدای قدوس شریر و پلید و گناه هست را انتخاب می‌کند. دقیقاً همان گونه که شیطان و فرشتگان سقوط کرده رفتار می‌کنند.

در اعمال رسولان فصل ۲۶ آیه ۱۸ رسولان مسیح مأموریت خود را به این شکل توصیف می‌کنند:

«تا چشمان ایشان را باز کنید تا از تاریکی به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آموزش گناهان و میراثی در میان مقدسین به وسیله این مأموریت که بر من است بیابد.»

در زمان خدمت زمینی خداوند ما عیسی مسیح تمام یهودیان ناظر معجزات و کارهای شگفت او بودند. کاملاً مشخص بود که او همان مسیح موعودی است که پیامبران راستین وعده‌اش را در عهد قدیم داده بودند. همان پیامبری که موسی گفت خواهد آمد و باید به او گوش دهید. اما با وجود همه شواهد و دلایلی که وجود داشت، نه تنها به او ایمان نیاوردند بلکه قصد کشتنش را داشتند. در انجیل یوحنا فصل ۸ آیه ۴۳ خداوند ما به یهودیان می‌گوید:

«برای چه سخن مرانمی فهمید؟ از آن جهت که کلام مرانمی توانید بشنوید. شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهش‌های پدر خود را می‌خواهید به عمل آورید.»

یهودیان فکر می‌کردند قوم برگزیده و مقبول خداوند هستند. ولی حقیقت این بود که وقتی سخنان و موعظه‌های خداوند عیسی مسیح را شنیدند می‌خواستند او را سنگسار کنند! ایشان به او ناسزا و فحش می‌دادند و می‌گفتند تو خودت را برابر با خدا می‌دانی!

در یک مورد که در یوحنا فصل ۸ آیه ۵۲ مکتوب است یهودیان به او چنین تهمت زدند:

«الان دانستیم که تو توسط ارواح پلید، روح تسخیر شده است.»

این نظر یهودیان - همان قوم برگزیده- نسبت به خداوند عیسی مسیح بود. ایشان با وجود شواهد و دلایل عینی باز هم نمی‌توانستند ایمان بیاورند. فقط آن شاگردانی که خداوند آنها را برگزیده بود تا کلامش را درک کنند، فقط آنها بودند که ایمان آوردند. دیگر جماعت یهود با اینکه شواهد در برابر دیدگانشان بود اما درک نمی‌کردند. فکر می‌کردند که فرزندان ابراهیم هستند، آزادند و نیاز به یک نجات دهنده ندارند.

خداوند ما عیسی مسیح با ذکر یک مثل به ما نشان می‌دهد که به چه علت نمی‌توانیم خودمان را تغییر دهیم. انجیل متی ۷ آیه ۱۷

«همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد»

بدین معنا که گروهی از انسان‌ها توسط یک‌سری خصوصیات اداره می‌شوند، درخت بد هستند و ثمرات بدی دارند. گروه دیگر از انسان‌ها توسط اصول دیگری اداره می‌شوند و ثمرات دیگری دارند که در هر دو گروه ثمرات آنها -بد یا خوب- به خاطر ذاتشان است. این ثمرات همان اندیشه‌ها و گفتار و کردار آدمی است که در یک‌سری از انسان‌ها نیک است چون ذاتشان عوض شده و متحوّل شدند و در یک‌سری دیگر بد که شرارت از آنها می‌بارد.

«آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینید؟»

غیرممکن است که درختی میوه‌ای متضاد با ذاتش به بار آورد. خداوند ما در این مثل درس باغبانی نمی‌دهد بلکه منظورش این است

که انسان نفسانی نمی‌تواند ثمرات معنوی به بار بیاورد همان‌طور که بوته خار نمی‌تواند خودش را تغییر دهد و انگور به بار بیاورد و یا درخت بد ذاتش را عوض کند. این مثال به ما ثابت می‌کند که ما انسان‌ها قادر به تغییر ذاتمان نیستیم. پس هر یک از ما نیازمند به یک تحول اساسی است.

در رساله افسسیان (فصل ۲ آیات ۱ تا ۳) پولس به ایمانداران کلیسا اعلام می‌کند که قبل از اینکه حقیقت را بشنوند و روح‌القدس در آنها کار کرده و آنها را زنده کند، هر یک از آنها مرده در گناه بودند. مرده به این معنا که هیچ تمایل و هیچ قدرت و توانی نداشتند تا کارهایی را که در نظر خداوند معنوی هست انجام دهند. وضعیت انسان نفسانی به وضعیت یک جنازه تشبیه شده؛ یک بدن مرده‌ای که قادر به حرکت کردن نیست. اگر کسی به لحاظ روحانی مرده باشد غیرممکن است بتواند کارهای روحانی انجام دهد و توبه کند و ایمان بیاورد. کتاب مقدس این حقایق را به شکل‌های متفاوتی بیان می‌کند.

هیچ یک از ما انسان‌ها معصوم به دنیا نمی‌آییم و همگی بلااستثناء گناهکار هستیم. به همین دلیل هم ثمرات بد در ما دیده می‌شود مانند آن درخت بد. حتی پیامبران راستین هم از این قاعده مستثنی نیستند. به عنوان مثال داود نبی در مزمور ۵۱ آیه ۵ چنین اعتراف می‌کند:

«به راستی که تقصیرکار زاده شده‌ام و گناهکار از زمانی که مادرم به من

آبستن شد.»



پس ذات طبیعی ما به این گونه است؛ به سان درختی فاسد. ارمیا نبی در فصل ۱۷ آیه ۹ چنین می‌گوید:

«دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار بیمار و کیست که آن را بشناسد؟»

یکی دیگر از پیامبران راستین خدای زنده و حقیقی یعنی حزقیال نبی این موضوع را در فصل ۱۶ به شکل یک تصویر غریب به ما نشان می‌دهد. قوم برگزیده خداوند تشبیه شده به نوزادی که از بدو تولد در خون رها شده در بیابان تا بمیرد. کسی نیست تا به او رحم کند اما خدای زنده که گذر می‌کند او را می‌یابد و می‌شوید و تدهین می‌کند و به او حیات می‌دهد. آیه ۶:

«و من از نزد تو گذر کردم و تو را که در خونت می‌لولیدی، غلتان دیدم.  
پس به تو که در خونت می‌لولیدی گفتم: زنده شو! آری، به تو که در  
خونت می‌لولیدی گفتم: زنده شو!»

کتاب مقدس تأکید می‌کند که ما انسان‌ها و فرشتگان، رفتارمان مطابق با ذات است. فرشتگان چون ذات مقدسی دارند، تمام رفتارشان پاک و مقدس است. بنی‌آدم چون در گناه سقوط کرده، ذاتش به شباهت ذات شیطان – و دیگر فرشتگان سقوط کرده- در آمده است. ذات آدمی به طور طبیعی و از بدو تولد سقوط کرده و در تباهی کامل است. اگر امکان و موقعیت مناسب به آدمی داده شود، دقیقاً مانند فرشتگان سقوط کرده (شیطان) رفتار خواهد کرد. شرارت و گناه در ذات هر انسانی وجود دارد فقط باید موانعی از جلو راهش برداشته شده و اجازه یابد تا ذات واقعی خودش را نشان دهد. تاریخ پر از نام‌های دیکتاتورها و قلدراهایی است که چون امکانش برایشان وجود داشت در

جنایت کردن از دیگران پیشی گرفتند. در هر جایی از دنیا و در هر دوره از تاریخ این‌گونه شرارت‌ها به وضوح به چشم می‌خورد. هر کس که مدتی را در شکنجه‌گاه‌ها و یا بازداشتگاه‌های موقت حکومت اسلامی سپری کرده باشد و یا خاطرات کسانی را که از آنجا زنده بیرون آمدند مطالعه کرده باشد، شاهد واقعیت تجربی این موضوع می‌باشد.

تمامی آموزه‌های کتاب مقدس با واقعیت و شباهت تجربی کنونی هم‌خوانی دارد. آدمی اگر توانش را داشته باشد و جوابگوی کسی نباشد هر گونه شرارتی را می‌تواند انجام دهد. تمامی کارهایی که دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. کسانی که در تاریخ به قدرت دست یافتند چگونه افرادی بودند؟ افراد خیرخواه که به فکر منافع دیگران بودند؟ خیر! تمام دیکتاتورهای تاریخ از قدرت بلامنازع خود استفاده کردند تا دشمنان و مخالفین‌شان را قلع و قمع کنند. این تجربه تاریخی ثابت می‌کند که ذات آدمی کاملاً فاسد است مانند ذات شیطان؛ هیچ‌گونه نیکویی در آن نیست و یا پارسایی‌ای که مقبول خداوند قدوس باشد.

دستورات و تعالیم دینی نمی‌تواند ذات فاسد او را تغییر دهد. این دروغ بزرگی است که خداوند پیامبران را برای هدایت بشریت فرستاد! خدای زنده و حقیقی حکمتش بی‌نهایت است و از ذات فاسد و گناه‌آلود آدمی آگاه است و می‌داند که او نیاز به یک تغییر و تحول درونی دارد و نه هدایت به راه راست. آدمی نیازمند تحوّل اساسی است. یک ایماندار واقعی دعا نمی‌کند که خداوند مرا به راه راست هدایت کن! بلکه همچون داوود نبی دعایش این است: [مزمور ۵۱ آیه ۱۰]

«خدایا دلی طاهر در من بیافرین و روحی استوار در من تازه بساز.»

فقط فیض خدای زنده و حقیقی از راه تولد دوباره و تحول روحانی، قادر است تا ذات بنی‌آدم را تغییر دهد و در نهایت او را رستگار سازد. این تعلیم کتاب مقدس چه در عهد عتیق و چه عهد جدید می‌باشد. در عهد عتیق خداوند به شکل تصویری آن را تعلیم می‌داد. خداوند به قوم خود مثل اطفالی که تازه پا به مهد کودک گذاشته‌اند به شکل تصویری و نمادی تعلیم می‌داد تا بتوانند درک کنند. به عنوان مثال در عهد قدیم خداوند از قوم برگزیده‌اش خواسته بود تا پسرهایی را که به دنیا می‌آیند در روز هشتم ختنه کنند. یکی از اهداف این کار این بود تا به آنها نشان دهد که آن طفل ناپاک است. طفلی که تازه به دنیا آمده فسادی درونی دارد که باید ریشه کن شده و قطع شود. حتی مطابق شریعت موسی، مادر آن طفل هم بعد از زایمان ناپاک محسوب می‌شد. چرا؟ خداوند چه درسی به آنها می‌داد؟ این زن بعد از زایمان به لحاظ شریعت موسی ناپاک محسوب می‌شد و تا مدت زمانی اجازه نداشت تا به معبد برود. از این طریق خداوند به قوم برگزیده خود نشان می‌داد که آدمی از بدو تولد فاسد، گناهکار و آلوده است. آدمی طعمه بی‌دفاعی است برای شیطان تا او را به سوی خرافه و پرستش خدایی دیگر بکشاند. اگر خدای زنده و حقیقی به او رحم نکند، به سادگی اسیر شیطان می‌شود و به ادیان دیگر روی می‌آورد و یا اینکه کاملاً بی‌خدا می‌شود.

پولس رسول در رساله دوم قرنتیان فصل ۴ آیه ۳-۴ چنین می‌گوید:

«اما اگر بشارت ما مخفی است بر هلاک شونده‌گان مخفی است که در ایشان خدای این جهان ذهنهای بیمارشان را کور گردانیده که مبادا نور بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.»

نه تنها آدمی سقوط کرده و تباهی کامل اراده‌اش به سمت گناه هست بلکه نیروهای خارجی نیز او را کنترل می‌کنند. تصویری که کتاب مقدس از وضعیت ما انسان‌ها بدست می‌دهد بسیار اسفبار و تاریک ولی واقع بینانه است؛ آدمی به اسارت نیروهای تاریکی در آمده و تنها روح قدوس خداوند است که می‌تواند زنجیرهای این بردگی را پاره کرده و او را از اسارت تاریکی آزاد سازد.

وقتی پولس رسول، تیموتائوس را برای کلیسا انتخاب می‌کند و او یک فرد جوانی بود، پولس او را تشویق می‌کند که فقط انجیل را بشارت دهد و کاری به مسائل بیهوده و خرافات نداشته باشد بلکه فقط مسائل مربوط به رستگاری را بشارت دهد. وی در رساله دوم تیموتائوس فصل ۲ آیه ۲۵ چنین می‌گوید:

«بافروتنی مخالفین را ارشاد کن که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا حقیقت را بشناسند تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صید او شده‌اند.»

شیطان مانند یک دیکتاتور مسلح است که مردم را در اسارت خرافات ادیان باطل و تعالیم ضد مسیحی نگاه می‌دارد. بنی آدم هم به اراده خودش مطیع تعالیم شیطانی بوده و از این کار خشنود است و لذت می‌برد. در نام دین هر نوع جنایت، آدم‌کشی و شرارتی را انجام می‌دهد و در این حال خیال می‌کند که دارد خدای باطل خودش را خدمت می‌کند و نمی‌داند که به چه دامی افتاده است!

در انجیل لوقا فصل ۱۱ وقتی یهودیان به خداوند ما عیسی مسیح

تهمت می‌زنند که او ارواح پلید را با یاری شیطان بیرون می‌راند، خداوند ما در پاسخ این تهمت به آنها اعلام می‌کند که او به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کند و ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است. سپس از مثالی استفاده کرده و از شیطان به عنوان یک شخص قدرتمند یاد می‌کند که بنی‌آدم را تحت اسارت خودش به شیوه‌های مختلف نگاه داشته است. [انجیل لوقا ۱۱: ۲۱-۲۲]

«وقتی که مرد قدرتمند سلاح پوشیده و خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد. اما چون شخصی قدرتمندتر از او آید بر او غلبه یافته، همه اسلحه او را که به آن اعتماد داشت از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند.»

در این مثال به ما گفته شده که ما اسیر شیطان و خرافات و تعالیم ضد مسیحی اوهستیم؛ هر یک از ما مانند اموال غنیمتی او به حساب آمده و در چنگ او اسیر شده‌ایم. هیچ یک از ما نمی‌توانیم با توان خود از این اسارت بیرون بیاییم. فقط و فقط خدای زنده و حقیقی، به اراده خودش یک عده از انسان‌ها را آزاد کرده و فقط به آنها تولد تازه و حیات نو می‌دهد. این افراد را بعد از تجربه تحول روحانی وارد ملکوتش می‌سازد. [کولسیان ۱: ۱۳]

«و ما را از قدرت تاریکی رها نموده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت.»

این وضعیت مسیحیانی است که با کار نوزایی روح القدس در درونشان پی به حقیقت برده و از راه ایمان به خداوند عیسی مسیح رستگار و آزاد شده‌اند. دیگر انسان‌ها همچنان در اسارت آن شخص

قدرتمند (شیطان) باقی می‌مانند؛ عده‌ای هندو هستند، عده‌ای مسلمان، عده‌ای بهایی، عده‌ای بی‌خدا. هر یک در آن شرایطی که قرار دارند و به هر دین و آیینی که بدان معتقدند، کاملاً از وضعیت خود راضی هستند.

چنان‌که گفتیم تصویری که کتاب مقدس از وضعیت ما می‌دهد بسیار ناامیدکننده و تیره است. اما غرور انسان به او اجازه نمی‌دهد تا این حقیقت بسیار تلخ را بپذیرد. از همه بدتر اینکه وی به هیچ روی قادر نیست خودش را از این وضعیت نجات دهد. البته کتاب مقدس اعلام می‌کند که هر یک از ما به خواسته خودمان به این وضعیت دچار شده‌ایم. تنها راه‌هایی از این اسارت، خدای زنده و حقیقی است. همان‌طور که قوم بنی اسرائیل اسیر فرعون شده بودند، کلام خداوند به ما می‌گوید که ایشان فریاد زدند و دعا کردند تا خداوند نجات دهنده‌ای را برایشان بفرستد. خداوند هم موسی را نزد ایشان فرستاد تا قوم برگزیده را از مصر آزاد کند. خدای زنده و حقیقی به دست موسی و با فرو فرستادن بلاهای ده گانه بر سر دشمنان قومش، آنها را از خانه بردگی آزاد ساخت. تاریخ مقدس قوم یهود، تاریخ آزادسازی قومی است که به اسارت گرفته شده بود؛ بنی‌آدم نیاز دارد تا خداوند عیسی مسیح او را از اسارت گناه و شیطان آزاد کند. هر یک از ما برده گناه هستیم و گناه بر ما حکمرانی می‌کند. همان‌طوری که فرعون قوم برگزیده خداوند را به اسارت گرفته بود. ما اسیر گناه شده‌ایم. خداوند ما در انجیل یوحنا فصل ۸ آیه ۳۴ چنین گفت: «آمین آمین هر که گناه می‌کند برده گناه است.» این فساد که در درون ماست به حدّی شدید است که ما نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم. هر چه قدر هم

که به خود سخت گرفته و تزکیه نفس کنیم باز هم نمی‌توانیم آن را اصلاح کنیم. ما هرگز نمی‌توانیم در درون خودمان یک قلب تازه ایجاد کنیم. این کار فقط توسط روح‌القدس امکان‌پذیر است.

این تغییر کاملاً توسط اراده آزاد و مشیت‌های تثلیث می‌باشد. تولد دوباره به اراده و خواسته و شایستگی ما نیست. خداوند عیسی مسیح گفت: [انجیل یوحنا ۳: ۸]

«باد هر جا که می‌خواهد می‌وزد»

هر کسی را که خداوند زنده و حقیقی اراده کند از تاریکی به سمت روشنایی هدایت کرده و دل سنگی او را به دل گوشتین تبدیل می‌کند. خداوند ما به او حیات می‌دهد و او را زنده می‌سازد. این تغییر روحانی و درونی کاملاً و مطلقاً کار روح‌القدس است و ما نمی‌توانیم به او کمک کنیم. ما هیچ نقشی در آن نداریم و نخواهیم داشت؛ همان‌طور که هیچ نقشی در تولد خود نداشتیم. ابتدا روح‌القدس دلی تازه به ما می‌دهد و تنها بعد از آن است که ما حقایق کلام را می‌توانیم درک کنیم؛ یعنی توبه کرده و به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاوریم. این نیرویی که در درون ما تحول روحانی را ایجاد می‌کند، همان نیرویی است که خداوند ما عیسی مسیح را از مردگان رستاخیز داد.

افسسیان فصل ۱ آیه ۱۸ تا ۲۰ در همین مورد صحبت کرده است. این نیرویی است که هر یک از ما به طور طبیعی فاقد آن هستیم. هر چقدر شبان یا رهبر کلیسا تحصیل کرده باشد و فن بیان داشته باشد با این وجود نمی‌تواند حتی یک نفر را هم مجاب سازد تا دست

از گناه و طغیان علیه خداوند برداشته، ایمان آورده و رستگار شود. تباهی و فساد کامل آدمی دلیل اصلی این است که وی نمی‌تواند با انجام تکالیف مذهبی و یا پرهیز از یک سری کارها خود را نجات دهد و رستگار شود.

خداوند زنده جلو بروز کامل شرارت آدمی را می‌گیرد تا این دنیا محلی قابل سکونت برای برگزیدگان باشد. خداوند مانع می‌شود تا آدمی به اوج شرارت خود برسد و کارهایی را که دل شیریش دوست دارد انجام دهد.

ناگفته نماند که بنی‌آدم به شباهت خدای زنده آفریده شده و لذا وی توانایی محبت به دیگران و اطرافیانش را دارد. بعضی از این افراد می‌توانند میلیاردها برای ساخت مکان‌های مذهبی و یا درمانی هزینه کنند، اما هیچ یک از آن افراد نمی‌توانند در نام خداوند عیسی مسیح حتی یک لیوان آب به دست یکی از شاگردان وی بدهند. آنها ممکن است به دلایلی بعضی از شرارت‌های خود را کنار بگذارند؛ کسی که مشروب خوار قهاری است شاید به دلایلی مشروب خوردن را ترک کند اما هرگز به خاطر محبتش به خداوند عیسی مسیح این کار را انجام نمی‌دهد!

علت اینکه آدمی قادر به انجام کارهای نیک و بشردوستانه است، فقط به دلیل فیض عام است که خداوند به رایگان به آنها بخشیده است. اما همه این کارها یک ایراد اساسی دارند؛ همه آن کارهای نیک -هر چند به خودی خود ارزشمند هستند- فاقد یک شرط اساسی برای پذیرش نزد خداوند هستند. فردی که این کارهای خیرخواهانه



را انجام می‌دهد، محبت به خدای تثلیث در قلبش نیست. برعکس کتاب مقدس تأکید می‌ورزد که در دل هر انسان نفسانی خصومت و دشمنی با خداوند زنده و حقیقی است. در نتیجه همه اعمال او در نظر خداوند ناپاک محسوب می‌شود.

برای پذیرفته شدن اعمال نیک ابتدا باید قلب و ذات او تغییر کند، باید دشمنی از میان برداشته شود تا خداوند زنده و حقیقی اعمالش را بپذیرد. پس این تصویری که با اعمال نیک می‌توان به رستگاری رسید کاملاً باطل است. شرایط انسان نفسانی مانند خوکی است که اگر آن را با صابون بشوییم و تمیز کنیم بلافاصله به میان همان گل و لجن برمی‌گردد؛ چرا؟ چون ذاتش پلید و فاسد است و باید برگردد به جایی که آن را دوست دارد. شست و شو و آداب طهارت و نجاست که مسلمین درباره‌اش صفحات زیادی را سیاه کرده‌اند، نمی‌تواند دل و اندیشه و اراده فاسد آدمی را پاک کند. آن اصل ضروری - یعنی محبت به خدای زنده و حقیقی - اگر توسط روح‌القدس در دل آدمی ایجاد نشود، حتی اگر به زبان فرشتگان هم بتواند صحبت کند، این صحبت‌های او به مانند یک زنگ پُر سر و صدا می‌باشد که هیچ ارزشی ندارد. [اول قرن‌تینان ۱۳: ۳]

«و اگر همه اموال خود را برای خوراک فقرا دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.»

ارزش اعمال نیک کاملاً بستگی به محبت آن فرد به خدای زنده و حقیقی دارد و اینکه با چه نیتی آن کار را انجام دهد.

افرادی که هنوز تحول روحانی را تجربه نکرده و اعمال نیک انجام می‌دهند، تمام کارهای نیک آنها در نظر خداوند زنده بی‌ارزش و بی‌فایده است. زیرا اساس و پایه آن درست نیست؛ این افراد دشمنان خداوند زنده محسوب شده و برده گناهان خود هستند. ایشان هنوز تحول روحانی را تجربه نکرده و همگی نفسانی هستند و در این وضعیت، منفور و تحت غضب خدا زنده می‌باشند. در رومیان فصل ۸ آیه ۸ کلام خدای زنده و حقیقی چنین می‌گوید:

«کسانی که جسمانی هستند نمی‌توانند خدا را خوشنود کنند.»

چنین فردی هر چقدر هم سعی و تلاش کند هرگز نمی‌تواند خدای زنده را از خود خوشنود سازد. آن شخص گناهکار هر چقدر هم از نظر دیگران انسان شریفی به نظر برسد، اما چون دل او فاسد است هر کاری که انجام می‌دهد در دید خدای زنده ناپسند می‌آید. کتاب امثال فصل ۲۱ آیه ۴ سلیمان نبی تحت هدایت روح القدس چنین می‌گوید:

«هر آنچه شریران می‌کنند گناه است.»

رومیان فصل ۱۴ آیه ۲۳ می‌گوید: «هر چه از ایمان نیست گناه هست.» بدین معنا که تمامی کارهای مذهبی که انسان نفسانی انجام می‌دهد -چون این فرد دلش فاسد و شریر است- جملگی گناه محسوب می‌شود. ابتدا خداوند زنده باید به او دلی تازه عطا کند سپس می‌تواند کارهای پسندیده خداوند را انجام دهد و نه پیش از آن!

## ■ رستگاری آدمی

بر اساس این شواهد باید بپذیریم که رستگاری و نجات هر انسانی - از ابتدا تا به انتها - نتیجه و تأثیر فیض خدای زنده و حقیقی است. به این دلیل که همه انسان‌ها گناهکارند، هیچ‌کس شایسته نیست و توان تحول خودش را ندارد. خدای زنده مطابق مشیت و اراده نیکش، عده‌ای از انسان‌ها را برمی‌گزیند. این افراد نسبت به دیگران بهتر و شایسته‌تر نبوده و فرقی با دیگران ندارند. عده‌ای از این برگزیدگان شاید گذشته خوبی هم نداشته باشند. اما خداوند زنده - بر اساس اراده خود و از ازل - ایشان را انتخاب کرده و در زمان مناسب رستگار می‌سازد. خداوند زنده بقیه انسان‌ها را به حال خود رها می‌کند تا با همان دین و ایمانی که از پدران خود به ارث بردند از دنیا رفته و به هلاکت ابدی برسند.

در کتاب مقدس گناهکاران به انسان‌های مرده تشبیه شده‌اند و یا به استخوان‌های خشک و پوسیده تشبیه شده‌اند که کاملاً ناتوان هستند (حزقیال فصل ۳۷). علت اینکه خداوند زنده و حقیقی عده‌ای را برای حیات ابدی انتخاب می‌کند، کاملاً به اراده نیک وی بستگی دارد و نه به شایستگی برگزیده شدگان (گناهکاران که شایستگی ندارند مگر مجازات) بر اساس تعلیم کتاب مقدس، دلیل آن به پیش از آفرینش ایشان بر می‌گردد. افسسیان در فصل ۱ آیه ۴ می‌گویند:

«چنان‌که ما را پیش از بنیاد آدمیان برگزید تا در حضور او در محبت

مقدس باشیم.»

به طور خلاصه نتیجه می‌گیریم که بنی‌آدم در گناه سقوط کرده

و کاملاً از رستگاری خود ناتوان است. برعکس ادیان زمینی، کتاب مقدس -که یگانه مکاشفه راستین خدای زنده است- سقوط و تباهی کامل آدمی در گناه را تعلیم می‌دهد؛ آدمی نیازمند است تا خدای زنده او را رستگار سازد. دلایل تجربی فراوان و غیرقابل انکاری برای اثبات این آموزه در دسترس است. تمامی جنایتهای آدمی و جنگ‌هایی که در این دنیا بوقوع پیوسته، همگی شاهی مستحکم بر این است که انسان ذات فاسدی دارد که در گناه سقوط کرده است. وی کاملاً از اصلاح و تغییر خودش عاجز است. او نیازمند این است تا کسی او را از شرایط اسف بار و ناامیدکننده‌اش نجات دهد.

فقط خداوند زنده است که مانع می‌شود تا ما این کره خاکی را به جهنم تبدیل نکنیم! تنها امیدی که برای انسان وجود دارد این است که دست از ضدیت با خدای قدوس بردارد. وی بایستی سلاح را بر زمین گذارده و التماس کند تا خدای تثلیث- از روی فیضش - او را -که گناهکاری یاغی و شایسته رفتن به جهنم است- رستگار سازد.

## فصل سوم

گزینش نامشروط



## ■ ■ گزینش نامشروط

گزینش عده‌ای از انسان‌ها برای رستگاری، بخشی از تقدیر ازلی خدای زنده و حقیقی محسوب می‌شود. خدایی که مطلقاً عاری از گناه بوده و بر اساس اراده ازلی، تغییرناپذیر و مؤثر خود عده‌ای از انسان‌ها را برای رستگار شدن انتخاب می‌کند. این افراد برگزیده شده به خودی خود هیچ شایستگی نداشته و نه هیچ تفاوتی نسبت به دیگر انسان‌ها دارند. اما براساس اراده مطلق خدای زنده و پیش از آفرینش جهان -در مسیح- برگزیده شده‌اند.

انسان‌ها به طور کلی به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ یک گروه از آنها برای حیات ابدی برگزیده شده‌اند و مابقی برای مرگ و لعنت ابدی. تا آنجا که این گزینش به آدم مربوط می‌شود، آدم با گناه خود این شانس را تا به ابد از دست داد. نسل آدم -یعنی من و شما-

گناهکار و یاغی به دنیا می‌آییم. آدمی نه تمایل دارد و نه توان آن را تا خود را رستگار سازد.

به دلیل گناه ذاتی و تباهی درونی آدمی نمی‌تواند انتظار رحمت خداوند زنده را هم داشته باشد. آنچه که واقعاً حق انسان است این است که مانند فرشتگان سقوط کرده به حال خود رها شود تا نتیجه طغیان و گناهان خود را ببیند؛ خدای زنده و حقیقی به شیطان و دیگر فرشتگانی که با او طغیان کردند رحم نکرد. جملگی آنها به عذاب ابدی محکوم شده و برای آنها رستگاری وجود ندارد. نسل آدم هم طغیان کرده و گناه ورزیده اما در عوض اینکه آنچه حقشان هست به آنها برسد و خداوند آنها را رها کند تا نتیجه اعمال و زندگی خود را ببینند، خداوند یک عده از آنها را - که با دیگران فرقی ندارد - برمی‌گزیند و از وضعیت گناه به وضعیت قدوسیت و برکت درمی‌آورد. مابقی انسان‌ها - که برگزیده نشده‌اند - به حال خود رها می‌شوند تا نتیجه انتخاب‌های اخلاقی و گناه خود را تحمّل کنند. عذاب آنها کاملاً عادلانه است و خداوند زنده تا به ابد با آنها مثل گناهکاران رفتار می‌کند. در الهیات مسیحی این مطلب «گزینش نامشروط» خوانده شده است.

اعتقاد نامه وست مینیستر این موضوع را به این شکل بیان می‌کند:

«توسط تقدیر خدای زنده بعضی از انسان‌ها و بعضی از فرشتگان برای حیات ابدی و بعضی برای هلاکت ابدی مقدر شده‌اند، به گونه‌ای که تعداد آنها به قدری قطعی است که نه می‌شود به آن اضافه کرد و یا از آن کم کرد. آن عده از انسان‌ها که به حیات مقدر شده‌اند توسط خدای



زنده و حقیقی پیش از آفرینش جهان مطابق اراده ازلی و بدون تغییر خود بر اساس مصلحت سری و اراده نیکوی خود آنها را برای جلال ابدی در مسیح انتخاب می‌کند. این گزینش فقط به سبب فیض و محبت اوست و هیچ ربطی به ایمان و اعمال نیک و یا مداومت آنها در اعمالشان ندارد. این برگزیدگان که همه در آدم سقوط کرده توسط مسیح رستگار شده و به وسیله روح القدس به طور مؤثر دعوت شده، پارسا شمرده شده، فرزند خواندگی را یافته و تقدیس کرده می‌شوند. ایشان به قدرت خدای زنده به وسیله ایمان برای رستگاری تا به ابد محافظت می‌شوند. هیچ شخص دیگری غیر از برگزیدگان به وسیله خداوند ما عیسی مسیح باز خرید و رستگار نمی‌شود. هیچ شخص دیگری به طور ثمربخش توسط روح القدس دعوت نمی‌شود و پارسا محسوب نمی‌گردد و به فرزند خواندگی در نمی‌آید. خدای زنده طبق صلاح و اراده خود و به منظور روشن ساختن شکوه و قدرت مطلق خود از مابقی انسان‌ها درمی‌گذرد؛ آنها را به علت گناه به غضب و هلاکت ابدی می‌رساند.»

این توصیف کلی اعتراف‌نامه وست مینیستر است از گزینش نامشروط. نکته اساسی که ما ایمانداران باید درک کنیم این است که رستگاری ما کاملاً بر اساس فیض و رحمت خدای زنده است. همه انسان‌ها گناهکار هستند - به میزان کمتر یا بیشتر - هیچ کس شایسته رحمت نیست. از سوی دیگر، عدالت خدای زنده فقط مجازات و هلاکت ابدی گناهکاران را به دنبال داشته و آن را کاملاً ضروری می‌سازد. حال، از میان این عده گناهکاران - که همه عادلانه محکوم شده‌اند - خداوند زنده و حقیقی یک عده را انتخاب می‌کند برای حیات ابدی. مابقی انسان‌ها که توسط او انتخاب نشده‌اند، ثمره گناهان خود را در روز

مجازات دریافت خواهند داشت که همان هلاکت ابدی هست.

بگذارید به تعدادی از آیات کتاب مقدس نگاه کنیم تا موضوع روشن شود. پذیرش این آموزه بسیار دشوار است. اما مکاشفه کلام خدای زنده آن را به ما تعلیم می‌دهد. به عنوان مثال، [افسیان فصل ۱ آیه ۴ تا ۵]:

«چنان‌که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم. که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود»

در رساله رومیان فصل ۸ پولس رسول حلقه‌های زنجیره رستگاری را توصیف می‌کند که از ازل تا به ابد کشیده شده و به هم وصل هستند. آیه ۲۹ به بعد

«زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز از پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.»

روند رستگار شدن هرکس دقیقاً مثل یک زنجیره طولانی است اگر یکی از این حلقه‌ها وجود داشته باشد مابقی هم خواهد بود. اگر به این آیات دقت کنید می‌خوانید که از پیش مقدر شده برای رستگاری و پیش از آفرینش جهان فراخوانده شده و به جلال رسیده... تمام این افعال زمان گذشته است. این آیات نشان می‌دهد که هدف خداوند زنده و حقیقی از ازل چه بوده است. تقدیر ازلی و تغییرناپذیر خدای

زنده مثل یک زنجیر محکم و ناگسستنی است. حلقه اول آن زنجیر چیست؟

«آنهايي را که از قبل شناخت ايشان را از پيش مقدر فرمود.»

این موضوع گزینش نامشروط است. فقط و فقط چنین افرادی هستند که به جلال خواهند رسید. مطابق این آیات گزینش انسان‌ها برمی‌گردد به ازلیت، حتی قبل از اینکه آن عده از برگزیدگان آفریده شده، به دنیا بیایند و کاری انجام دهند، جدای از خصوصیات فردی آنها، بدون در نظر گرفتن ایمانی که می‌آورند و اعمالی که انجام می‌دهند، گزینش آنها به حیات ابدی توسط خداوند قادر مطلق صورت می‌گیرد.

این حقیقت را ما در زندگی ابراهیم و نسل آینده او می‌بینیم. ابراهیم اسحاق را به دنیا می‌آورد که فرزند وعده است. سپس اسحاق با ربکا ازدواج می‌کند و متعاقباً ربکا دوقلو حامله می‌شود. از یک پدر و یک مادر، از یک خانواده - آن هم از ابراهیم و پسرش اسحاق - دو برادر دوقلو داریم؛ یعنی یعقوب و عیسو که این دوقلوها به فاصله چند دقیقه از هم به دنیا می‌آیند. اما اگر زندگی آنها را در عهد قدیم بخوانید می‌بینید که چقدر متفاوت هستند. رساله رومیان فصل ۹ آیات ۱۱ تا ۱۳ توضیح می‌دهد که علت این تفاوت چیست. به این آیات دقت کنید؛

«زیراهنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده،»

بدو گفته شد که:

«بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.»

چنان که مکتوب است:

«یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.»

حتی از بین فرزندان ابراهیم، فرزند اول او که اسماعیل بود از سوی خداوند طرد شد. خداوند زنده به ابراهیم گفت: اسماعیل را از خانه بیرون بینداز و اسحاق انتخاب شد. در مورد آن فرزندان دوقلوی اسحاق - یعنی یعقوب و عیسو - حتی قبل از اینکه به دنیا بیایند، پیش از اینکه هیچ کار نیک یا بدی انجام داده باشند، خداوند به یکی از آنها رحمت نشان می‌دهد و دل دیگری را سخت می‌سازد؛ دقیقاً مثل کوزه‌گری که از یک خمیر ظرفی را مطابق اراده و خشنودی خود برای جلال می‌سازد و ظرف دیگری را برای ضلالت. در ادامه آن آیات پولس از موسی و عهد قدیم نقل قول می‌کند در آیه ۱۵ چنین می‌گوید: «زیرا به موسی می‌گوید:

«رحم خواهم کرد بر هر که رحم کنم و شفقت خواهم کرد بر هر که نسبت به او شفقت دارم. بنابراین، نه از اراده کننده و نه از دونده است، بلکه از خدای رحم کننده»

کلام خدای زنده و حقیقی در این زمینه کاملاً روشن است؛ رستگار شدن به اراده و خواسته ما نیست. این‌گونه نیست که ما تصمیم بگیریم مسیحی بشویم! اگر من به مسیح ایمان آورده‌ام و برادرم اصلاً اعتقادی به وجود خدا ندارد و برادر دیگرم مسلمان است و نماز

می‌خواند، به این علت نیست که من فرد شایسته‌تری بودم یا برادر مسلمان یا بی‌خدای من آدم‌های شریرتری بوده‌اند نسبت به من! نه دوستان. رومیان ۹ آیه ۱۸ چنین می‌گویند:

«بنابراین هرکه را می‌خواهد رحم می‌کند و هرکه را می‌خواهد سنگدل می‌سازد.»

گزینش خداوند کاملاً مطابق با اراده و پیشدانی خدای زنده است. ما مسیحیان اصول گرا اعتقاد داریم که کتاب مقدس تنها مکاشفه خدای زنده و حقیقی است. این کلام تحریف نشده، تغییرناپذیر است، خطایی در آن نیست. واژه به واژه آن -در نسخه اصلی- از سوی خداوند زنده و حقیقی صادر شده و در نتیجه حقیقت محض است. اگر این کلام را مطالعه کنید خواهید دید که آموزه تقدیر ازلی و گزینش نامشروط در جابجای آن تعلیم داده شده است. هر چند که به ما توضیح داده نشده و دلایل آن به ما گفته نشده است. جای نگرانی نیست زیرا بسیاری مطالب و سؤالات وجود دارد که کتاب مقدس به آنها پاسخی نمی‌دهد. روزی خواهد رسید که به همه سؤالات ما پاسخ داده خواهد شد و تا رسیدن آن روز باید کلام خداوند زنده را با ایمان بپذیریم. در کلام مکاشفه خدای زنده و حقیقی به صورت بسیار ساده به این گزینش اشاره شده است. به عنوان مثال به این کلام خداوندمان عیسی مسیح فکر کنید که به شاگردانش گفت در فصل ۱۵ یوحنا آیه ۱۶. (معنی این کلام چه می‌تواند باشد؟ به این کلام دقت کنید)

«شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید.»

البته اگر اناجیل را به صورت سطحی روخوانی کنید به نظر می‌رسد که این شاگردان بودند که خداوندمان عیسی مسیح را برگزیدند! اگر شما یک مسیحی باشید ممکن است فکر کنید که شما بودید که تصمیم گرفتید مسیحی شوید. اما این آیه به ما می‌گوید که علت اینکه شما چنین تصمیمی گرفتید و یا علت اینکه تنها آن تعداد قلیل شاگردان - از بین بقیه قوم یهود - بدل شدند به پیروان مسیح، این بود که خدای زنده از ازل آنها را برگزیده بود. این دیدگاه کلونیزم هست. دیدگاه آرمینین کاملاً بر عکس است آنها خیال می‌کنند که انتخاب آدمی و تصمیم آدمی حرف اول را می‌زند؛ من موعظه را می‌شنوم، تصمیم می‌گیرم مسیحی بشوم - چون خداوند می‌داند که یک عده خاص دعوتش را می‌پذیرند بر اساس انتخاب آنها و ایمان آنها - آنها را برمی‌گزیند؛ این دیدگاه آرمینین هست. خداوند اگر یک عده را برمی‌گزیند به این علت است که می‌داند آنها به او ایمان می‌آورند. در دیدگاه آرمینین‌ها گزینش خداوند بستگی دارد به اراده و تصمیم آدمی و نه اراده خداوند.

اما شما چنین دیدگاهی را در کتاب مقدس نمی‌بینید! خداوند در هیچ یک از ما شایستگی نمی‌بیند تا به خاطر آن ما را برگزیند. حتی اگر زندگی یعقوب را در کتاب مقدس مطالعه کنید - هم او که خداوند گفت یعقوب را دوست داشتم - خواهید دید که این فرد چه گناہانی مرتکب می‌شود! اگر به خاطر اعمال و شایستگی‌اش بود که خداوند هرگز او را بر نمی‌گزید. در نتیجه فقط از روی فیض است که خداوند یک عده را از بین دیگر انسان‌ها انتخاب می‌کند. پولس رسول در رومیان فصل ۵ آیه ۸ این موضوع را توضیح می‌دهد.

«لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.»

قبل از اینکه او را بشناسیم و پارسایی در ما باشد. در همان فصل آیه ۶ پولس چنین می‌گوید:

«در زمان معین مسیح برای بی‌دینان مرد.»

نه برای انسان‌های نیک و یا خداپرست!

محبت خداوند زنده و حقیقی به برگزیدگانش معطوف می‌شود نه به این علت که ایشان -نسبت به دیگر هم نوعانشان - آدم‌های خوبی هستند. در آیه ۶ آنها گناهکار و بی‌دین خوانده شده‌اند. یعقوب آدم خوبی نبود، خدا پرست نبود بلکه گناهکار، دقیقاً مثل برادر دوقلویش عیسو، وی نیز بی‌دین بود. خدای زنده و حقیقی ابتدا - از ازلیت و پیش از آفرینش آنها - این افراد بد، ناشایست، بی‌دین و گناهکار را برمی‌گزیند و در یک زمان معین - بعد از تولد یافتن - باعث می‌شود تا نزدش باز گردند.

نویسنده مزمور چنین افرادی را سعادت‌مند می‌خواند. (خواننده گرامی، اگر واقعاً نجات یافته‌اید از دید کتاب مقدس شما فردی سعادت‌مند هستید.) [مزمور ۶۵ آیه ۴]:

«خوشا به حال آنان که تو برمی‌گزینی و نزدیک می‌آوری تا در صحن‌های تو ساکن شوند.»

دیدگاه آرمینین به این صورت واژگونه است که انتخاب کار آدمی است و نه خداوند. این ما هستیم که بعد از شنیدن موعظه تصمیم

می‌گیریم که مسیحی بشویم. در جلسات بشارتی آنها وقتی که شبان دعوت می‌کند و می‌گوید چه کسی می‌خواهد مسیحی بشود و من دست بلند می‌کنم و می‌گویم من می‌خواهم مسیحی بشوم. این انتخاب من بود. من مسیح را برگزیدم و نفر کنار دستی من او را برنگزید.

خیر! خواننده گرامی. همه ما چنان فاسد و ناتوانیم که اگر به حال خود رها شویم و انتخاب با ما باشد همیشه گناه و این دنیا را برمی‌گزینیم. اگر تاریخ مقدس قوم یهود را در عهد قدیم مطالعه کنید، می‌بینید که قوم برگزیده خداوند پیامبران راستین را داشتند، معبد را داشتند، کاهنین را داشتند، کلام مکاشفه در اختیارشان بود. اما با وجود همه برتری‌هایشان نسبت به اقوام بت پرست همسایه ایشان هم مرتب می‌رفتند دنبال بت‌های کنعانی و خدایان باطل. از لحاظ تاریخی یک زمان شرایط برای قوم بین اسرائیل بسیار بد می‌شود؛ در زمان ایلیای پیامبر. در کتاب اول پادشاهان فصل ۱۸ مکتوب است که قوم بنی اسرائیل برای خود ۴۵۰ پیامبر باطل دارند؛ انبیاء بعل. بنی اسرائیل با وجود برکات استثنایی که داشتند به جای اینکه خدای زنده و حقیقی را پرستش کنند، بعل را پرستش می‌کردند به یاری تعداد زیادی از پیامبرانش.

در این شرایط سیاه و ناامیدکننده، ایلیا -پیامبر راستین خداوند زنده- خیلی ناراحت شده و افسرده است. وی خیال می‌کند هیچ‌کس در بین قوم به خداوند وفادار باقی نمانده و همه بت پرست شده‌اند. در اول پادشاهان فصل ۱۹ آیه ۱۸ مکتوب است



خداوند به او چنین می‌گوید:

«با این حال، هفت هزار تن را در اسرائیل باقی خواهم نهاد، آنان را که زانوانشان در برابر بعل خم نشده و لبانشان او را نبوسیده است.»

این هفت هزار نفر به خاطر تقوا و قدوسیتهشان نبود که بعل را پرستش نمی‌کردند بلکه چون خداوند زنده آنها را برای خود برگزیده بود؛ آنها نگاه داشته شدند. اگر به دنیای پیرامونتان نگاه کنید؛ با همه شرارت‌ها و جنایت‌هایی که در آن صورت می‌گیرد. ادیان باطلی وجود دارد که خدای زنده و حقیقی را نمی‌شناسند و پیروان این ادیان باطل میلیاردها نفر هستند. با توجه به ظلم و جنایت‌هایی که آدمی نسبت به هم نوعان خود انجام می‌دهد. اغلب این سؤال پرسیده می‌شود که چرا خداوند اجازه می‌دهد که این دنیا به روالش ادامه دهد؟ پرسش به جایی است. خواننده گرامی آیا پاسخ آن را می‌دانید؟

پاسخ آن را خداوند ما در انجیل مرقس فصل ۱۳ آیه ۲۰ می‌دهد:

«... به جهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است.»

این تنها دلیل بقا و تداوم دنیای شریر کنونی است؛ فقط به خاطر آن تعداد از برگزیدگان است که خداوند زنده اجازه می‌دهد این دنیا به بقایش ادامه دهد. روزی که آخرین نفر از آن برگزیدگان وارد ملکوت شود بعد از آن بلافاصله دنیا به آتش کشیده می‌شود. دقیقاً همان‌طوری که وقتی آخرین فرد وارد کشتی نوح شد در بسته شد و طوفان آغاز گشت.

برگزیدگان خداوند نمک دنیا و یا نور دنیا خوانده شده‌اند و

وجودشان در این دنیا هست که باعث برکت می‌شود. نمک خاصیت حفاظت کننده دارد و مانع فساد مواد غذایی می‌شود؛ به همین صورت هر جا که مسیحیان بیشتری هستند برکت بیشتر خداوند زنده در آنجاست. (برعکس هر جایی که نور کلام خدای زنده و حقیقی نباشد، آدمی به قهقرایی شرارت افول می‌کند.) در کلام مکاشفه می‌خوانیم که وقتی یوسف از زندان به خانه فوتیفار-آن مرد مصری آمد- خداوند خانه وی را برکت داد. [پیدایش ۳۹: ۱ - ۲]

تنها به خاطر این تعداد برگزیدگان است که دنیا به روال خود ادامه می‌دهد. البته کسانی را که خداوند از ازل برمی‌گزیند، وی مقدر می‌سازد تا مژده انجیل را نیز بشنوند و یا کلامش را بخوانند. دعوت و ایمان و حفاظت آنها در ایمانشان نیز شامل این گزینش می‌شود. حیات ابدی برای آنها مقدر شده و شامل همه این حلقه‌های زنجیر می‌شود، چون از ازل برگزیده شده‌اند؛ در زمان معین، در یک دوره از زندگی‌شان انجیل را می‌شنوند و یا کتاب مقدس را می‌خوانند یا کسی به آنها می‌گوید و یا شرایط آنها به شکلی درمی‌آید که با حقیقت آشنا می‌شوند سپس ایمان می‌آورند و به رستگاری می‌رسند. این گزینش نامشروط هست. ما نه فقط این را در رستگاری انسان‌ها می‌بینیم بلکه در زندگی و شرایط تک تک انسان‌ها نیز قابل مشاهده است و همچنین در مورد کشورها و قوم‌ها.

به عنوان مثال اگر با تاریخ کلیسا آشنا باشید می‌دانید که بدون شک و قطعاً خداوند در یک زمان یک کشور را با برکات روحانی برکت می‌دهد. یک نمونه آن جزیره کوچک انگلیس است که بیداری‌های

روحانی متعددی در آن رخ داده است آن هم در سال‌های متوالی. کشوری که در آنجا کلیسا فعال است؛ کلام خدای زنده را بشارت می‌دهند، معلمین و مفسرین زیادی در آنجا فعال بوده و هستند. کشور دیگری مثل افغانستان در خرافات و جهالت چندصد ساله قرار داشته و حتی اجازه تأسیس کلیسا به کسی داده نمی‌شود.

گزینش نامشروط را در تاریخ قوم بنی اسرائیل می‌بینیم؛ آنها تنها قومی بودند که پیامبران راستین را داشتند و کلام خداوند زنده و حقیقی را. در صورتی که مابقی اقوام و ملل خدایان باطل، اسطوره‌ها و بت‌های بی‌جان را پرستش می‌کردند.

امروزه در قاره آمریکا و کشورهای اروپایی کلیساهای فعال را داریم؛ کلام خداوند بشارت داده می‌شود، در کتاب‌فروشی‌ها کتاب مقدس و تفسیر آن در اختیار مردم قرار دارد. در صورتی که در کشورهایی که در آنها حکومت اسلامی برقرار بوده و یا کمونیست‌ها قدرت را در دست دارند، به مبشرین مسیحی اجازه فعالیت داده نمی‌شود، اگر کلیسایی در جوامع اسلامی وجود داشته باشد حکومت اسلامی فعالیت‌هایش را محدود ساخته، یا ساختمان را خراب می‌کنند و حتی مسلمین غیور -به هوای رفتن به آغوش حوریان- آنجا را بمب‌گذاری می‌کنند.

در کتاب مقدس از قوم بنی اسرائیل به عنوان «قوم برگزیده» یاد شده عاموس فصل ۳ آیه ۲ خداوند بنی اسرائیل را مخاطب می‌سازد و چنین می‌گوید:

«تنها شما را از تمامی طوایف زمین شناخته‌ام»

بقیه طوایف در گمراهی، بت پرستی و خرافه قرار داشته و شناختی از خدای زنده و حقیقی نداشتند. وضعیت جهان اسلام هم دقیقاً به همین صورت است؛ کوچک‌ترین شناختی از ذات و صفات خدای تثلیث نداشته و راه بازگشت نزد او را نمی‌دانند. نویسنده مزمور ۱۴۷ در انتهای مزمور چنین می‌سراید:

«کلام خود را به یعقوب بیان می‌دارد و فرایض و قوانین خود را به اسرائیل. او با هیچ قومی چنین نکرده است و قوانین او را نشناخته‌اند. سپاس بر خدای زنده»

موسی - پیامبر راستین خدای زنده- در کتاب تثنیه فصل ۷ آیه ۶ چنین می‌گوید:

«زیرا شما برای یهوه خدایتان قومی مقدسید. او از میان تمامی قوم‌های روی زمین، شما را برگزیده است تا قومی که گنج اوست باشید.»

سپس برای اینکه ثابت کند گزینش قوم بنی اسرائیل هیچ ربطی به شایستگی آنها نداشت در آیه بعد چنین می‌گوید:

«خداوند از این رودل در شما نبست و شما را برگزید که از دیگر قوم‌ها کثیرتر بودید، زیرا شما از همه قوم‌ها کم‌شمارتر بودید؛ بلکه از آن رو که خداوند شما را دوست می‌داشت.»

گزینش قوم بنی اسرائیل بر می‌گردد به ذات خداوند زنده و حقیقی، محبت و فیض او؛ تنها به این دلیل است که آنها از بندگی مصر آزاد شدند.

در تثنیه فصل ۱۰ آیه ۱۵ روی این موضوع گزینش تأکید می‌شود و

کلام خداوند زنده چنین می‌گوید:

«با این همه، خداوند دل در پدران شما بست و ایشان را محبت کرد و پس از ایشان نسل ایشان، یعنی شما را از میان همه قوم‌ها برگزید، چنان‌که امروز شده است.»

گزینش قوم بنی اسرائیل به خاطر محبت خدای زنده به آن گناهکاران بود که هیچ شایستگی در آنها نبود. تاریخ مقدس را بخوانید و ببینید چقدر قوم بنی اسرائیل مرتکب گناه می‌شدند، خدای زنده را ترک کرده و به بت پرستی روی می‌کنند و چه جنایتهایی بی‌شمار دیگری؛ دقیقاً مثل اقوام بت پرست و گاهی حتی بدتر از ایشان. با توجه به این شواهد مشخص است که هیچ خصوصیت مثبتی در قوم بنی اسرائیل نبود که به خاطرش از سوی خدای زنده برگزیده شوند.

اگر به بشارت انجیل فکر کنید متوجه خواهید شد که خداوند بدون شک - بین کشورهای مختلف - تفاوت قائل می‌شود و اجازه نمی‌دهد تا نور انجیل به یک سری از کشورها برسد. بیش از چهارده قرن است که کشورهای اسلامی از هرگونه پخش و نشر حقایق کتاب مقدس - در دارالسلام - جلوگیری می‌کنند. کتاب اعمال رسولان را مطالعه کنید، می‌بینید که در سفرهای بشارتی پولس روح‌القدس مانع می‌شود که پولس به عنوان مثال به آسیا برود و یا مردی که در «مقدونیه» است پطرس را فرا می‌خواند و می‌گوید بیا به اینجا و انجیل به آنجا می‌رود و کلیسا تأسیس می‌شود. در شهرهایی مثل مکه و مدینه - و یا مملکت اسلامی - کسی اجازه تأسیس کلیسا را ندارد؛ این مشیت و گزینش خداوند است.

مشیت و اراده خدای زنده است که شرایط یک جامعه را - در زمینه گسترش انجیل - آماده می‌سازد. به عنوان مثال اگر به جای روح الله خمینی در سال ۱۳۵۷ مبشرین واقعی مسیح اجازه ورود به ایران داده می‌شد؛ فرض کنید که اگر یک عده مسیحی واقعی می‌آمدند و اداره حکومت را به دست می‌گرفتند چه دنیایی متفاوتی می‌داشتیم؛ در این صورت به جای ایران اسلامی و ماتم زده که بزرگترین آمار خودکشی و دزدی و اختلاس را در دنیا دارد، ما کشوری قانونمند شبیه آمریکا می‌داشتیم، دموکراسی برقرار می‌شد، شهروندان از حقوق اولیه خود محروم نمی‌شدند، به مردم عادی ظلم نمی‌شد، نیروی پلیس از مردم حمایت می‌کرد، دزدی هرگز نهادینه نمی‌شد و در یک کلام ایرانی متفاوت می‌داشتیم.

اگر به تاریخ کلیسا رجوع کنید خواهید دید که در زمان پای‌گیری کلیسا انجیل به نقاط خاصی از دنیا رفته و جاهای دیگر کاملاً در تاریکی رها شدند. به عنوان مثال جزایر اقیانوس اطلس به مدت ۱۸ قرن در تاریکی، خرافه و شرارت فرورفته بودند تا اینکه در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی مبشرین کلام نور انجیل را به میان این قبایل آدم‌خوار آوردند. در صورتی که انجیل در کشورهای اروپایی گسترش پیدا کرده و جامعه و ساکنین آنجا را متحوّل می‌سازد. نتیجه بیداری روحانی و اصلاحات در کلیسا جامعه متمدّن و پیشرفته اروپا بود. قاره تازه کشف شده آمریکا با ورود مبشرین انجیل و گسترش تعالیم کتاب مقدس - فقط در عرض چند قرن - بدل به قدرتمندترین کشور جهان می‌شود. اما صحرای عربستان، خاورمیانه و هندوستان قرن‌هاست که در تاریکی، خرافه و بت پرستی باقی مانده‌اند. علت آن را ما نمی‌دانیم.

چرا نسل ابراهیم برگزیده شد؟ چرا نسل فرعون انتخاب نشد؟ چرا مصریان یا عاشوریان و یا کنعانیان برگزیده نشدند؟

این واقعیت تاریخی همان «گزینش نامشروط» است، مطلبی که نه تنها در مورد کشورها و ملت‌ها مصداق دارد بلکه در زندگی تک انسان‌ها. هیچ‌کس از انسان‌ها در مورد اینکه در کدام کشور و یا در کدام خانواده به دنیا بیاید نمی‌تواند نظری بدهد؛ این گزینش نامشروط است. هیچ‌کس نمی‌تواند تصمیم بگیرد که آیا سیاه‌پوست به دنیا بیاید و یا سفیدپوست؟ طفلی در یک خانواده ثروتمند به دنیا آمده و همه امکانات رفاهی را در اختیار دارد، امکان بهترین تحصیلات را داشته و بدنش نیز سالم است. کودکی دیگر در خانواده‌ای فقیر به دنیا می‌آید و با مشکلات عدیده. یک نفر با نقص عضو به دنیا آمده و تمام عمرش از یک زندگی عادی محروم است. کودکی در قم به دنیا می‌آید و هرگز امکان شنیدن پیام نجات بخش انجیل را ندارد ولی یک بچه دیگر در خانواده مسیحی به دنیا می‌آید و از طفولیت در مراسم کلیسا حاضر بوده و با کلام خداوند زنده و حقیقی آشناست. تمام این شرایط را خدای زنده برای تک تک آن افراد - از بدو تولد - برگزیده است. هیچ‌کدام از آن اطفالی که در خانواده مسیحی به دنیا آمده‌اند بهتر و شایسته‌تر از کسانی که در هندوستان و در خانواده‌های هندو به دنیا می‌آیند نیستند؛ هیچ خصوصیت ذاتی بهتری ندارند نسبت به آن بچه‌ای که خانواده‌ای مسلمان به دنیا می‌آید. علت این تفاوت چیست؟ علت آن چیزی نیست مگر گزینش خداوند و اراده او.

علاوه بر این می‌شود به خصوصیات فردی انسان‌ها هم اشاره کرد، بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند هر کدام خصوصیات و ویژگی‌های خاص خود را دارند. یکی بزرگ می‌شود و به خاطر استعدادهای فردی که دارد به یک جراح موفق، مخترع، معماری ماهر، هنرمند، نقاش یا موسیقیدان می‌شود. بعضی از کودکان هوش زیادتری دارند بعضی‌ها کم هوش بوده و یا عقب مانده ذهنی‌اند. بعضی‌ها قد بلند و بعضی قد کوتاه هستند. بعضی‌ها را خداوند زیبایی خاصی داده و عده‌ای صدای زیبایی دارند... همه این خصوصیات فردی را خداوند زنده به یک عده می‌دهد و از یک عده دیگر دریغ می‌دارد. این واقعیت را ما در تجربه زندگی می‌بینیم؛ شرایطی که در آن به دنیا می‌آییم، خانواده ما، محیط ما، چه خوب یا بد باشد از سوی خداوند زنده برای تک تک ما انتخاب شده است. فردی در جایی به دنیا می‌آید، شرایطی هست، اتفاقاتی برایش روی می‌دهد که در نهایت او را به سوی خداوند زنده و حقیقی جذب کرده و ایمان می‌آورد. فرد دیگری این تجارب را نداشته و هرگز امکانش هم برایش پیش نمی‌آید. عده زیادی هستند که پدرشان مسجدی بوده، از بچگی آنها را می‌ترسانند که باید نماز بخواند و چنان ترسی از مردن در آنها گذارده می‌شود که حتی شنیدن نام خداوند عیسی مسیح را کفر تصور کرده و فراری می‌شوند چه برسد به اینکه جویای خدای تثلیث شوند.

تمامی این شرایط تولد، شرایط محیطی و تربیت خانوادگی جزئی از مشیت خداوند است و غیرممکن است بتوانیم آنها را توضیح دهیم. برای اینکه یک نفر واقعاً به خدای زنده و حقیقی ایمان بیاورد ضرورت دارد تا کلام خداوند را بشنود؛ ضرورت دارد تا کلیسایی باشد که انجیل



نجات بخش را موعظه کند؛ شرایط خارجی و امکان دسترسی به کتاب مقدس بسیار مهم است. اگر در یک کشور کلیساها و مبشرین اجازه فعالیت آزاد نداشته باشند، امکان دسترسی به رستگاری هم برای مردم آن کشور کم می‌شود. در نتیجه اکثریت آنها در همان دین و آیین پدرانشان به دنیا آمده و از دنیا می‌روند. همان امکاناتی که از کشورهای مسلمان گرفته شده خداوند به فراوانی و وفور و به رایگان به کشورهای اروپایی می‌دهد که آزادند. مسیحیان کلیسا تأسیس می‌کنند؛ کتاب مقدس را می‌توانید از کتاب‌فروشی سر کوجه بخرید. کاملاً روشن است که خدای زنده و حقیقی جهان و کل انسان‌ها و تقدیر آنها را رقم می‌زند. سیستم الهیاتی کلونیزیم تأکید دارد که خداوند عده خاصی از انسان‌ها را انتخاب می‌کند برای رستگاری. همچنین در این گزینش نامشروط، شرایط رسیدن به آن رستگاری فراهم شده است؛ شرایطی که منجر شود تا برگزیده شدگان کلام را بشنوند، ایمان بیاورند و در ایمانشان تا زمان مرگ باقی بمانند.

## ■ واژه گزینش

کلام خداوند - که در کتاب مقدس مکتوب است - واژه به واژه از دهان خداوند صادر شده است؛ نفس اوست. پس تک تک واژگان مهم هستند. ریشه یونانی که به «گزینش» ترجمه شده در کتاب مقدس به دو، سه شکل متفاوت بوده و از ریشه «اکلکتوس» می‌باشد. این واژه یونانی ۴۷ یا ۴۸ بار فقط در عهد جدید به کار گرفته شده است. کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که عده‌ای از انسان‌ها برای

رستگاری انتخاب شده‌اند و عده دیگری برای هلاکت ابدی؛ این موضوع هم در مورد انسان‌ها صادق است و هم در مورد فرشتگان.

عده‌ای از فرشتگان، فرشتگان برگزیده و یا مقدس خوانده شده‌اند. اول تیموتائوس فصل ۵ آیه ۲۱ آنها را «فرشتگان برگزیده» می‌خواند. مابقی فرشتگان - که تعداد آنها را نمی‌دانیم - در گناه و نافرمانی سقوط کردند؛ گروهی از آنها که همراه با شیطان طغیان کردند. در رساله دوم پطرس ۲ آیه ۴ چنین مکتوب است: «زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند.» در مورد این فرشتگان سقوط کرده در رساله یهودا آیه ۶ چنین مکتوب است:

«او فرشتگانی را نیز که مقام والای خود را حفظ نکردند، بلکه منزلگاه مناسب خویش را ترک گفتند، به زنجیرهای ابدی کشیده و برای محاکمه در آن روز عظیم، در تاریکی مطلق نگاه داشته است.»

خداوند ما عیسی مسیح در انجیل متی فصل ۲۵ آیه ۴۱ به ما می‌گوید:

«آنان به آتش جاودانی سپرده می‌شوند که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است.»

دو گروه از فرشتگان وجود دارند؛ «فرشتگان مقدس» که خادمین خداوند عیسی مسیح بوده و همچنین خادمین ایمانداران مسیحی و «فرشتگان سقوط کرده» که تا به ابد قدوسیت خود را از دست داده‌اند.

کل بشریت هم به همین شکل به دو دسته تقسیم می‌شود:

«برگزیده شدگان» و «هلاک شوندهگان» هیچ گروه سوم و یا میانه‌ای وجود ندارد.

## — دلیل گزینش

علت این گزینش چیست؟ عهد جدید به ما دلیلی نمی‌دهد، وقتی که در این زمینه توضیحی خواسته می‌شود پولس رسول در فصل ۹ رومیان آیه ۱۹ - ۲۱ چنین می‌گوید:

«زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده باشد؟ آیا کوزه‌گر اختیار ندارد که از یک خمیره، ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟»

از یک خمیره یعنی از یک سرشت، بدین معنا که هر دو گروه انسان‌ها ذات طبیعی شان یکی بوده و هیچ تفاوتی با هم ندارند. هیچ گروه بر دیگری برتری ندارد. هم برگزیدگان و هم هلاک شوندهگان به ذاته گناهکارند ولی خداوند زنده و حقیقی یک عده را برای سعادت ابدی و رستگاری می‌آفریند و عده دیگر که «ظروف ذلیل» خوانده شده‌اند همان «هلاک شوندهگان» هستند.

اگر باور داشته باشیم که بنی‌آدم در گناه سقوط کرده و با «گناه ذاتی» به دنیا می‌آید؛ اگر بپذیریم که او کاملاً ناتوان و عاجز است تا با کارهای و تلاش خود، خود را به رستگاری برساند؛ کاملاً منطقی است که اگر یک عده از چنین انسان‌هایی رستگار شدند، به ضرورت خداوند بوده که به شکلی نامشروط ایشان را برای رستگاری انتخاب کرده است. هم آیات فراوان کتاب مقدس، هم تجارب روزانه زندگی ما و هم منطق

دست به دست هم داده و تأکید می‌کنند؛ چون آدمی در گناه سقوط کرده و چون ناتوان است تا خود را از مرگ به حیات رسانیده و به خود حیات معنوی بدهد و چون هیچ شایستگی در او نیست تا به خاطر آن خداوند به وی رحم کند یا فیض نشان دهد. در نتیجه کاملاً مشخص و روشن است که اگر عده‌ای به خداوند ما عیسی مسیح ایمان می‌آورند و رستگار می‌شوند تنها و تنها به این علت است که آنها از ازل برای رستگاری برگزیده شده بودند؛ آن هم به نحوی نامشروط. یعنی هیچ دلیلی در خود آنها نبود که به خاطر آن برگزیده شوند.

خدای زنده و حقیقی محبت خود را - از ازل و پیش از آفرینش - بر عده بی‌شماری از بنی‌آدم قرار داده و تمام جزئیات و شرایط لازم برای رستگاری آنها را نیز فراهم می‌کند. فقط برای رستگار ساختن آن عده از برگزیده شدگان است که خداوند ما عیسی مسیح به این جهان می‌آید، برای آنهاست که مسیح فدیه کامل را بر روی صلیب پرداخت می‌کند. «نجات یافتگان» گروهی از انسان‌ها می‌باشند که -پیش از آفرینش- از سوی خدای زنده و حقیقی انتخاب شده‌اند برای رستگاری. به چه علت؟ دلیلش فیض و محبت خدای زنده است یعنی کاملاً به اراده و اختیار خدای زنده و حقیقی و نه شایستگی یا رفتار آن افراد برگزیده.

خدای زنده و حقیقی قاضی عالم است، او حکمران مطلق است، ملکوت آسمان به او تعلق داشته و او این حق مطلق را دارد تا با گناهکارانی که - علیه او طغیان ورزیده - و شایسته هیچ رحم و محبتی نیستند مطابق مشیت و اراده نیک خود رفتار کند. خداوند از روی فیض بی‌نهایتش یک عده از این گناهکاران را برگزیده و مابقی گناهکاران را

به حال خود رها می‌کند تا نتیجه زندگی و انتخاب‌های اخلاقی خود را ببینند. گزینش خداوند به صورتی است که به «هلاک شوندگان» هیچ بی‌عدالتی نشده اما به گروه دیگر رحم شده است. خداوند زنده و حقیقی به رایگان میراث ابدی را به برگزیدگان خود تقدیم می‌کند. او در کلام مکتوبش به تک تک ما ایمانداران مسیحی یقین داده که ما از ازل مورد محبت تغییرناپذیرش قرار گرفته بودیم. خداوند زنده و حقیقی یک عده از گناهکاران ناشایسته را -از ازل- انتخاب می‌کند تا وارثین ملکوت او شوند. پادشاهی آسمانی که کاملاً به او تعلق داشته و این حق مسلم را دارد که آن را به هر کس که خواست و اراده کرد بدهد، بدون اینکه به گروه دیگر ناحقی کرده باشد.

انسان‌ها همه گناهکار هستند و هیچ‌کس حق ورود به پادشاهی خداوند را ندارد، هیچ‌کس شایسته فیض و رحمت خداوند نیست. اما اراده و محبت و فیض خداوند زنده بر این است که یک عده از این افراد یاغی را به سوی خود جذب کرده و رستگار سازد. کسانی که اگر به آنها رحم نمی‌کرده و به حال خود رهایشان می‌کرد با زندگی و تصمیم‌های خود هرگز نزد او باز نمی‌گشتند! خداوند اراده می‌کند تا به این گناهکاران یاغی ایمان نجات بخش عطا کرده و رستگارشان سازد. پولس رسول در رساله افسسیان فصل ۲ وضعیت خود را قبل از ایمان آوردن به خداوند عیسی مسیح چنین تشریح می‌کند:

«مانیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و طبیعتاً فرزندان غضب بودیم، چنان‌که دیگران.»

پولس یکی از رسولان راستین خدای زنده و حقیقی است، کسی

است که مکاشفه خداوند را تحت هدایت روح القدس نوشته است. وی اعتراف می‌کند که به ذاته با دیگران هیچ فرقی نداشت. مکاشفات خداوند به این دلیل به وی نرسید که معصوم و پاک بود، به هیچ روی. او نیز -مثل دیگر پیامبران راستین- فردی گناهکار بوده که مورد محبت ویژه خداوند قرار گرفته و از روی فیض برای رستگاری و متعاقباً رسالت برگزیده شده بود. (کاملاً متفاوت به ادعای پیامبر اسلام که با شمشیر دشمنانش را می‌کشد، قول و وعده خود را شکسته و دروغ می‌گوید، با چندین زن همزمان ازدواج کرده اما خود را معصوم و بیگناه می‌خواند!)

نباید سؤال کنیم که چرا خداوند فقط یک عده را برگزیده و چرا همه انسان‌ها را برنمی‌گزیند؟ سؤال این است که چرا خداوند آن گناهکارانی را که شایسته غضب عادلانه او بوده، کسانی که علیه او طغیان کرده و منفورند مورد محبت خاص خود قرار داده و ایشان را برای مشارکت ابدی با خود انتخاب کند؟ این مطلب گزینش نامشروط است. حقیقتی که کتاب مقدس بر آن تأکید می‌کند. خدای زنده و حقیقی پیش از اینکه ما انسان‌ها را بیافریند می‌دانست ما گناه می‌کنیم. خداوند می‌دانست که هرگز به خواسته خود نزد او باز نمی‌گردیم. اما از روی فیض و محبت خود یک عده از انسان‌ها را برگزیده و تمام شرایط و جزئیات رستگاری آنها را نیز فراهم ساخت. تنها این عده از انسان‌ها هستند که به رستگاری ابدی می‌رسند. مشخص است که این انتخاب و تصمیم آنها نبود. اگر ایشان یک روزی بشارت انجیل را شنیده و تصمیم گرفتند تا مسیحی شوند؛ اگر شرایط به شکلی بود که سرانجام به خداوند عیسی مسیح ایمان آوردند؛ فقط و فقط به این علت بود که آنها را خداوند از پیش انتخاب شده بودند.

## فصل چہارم

فدیہ محدود





## ■ ■ فدیة محدود

خداوند ما عیسی مسیح جسم پوشید به این جهان آمد به این منظور که گناهکاران را که با مرگ خود بر روی صلیب رستگار سازد. سؤالی که الهیدانان مسیحی مطرح کردند این است که آیا مرگ مسیح بر روی صلیب برای تک تک انسان‌های روی زمین بود یا اینکه مرگ او فقط برای عده‌ای خاص؟ به عبارت دیگر، آیا مسیح بر روی صلیب برای همه انسان‌ها مرد تا امکان رستگاری را برای همه فراهم کند تا هر کس که ایمان بیاورد رستگار گردد؟ یا مرگ مسیح فقط برای عده‌ای خاص بود که پدر آسمانی از ازل -در عهدی جاودانی- به وی بخشیده بود؟ به این پرسش‌ها به دو صورت پاسخ داده شده است؛ دیدگاه آرمینین ادعا می‌کند که خداوند ما عیسی مسیح برای همه جهانیان مرد. دیدگاه کلونیزم بر این اعتقاد است

که مرگ مسیح فقط برای برگزیدگانش بود تا فقط آنها را به کمال و به تمام رستگاری برساند. مرگ مسیح قطعاً باعث رستگاری عده‌ای مشخص می‌شود ولی در این حال -کلونیست‌ها اعتقاد دارد که- مرگ خداوند ما و صلیب او فواید جانبی هم برای تمام بشریت دارد؛ این فواید که به همه انسان‌ها تعلق دارد در الهیات مسیحی «فیض عام» می‌گویند.

آموزه «فدیه محدود» به اصل‌گزینش نامشروط مربوط می‌شود؛ به این معنا که خدای زنده و حقیقی از ازل مقدر داشت تا عده‌ی بی‌شماری از نسل آدم رستگار شود و فقط آن عده که کسی قادر به شمارش آنها نیست. ممکن نیست که خداوند پسر یگانه خود را بفرستد تا قربانی گناهان کسانی شود که هرگز به او ایمان نمی‌آورند و جزء برگزیده شدگان نیستند. اگر چنین چیزی شدنی بود آنگاه خون خداوند عیسی مسیح - برای رستگاری آنها - به هدر رفته بود!

چنان‌که اشاره شد؛ آموزه‌گزینش نامشروط و فدیه محدود کاملاً در ارتباط با هم هستند؛ یعنی نمی‌توان یکی را پذیرفت و یکی دیگر را رد کرد. اگر به استناد کتاب مقدس بتوانیم ثابت کنیم که خداوند عده‌ی زیادی را از نسل بنی‌آدم برگزیده برای رستگاری، واضح است که مرگ مسیح هم فقط برای فدیه دادن گناهان آن گروه از انسان‌ها بوده است نه همه.

البته لازم به تذکر است که «فدیه محدود» به این معنا نیست که محدودیتی برای قدرت یا ارزش فدیه عیسی مسیح وجود دارد. ارزش

فدیه مسیحی و کار او بر روی صلیب بستگی به ارزش آن شخصی دارد که آن فدیه را داده است و آن شخص خداوند ما عیسی مسیح است. او ذات خدایی دارد و در نتیجه ارزش فدیه او بی‌نهایت است؛ به این لحاظ فدیه مسیح به هیچ عنوان محدود نیست. عیسی مسیح در عهد جدید «جلال خداوند» خوانده شده است (رساله عبرانیان ۱: ۳) پولس رسول در نامه اول قرنتیان فصل ۲ آیه ۸ درباره مسیح می‌گوید:

«هیچ یک از رؤسای این عالم آن را ندانستند، زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.»

آن شخصی که بر روی صلیب جلجتا مصلوب شد، یک پیامبر متعال نبود، بلکه بانی حیات چنان‌که در اعمال رسولان فصل ۳ آیه ۱۵ آمده است که:

«و بانی حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.»

چنین شخصی ارزش فدیه‌اش بی‌نهایت است تا حدی که می‌تواند تک تک انسان‌های دنیا را رستگار سازد. «فدیه محدود» بدین معناست که مرگ مسیح برای یک عده‌ی محدود و خاصی هست؛ برکاتش فقط برای آن برگزیدگان است و آنها را کاملاً و تا به ابد رستگار می‌سازد.

چرا با انجام اعمال نیک نمی‌توان به رستگاری نایل شد؟ چرا گناهان بایستی فدیه داده شوند؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا

خدای زنده و حقیقی مطلقاً عادل بوده و باید گناه را مجازات نماید. وی نمی‌تواند از سر تقصیرات و گناهان ما درگذرد. چون گناهان ما علیه خدایی متعال وازلی صورت گرفته در نتیجه مجازات ابدی را به دنبال دارد. ضرورت دارد تا فدیة گناهان نیز ارزشی بی‌نهایت داشته باشد. هیچ نوع کار مذهبی و یا هیچ میزانی از ثواب ارزشش بی‌نهایت نیست تا گناهکاران را فدیة داده و آنها را رستگار سازد. از سوی دیگر، ارزش روح آدمی بی‌نهایت است و با نمازخواندن، روزه گرفتن و دیگر کارهای ثواب نمی‌توان آن را بازخرید کرد. همه تلاش‌ها و تقلای آدمی در این زمینه بی‌فایده است. همه ما نیاز به یک نجات دهنده قادر متعال داریم تا ما را از عواقب اعمالمان در امان نگاه دارد.

ارزش خون مسیح بی‌نهایت است که با آن کلیسای خود را خریداری کرد. در رساله اعمال رسولان فصل ۲۰ آیه ۲۰ چنین مکتوب است: «کلیسای خدا را شبانی کنید که آن را با خون خود خریده است.» ایمانداران مسیحی با ریخته شده خون پسر خدا از همه گناهان گذشته، حال و آینده خود کاملاً بازخرید شده‌اند. این خون خداست که برای آمرزش آنها ریخته شده؛ خونی که به خودی خود ارزشی بی‌نهایت دارد و قادر است حتی تمامی بشر را رستگار سازد. اما در واقع فقط کسانی رستگار می‌شوند که توسط روح‌القدس از نو زاده شده و مقدس شوند.

## ■ محدودیت فدیه

اگر مانند آرمینین‌ها فرض کنیم که خداوند پسر یگانه خود را فرستاد تا برای تمامی بشریت جانش را فدا کند و امکان رستگاری را برای هر کسی که ایمان بیاورد نیز فراهم کند، آن وقت ارزش بی‌نهایت فدیه مسیح را از بین برده‌ایم. زیرا مطابق این دیدگاه رستگاری برای همه انسان‌ها فراهم شده اما همه آنها رستگار نمی‌شوند! آدمی به انتخاب و تصمیم خودش و اگر اراده کند با فیض خداوند همکاری کرده، ایمان آورده و رستگار می‌شود. هرکس که توبه می‌کند و ایمان می‌آورد، فدیه مسیح شامل حالش می‌شود و نجات می‌یابد. اگر فرد این تصمیم را نگیرد فدیه مسیح به خاطر گناهان او کاملاً بی‌فایده شده و قادر به رستگاری او نمی‌باشد! چنین برداشت اشتباهی از کار مسیح در واقع ارزش بی‌نهایت فدیه مسیح را از میان می‌برد.

مکاشفه کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که در زمینه فدیه و کار خداوند عیسی مسیح، مرگ او بر روی صلیب امکان رستگاری برای همه انسان‌ها فراهم نکرده است تا هر کس ایمان بیاورد نجات یابد. مرگ مسیح برای قوم خود بوده تا فقط رستگاری آن عده خاص را به کمال رساند؛ با مرگ مسیح بدون شک آن عده رستگار می‌شوند.

دیدگاه کلونیزم گسترده‌تری فدیه مسیح را محدود می‌کند؛ یعنی شامل همه انسان‌ها نمی‌شود. دیدگاه آرمینین قدرت فدیه مسیح را محدود می‌سازد؛ فرد با اراده خودش می‌تواند در برابر آن مقاومت کند و ایمان نیاورد. دیدگاه کلونیزم محدودیتش شامل کمیّت است

یعنی تعدادی که نجات می‌یابند. دیدگاه آرمینین محدودیتش شامل کیفیت کار مسیح است و از ارزش آن کار می‌کاهد. گویی خون مسیح برای میلیون‌ها نفر بر روی صلیب ریخته شده است تا آنها را رستگار سازد اما آنها یا انجیل را نمی‌شنوند، یا ایمان نمی‌آورند و یا بی‌خدا باقی مانده و در نتیجه چنین گزینشی به هلاکت می‌رسند. چنین دیدگاهی هیچ‌وقت به خدای زنده جلال نمی‌دهد.

### ■ تقاضای شریعت

اگر شریعت را در نظر بگیریم چنان‌که در کتاب مقدس -خروج ۲۰- مکتوب است؛ خدای زنده و حقیقی از هر یک از ما اطاعت مطلق را می‌خواهد. خداوند کسانی را که شریعت را زیر پا می‌گذارند تهدید کرده و باید مجازات شوند. مجازات شکستن شریعت خداوند را یا خودشان بایستی تجربه کنند و یا کسی به نمایندگی از آنها. خداوند ما عیسی مسیح به عنوان جایگزین و ضامن قوم خود گناهان آنها را به صورت کامل به خود متحمل شده و فدیة داد. مسیح با زندگی کامل و بدون گناه خود شریعت خداوند را کاملاً حفظ کرد که آن را به حساب ایمانداران می‌گذارد و آنها شایسته ورود به بهشت گرداند. به عبارت ساده‌تر، مسیح به جای آنها زندگی کرد و مرد. کاری را انجام داد که آن مسیحیان باید آن انجام می‌دادند -یعنی اطاعت از شریعت خداوند در لحظه لحظه از زندگی- در صورتی که آنها نه قدرتش را داشتند و نه آن را انجام می‌دادند.

اگر نظریه آرمینین‌ها درست باشد، در نتیجه میلیون‌ها نفر از کسانی که مسیح به نمایندگی از آنها زندگی کرد و مرد، هرگز رستگار نمی‌شوند. سؤالی که پیش می‌آید این است که مرگ مسیح چه فایده‌ای به حال بت پرست‌ها و یا مسلمین گمراه داشت که در ظلمات و خرافه پرستی به دنیا آمده و از دنیا می‌روند؟ اگر مسیح به جای آنها به این جهان آمد و زندگی کرد و مرد و فدیه گناهانشان را داد، چرا آنها در خرافه پرستی و جهالت نسبت به خدای زنده از دنیا رفتند؟ چرا رستگار نشدند؟ آیا نقشه خداوند برای رستگاری انسان‌ها با شکست مواجه شده؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟

در مورد «گناه ذاتی» باید این نکته را در نظر گرفت که گناهی که به حساب بنی‌آدم گذاشته می‌شود.

-یعنی همان گناهی که ما با آن به دنیا می‌آییم- این گناه لعنت ما را «ممکن» نمی‌سازد، بلکه در واقع لعنت بر ما قرار می‌گیرد. به همین صورت مرگ و فدیه مسیح هم رستگاری را «ممکن» نمی‌سازد تا هر کس که ایمان می‌آورد آن را به دست آورد. بلکه رستگاری برای کسانی که به مسیح تعلق دارند و او به خاطر آنها بر صلیب رفت، تضمین شده و قطعی است. اگر مسیح به جای گناهان شما مرد، هرگز رستگاری را از دست نمی‌دهید. هرگز خداوند زنده شما را مجازات نمی‌کند و به جهنم نمی‌روید. چون خداوند زنده عادل است و یک‌بار گناهان شما را بر پسریگانه مولودش قرار داده و او را به جای شما مجازات کرد. تمام شد و در نتیجه دوباره مجازات نمی‌شوید، تا به ابد از خشم و غضب خدای زنده و حقیقی در امان خواهید بود.

در انجیل متی فصل ۲۰ آیه ۲۸ خداوند ما می‌گوید:

«چنان‌که پسر انسان نیامد تا خدمت شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدیه دهد.»

در اینجا خداوند نمی‌گوید که جانش را در راه همه جهانیان فدیه دهد بلکه در راه بسیاری.

### ■ واژه فدیه

فدیه در فرهنگ قدیم واژه‌ای بود که در زمینه قانونی و اجتماعی کاربرد داشت؛ معمولاً فدیه مبلغی بود که پرداخت می‌کردند تا فردی را که در اسارت هست آزاد سازد و یا چیزی را که گم شده بود بازخرید کنند. نمونه مشابه آن را امروزه در سیاست بین‌المللی داریم؛ فرض کنید شخصی را که تبعه خارجی است به جرم جاسوسی و یا به هر دلیلی دستگیر و زندانی کنند. حال برای آزادی این فرد آن دولت خارجی باید مبلغ هنگفتی را پرداخت کند. آن مبلغی که پرداخت می‌شود تا زندانی را آزاد کنند در فرهنگ قدیم فدیه می‌نامیدند. در گذشته به محض اینکه مبلغ فدیه پرداخت می‌شد آن اسیر هم بلافاصله آزاد می‌شد.

در عهد جدید می‌خوانیم که مسیح جان خود را در راه بسیاری فدیه داد. [متی ۲۰:۲۸ و مرقس ۱۰:۴۵] افرادی که به خاطر آنها مسیح به دنیا آمد، زندگی کرد، بر صلیب شد و خورش ریخته شد.



تنها این افراد هستند که از هر نوع تعهدات قضائی آزاد می‌شوند. چون فدیة پرداخت شده ایشان کاملاً بخشوده شده و دیگر مجازات نخواهند شد.

اگر آن طور که آرمینین‌ها اعتقاد دارند فدیة و رنج مسیح برای همه انسان‌ها بود، چرا برکاتش به همه نمی‌رسد و عده‌ای بدون مسیح از دنیا می‌روند؟ اگر مرگ و فدیة مسیح برای همه انسان‌ها می‌بود یعنی عدالت خداوند در مورد آنها در مسیح اجرا شده بود و در نتیجه هیچ بشری به جهنم نمی‌افتاد یا جهنمی وجود نمی‌داشت تا خداوند یک عده را مجازات کند. در صورتی که هم در عهد قدیم و هم در عهد جدید تأکید شده که جهنم وجود داشته و هلاک شوندگان به آن مکان فرستاده شده و عذاب می‌بینند؛ تمام کسانی که خارج از مسیح هستند. با توجه به وجود جهنم مشخص است که فدیة مسیح برای همه انسان‌ها نبود بلکه برای عده‌ای خاص یعنی همان برگزیدگان.

## ■ نقشه رستگاری

بگذارید تا از جنبه دیگری به فدیة مسیح فکر کنیم؛ به چه علت خداوند ما عیسی مسیح به این جهان آمد و چه هدفی داشت؟ خدای پدر به چه هدفی پسر یگانه مولود خود را به این جهان فرستاد؟ آیا خداوند هدف و برنامه دقیقی نداشت؟ آیا هدف خداوند این بود که مسیح فدیة همه گناهان را بپردازد و جان خود را در راه همه بشریت

فدا کند؟ اگر هدف خداوند این بود - با توجه به نظر آرمینین‌ها - خداوند در هدفش شکست خورده است؛ میلیون‌ها مسلمان، زرتشتی و بهائی در این دنیا وجود دارد. کسانی که هیچ ایمانی به خداوند ما عیسی مسیح ندارند. آنها در دین ابا و اجدادی خود به دنیا آمده و بدون مسیح هم از دنیا می‌روند. آیا می‌شود تصور کرد که خداوند در برنامه و هدفش شکست خورده باشد؟

خیر! چنین چیزی امکان ندارد. کاری که خداوند زنده و حقیقی انجام می‌دهد بر اساس برنامه و دقیق بوده و همیشه کامل و شمول است. غیرممکن است برنامه خداوند قادر متعال با شکست مواجه شود. تک تک کسانی که مسیح آنها را با خونش فدیة داد بدون شک رستگار می‌شوند؛ چنین افرادی همان برگزیده گان - یا قوم خداوند - هستند.

آرمینین‌ها اعتقاد دارند که خداوند پسر یگانه مولود خودش را داد تا فدیة همه انسان‌ها را بدهد. در مورد گزینش نظرشان این است که خداوند از قبل می‌دانست چه کسانی ایمان آورده و توبه می‌کنند - بر اساس تصمیمی که این افراد در آینده خواهند گرفت - خداوند آنها را انتخاب می‌کند. در این دیدگاه در واقع گزینش از سوی خداوند نیست بلکه بستگی به اراده آدمی دارد. چون خداوند از ازل می‌دانست که آن عده مسیح را انتخاب خواهند کرد، پدر آسمانی هم بر این اساس آنها را برای رستگاری برگزید؛ این دیدگاه آرمینین‌هاست.

چنین دیدگاهی در واقع حکمت و قدرت خدای زنده را زیر سؤال می‌برد؛ اگر خدای زنده اراده کند تا همه انسان‌ها نجات یابند، بدون شک قادر به انجام این کار نیز هست؛ زیرا هم حکمتش بی‌نهایت هست و هم قدرتش. اما چون همه انسان‌ها رستگار نمی‌شوند و به بهشت نمی‌روند، علت اولیه آن این است که خداوند اراده نکرده تا آنها رستگار گردند. قطعاً یک عده از انسان‌ها به جهنم خواهند رفت؛ تمامی گناهکارانی که به خداوند ما عیسی مسیح ایمان نمی‌آورند به هلاکت ابدی می‌رسند. دلیل اصلی آن این است که خداوند اراده نکرد تا آنها رستگار شوند. بی‌ایمانی آنها و یا شرایطی که در آن بودند و مزده انجیل را نشنیدند، همگی دلایل ثانوی است و نه دلیل اصلی. کلام خداوندا در یوحنا فصل ۱۰ آیه ۱۴ به روشنی این مطلب را نشان می‌دهد: «من شبان نیکو هستم و گوسفندان خود را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندانم می‌نهم.» اگر مسیح جانش را در راه «گوسفندانش» نهاد فدیة او نمی‌تواند برای همه انسان‌ها، ریاکاران و افراد غیرمسیحی باشد. در آیه ۲۶ همان فصل خداوندا عیسی مسیح به فریسیان چنین گفت:

«اما شما ایمان نمی‌آوردید زیرا از گوسفندان من نیستید.»

علت اینکه نمی‌توانستند به او ایمان بیاورند این بود که به او تعلق نداشتند. خداوندا به یهودیان گفت: [یوحنا ۸: ۴۴]

«شما از پدر خود ابلیس می‌باشید.»

آیا می‌شود تصور کرد خداوند ما عیسی مسیح جانش را در راه

چنین افرادی که با این عنوان از آنها یاد شده قربانی کرده باشد؟ افرادی که خداوند ما به شدت آنها را توبیخ می‌کند و آنها را از شاگردانش جدا می‌سازد و می‌گوید شما از گوسفندان من نیستید! در انجیل متی فصل ۲۵ در مورد بازگشت دوباره خداوند می‌خوانیم و اینکه چگونه او مثل یک شبان‌میش‌ها را از بزه‌ها جدا می‌سازد؛ در این مثال دقیقاً انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای برای سعادت ابدی و عده‌ای برای هلاکت ابدی.

در فصل اول انجیل متی روایت دیدار فرشته با یوسف آمده است. فرشته به نزد او آمده و به او مژده داد که مریم پسری خواهد زایید: [متی ۱: ۲۱]

«... نام او را عیسی خواهی نهاد. زیرا که او قوم خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.»

مسیح به این دنیا نیامد تا امکان رستگاری را برای همه بشریت فراهم کند بلکه تا قوم خویش را یعنی برگزیدگانش را از گناهانشان نجات دهد. به این دلیل که کارهای خداوند قادر متعال هرگز به شکست نمی‌انجامد، آن عده‌ای را که پدر آسمانی از ازل برگزید و مسیح با خون خودش فدیة داد، روح‌القدس آنها را مقدس ساخته و به جلال خواهند رسید. گزینش، فدیة، تقدیس شدن و رسیدن به جلال جملگی به یک گروه از انسان‌ها تعلق دارد نه به تمامی انسان‌های روی کره زمین.

در دیدگاه آرمینین گزینش، اساس آن به اراده و تصمیم آدمی

برمی‌گردد. در صورتی که کلونیزم‌ها اعتقاد دارند که همه کسانی که از سوی پدر برگزیده شدند، مسیح فدیه آنها را داد. در انجیل یوحنا فصل ۱۷ دعای کاهنانه خداوند را - که در مورد شاگردان خود دعا می‌کند و همچنین ایمانداران عصرهای آینده - مکتوب داریم. در آیه ۶ آن فصل آمده است که:

«از آن تو بودند و ایشان را به من دادی.»

شاگردان مسیح همان برگزیده شدگانی بودند که از ازل به پدر آسمانی تعلق داشتند. در آیه ۹ خداوند ما این‌گونه دعا می‌کند:

«من برای اینها درخواست می‌کنم و برای جهان درخواست نمی‌کنم بلکه برای کسانی که به من دادی زیرا که از آن تو می‌باشند و آنچه که از آن من است از آن توست و آنچه که از آن توست از آن من است.»

در یوحنا فصل ۱۵ آیه ۱۳ چنین گفته شده:

«مسیح جانش خودش را در راه دوستانش نهاد.»

در افسسیان فصل ۵ آیه ۲۵ چنین آمده که:

«مسیح کلیسارا محبت نمود و خویشتن را برای آن داد.»

کلیسا یعنی جماعت مقدسین، کسانی که به مسیح تعلق دارند. مسیح برای کسانی مانند پولس، یوحنا، مرقس، مریم، آندریاس، پطروس و ... جانش را قربانی ساخت و نه برای کسانی مانند فرعون، یهودای اسخریوطی یا پیلاتس؛ اینها بزها بودند نه گوسفندان

گله خداوند. نمی‌توانیم بگوییم که مرگ مسیح برای همگان بود، مگر اینکه بپذیریم فرعون، یهودای اسخریوطی و پیلاتس هم جزء گوسفندان خداوند هستند.

در انجیل یوحنا فصل ۱۰ آیات ۱۴ و ۱۵ خداوند ما عیسی مسیح می‌گوید:

«من گوسفندان خود را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندانم می‌نهم.»

مسیح کلیسای خود را محبت نمود و جانش را برای آنها داد. با توجه به این حقیقت غیرممکن است که تصور کنیم او جانش را در راه افراد بی‌خدا و یا مسلمینی که به او اعتقادی ندارند قربانی کرد. او جان خودش را فقط برای کلیسای خود قربانی کرد.

## ■ دو گروه متمایز

مطابق تعلیم روشن کتاب مقدس انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند. آنچه که به یک گروه تعلق دارد به گروه دیگر تعلق ندارد. ممکن است پرسیده شود پس محبت خداوند چی می‌شود، آیا او به همه انسان‌ها محبت نمی‌کند؟ این مطلب - یعنی تمایز و تفاوت بین دو گروه از انسان‌ها- هیچ تضادی با محبت خداوند ندارد؛ خدای زنده و حقیقی، خدای محبت است و فیض او به همه انسان‌ها می‌رسد. همه کسانی که اصلاً به وجودش اعتقاد ندارند و یا خدای دیگری را پرستش می‌کنند، در همین دنیا خداوند به آنها برکت و

محبت و لطف می‌کند. عده‌ای از مسلمین گمراه و یا هندوهایی که گاو را پرستش می‌کنند در همین دنیا برای خود بهشتی کوچک فراهم می‌سازند. افرادی که به وجود او باور نداشته و زندگی‌شان در تناقض کامل با شریعت پاک اوست از هزاران نعمتی که خداوند به آنها داده است استفاده می‌کنند. همه این انسان‌ها «محبت عام» خداوند را تجربه و دریافت می‌کنند اما «محبت خاص» خداوند زنده فقط به برگزیدگان تعلق دارد. این محبت خاص و ویژه نامیده شده زیرا خداوند پسر یگانه مولود خود را به جهان می‌فرستد تا به نمایندگی از ایشان رنج کشیده و برای آنها قربانی شود.

هر دیدگاهی که ادعا کند مسیح برای همه انسان‌ها رنج کشید تا رستگار شوند؛ در صورتی که تجربه روزانه به ما می‌گوید عده‌ای از این انسان‌ها به هلاکت می‌رسند، چنین دیدگاهی بر اساس تعالیم کتاب مقدس نیست. مرگ و فدیه مسیح برای تمام بشریت نبود، بلکه برای قوم خودش یا عروسش، برای کلیسای برگزیدگان. خداوند ما عیسی مسیح در انجیل متی فصل ۱۳ دنیا را به یک مزرعه تشبیه کرد. در این مثل، خداوند صاحب آن مزرعه هست. در آن مزرعه هم بذر نیکو هست و هم علف هرز. خداوند به مزرعه علاقه دارد و از آن رسیدگی می‌کند؛ این «محبت عام» اوست که به همه می‌رسد. اما «محبت خاص» خداوند ویژه آن بذر نیکوست نه آن علف هرز یا تلخه‌ها؛ یعنی همان فرزندان شیریر. آیه ۳۸: «مزرعه، این جهان است و تخم نیکو فرزندان ملکوت و تلخه‌ها، پسران شیریند» زمانی که فصل درو برسد چه بر سر آن شیریران خواهد آمد؟ آیه ۴۰ به بعد:

«پس همچنان که تلخه‌ها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همان‌طور در عاقبت این عالم خواهد شد؛ که پسر انسان فرشتگان خود را فرستاده و بدکاران را جمع خواهند کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و برهم فشردن دندان بُود.»

در روز آخر و با بازگشت دوباره خداوند ما همراه با فرشتگان خود، محبت عام از دشمنان خداوند گرفته می‌شود. ایشان چون علف‌های هرز که مزرعه خداوند را ذایل کرده بودند، به تنور آتش افکنده می‌شوند؛ همه لغزش‌کنندگان و بدکاران به آتش جاودانی افکنده خواهند شد. بدون شک، مسیح برای هیچ‌یک از چنین افرادی بر صلیب نشد و گناهان آنها را فدیة نداد زیرا اگر چنین بود، هیچ کدام به عذاب جاودانی سپرده نمی‌شد.

«محبت عام» خدای زنده به همه می‌رسد اما «محبت خاص» او یک عده را نجات می‌دهد. همه بشریت به طور کلی توسط مسیح فدیة داده نشدند. «محبت خاص» خداوند مانند نور خورشید نیست که به همه برسد. خدای زنده حکمت و شعورش بی‌نهایت است و این حق را دارد که فیض نجات بخش را به گروهی عطا کند و به گروه دیگری عطا نکند. این حقیقت که خداوند بین انسان‌ها تمایز می‌گذارد در همان ابتدای مکاشفه کلام بر ما روشن شده است. وقتی که شیطان آدم را وسوسه کرد و آدم گناه ورزید و از حضور خداوند بیرون رانده شد. در کتاب پیدایش فصل ۳ آیه ۱۵ وعده انجیل را داریم که خداوند خطاب به مار می‌گوید:



«میان تو وزن، میان نسل تو و نسل زن دشمنی می گذارم.»

معنای «نسل زن» و «نسل مار» چیست؟ «نسل زن» و «نسل مار»، هر کدام گروهی از انسان‌ها هستند. دو نسل و دو پادشاهی وجود دارد، دو گروه مجزا از انسان‌ها را داریم. در رساله غلاطیان فصل ۳ آیه ۱۶ پولس به همین آیه اشاره می‌کند و درباره «نسل زن» سخن می‌گوید:

«اما وعده‌ها به ابراهیم و نسل او گفته شده است. نمی‌گویید به نسل‌ها که گویی درباره بسیاری چنین باشد بلکه درباره یک و به نسل تو که مسیح است.»

کسانی که به خداوند عیسی مسیح تعلق دارند و یا در مسیح هستند، وعده‌های کلام به آنها تعلق دارد؛ چنین کسانی نسل ابراهیم نیز خوانده شده‌اند.

کسانی که «نسل مار» خوانده شدند، گروهی از انسان‌ها هستند که ذاتشان فاسد و گناه آلود است. ایشان با همان ذات فاسد و تحول نیافته از این جهان می‌روند؛ این گروه از سوی خدای زنده برگزیده نشدند. در انجیل یوحنا فصل ۸ آیه ۴۴ خداوند یهودیان را مخاطب می‌سازد. همان یهودیانی که افتخار می‌کردند از نسل ابراهیم هستند و تصور می‌کردند که وعده‌ها به آنها تعلق دارد. در صورتی که آنها دشمنان مسیح خداوند بوده و نقشه قتل او را در سر داشتند. خداوند به آن یهودیان چنین گفت:

«شما از پدر خود ابلیس می‌باشید.»

یعنی همان «نسل مار» هستید؛ دشمنان من و کلیسای من. خداوند ما عیسی مسیح در یوحنا فصل ۶ آیه ۷۰ حتی از یهودای اسخریوطی - که از شاگردانش بود ولی ایمان نداشت بلکه ریا کار بود- به همین شکل یاد کرده و گفت:

«یک نفر از شما ابلیسی است.»

در عهد جدید، مسیح و ایماندارانش یکی خوانده شدند. مسیح در آنها ساکن است. مسیح تاک است و آنها شاخه‌ها هستند. نوعی پیوند و اتحاد بین مسیحیان و خداوند وجود دارد. آنها نسل وعده خداوند محسوب می‌شوند. دیگر انسان‌ها چنین برکاتی را نداشته و نسلی جدای از مسیح می‌باشند. در همان ابتدای آفرینش، خداوند زنده دشمنی را بین این دو نسل قرار داد. پس ممکن نیست مسیح برای هر دوی این نسل‌ها جانش را فدا کرده باشد! مشخص است که خداوند هر دو گروه را به طور یکسان مورد محبت خاصش قرار نمی‌دهد.

«نسل مار» یا فرزندان ابلیس، گروهی از انسان‌ها هستند که جزء برگزیده شدگان نیستند. این افراد ممکن است انسان‌هایی بسیار اخلاقی باشند، یا افراد نیکوکار و خیر. اما همگی به ذاته گناهکار هستند و مورد «محبت ویژه» پدر آسمانی قرار ندارند و نه خداوند ما عیسی مسیح آنها را از گناهانشان فدیة داده است. مسیح به عنوان «کاهن اعظم» فقط برای قوم خودش، قربانی بزرگ را اهدا کرد. او در دعای کاهانه - که در فصل ۱۷ انجیل یوحنا آمده است- برای دنیا

دعا نمی‌کند بلکه برای برگزیدگانش دعا می‌کند. آیه ۹

«من برای اینها درخواست می‌کنم و برای جهان درخواست نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند.»

این مطلب در مراسم پرستش عهد قدیم به روشنی دیده می‌شود؛ وقتی که کاهن داخل معبد می‌رود در روز خاصی از سال، باید بز قربانی را به نزد او بیاورند و او دست خود را بر سر حیوان می‌گذارد و گناه قوم را اعتراف می‌کند و بعد آن حیوان خونش ریخته می‌شود. [کتاب لاویان فصل ۴] کاهن در عهد قدیم، وقتی داخل معبد می‌شد برای کنعانیان و بت پرستهای اطراف حیوانی را قربانی نمی‌کرد بلکه فقط برای قوم بنی اسرائیل قربانی می‌کرد. زمانی که کاهن وارد معبد شده و شفاعت می‌کرد، برای همه انسان‌های زمین شفاعت نمی‌کرد بلکه برای قوم خداوند. هر کاری که کاهن در عهد قدیم انجام می‌داد، نماد یا تصویری بود از کاری که خداوند ما عیسی مسیح انجام خواهد داد. مسیح به عنوان «کاهن اعظم» فقط برای قوم خود - مسیحیانی که در این دنیا تحول روحانی را تجربه کردند - جانش را فدیه کرد. او کاهن قوم است و برای آنهاست که دعا و شفاعت می‌کند و نه برای همه انسان‌های روی کره زمین. پدر آسمانی هم همیشه دعاهای او را می‌شنود و به پاسخ می‌دهد.

فیض و رحمت خداوند بی‌نهایت است، اما ضرورتی ندارد که این فیض به همه انسان‌ها برسد. رحمت خداوند بی‌نهایت است در اینکه عده بی‌شماری (برگزیدگان) را از گناه و مجازات ابدی آزاد

می‌سازد و به آنها برکات ازلی و غیرقابل توصیف و نجات را عطا می‌کند.

در دیدگاه آرمینین‌ها -همان‌طور که گفته شده- ادعا شده که مسیح برای همه انسان‌ها مرد و همه قادرند تا توبه کنند و ایمان بیاورند. انسان باید با فیض خداوند همکاری کند. اما اگر ایمان نیاورد و توبه نکند، هلاکت ابدی به سراغش می‌آید. تاریخ بشری به ما نشان می‌دهد که میلیون‌ها انسان با فیض خداوند هرگز همکاری نمی‌کنند. ایشان بدون مسیح و ایمان به او از جهان می‌روند. آیا مرگ مسیح برای چنین افرادی بی‌فایده بود؟ اگر نظر آرمینین‌ها درست باشد که مسیح برای همه مرد، در مورد انسان‌هایی که به هلاکت می‌رسند، این مرگ هیچ فایده‌ای نداشت و نتوانست آنها را رستگار سازد. چنین دیدگاهی نمی‌تواند درست باشد؛ حکمت و قدرت خداوند بی‌نهایت است. آیا امکان دارد که خداوند پسر یگانه مولود خود را به این جهان بفرستد تا برای کسانی بمیرد که خداوند از ازل می‌دانست که این افراد هرگز ایمان نمی‌آورند؟! کسانی که خداوند می‌دانست گم‌گشته از این جهان می‌روند و جزو هلاکت شوندگان هستند و هرگز نام مسیح را در کل زندگی نمی‌شنوند، چه برسد که به او ایمان بیاورند. آیا مسیح برای این گروه از انسان‌ها جاننش رنج کشید و جاننش را بر صلیب قربانی کرد؟ خدای حکیم، هرگز به این شکل عمل نمی‌کند زیرا حکمت او بی‌نهایت است.

در دیدگاه کلونیزم ما اعتقاد داریم که فدیة مسیح محدود است و تمام برگزیدگان را نجات می‌دهد. اما به یک معنا می‌شود گفت که

مسیح برای همه انسان‌ها مرد. یعنی «برکات ثانویه» مرگ او به همه انسان‌ها می‌رسد نه «برکات نجات دهنده». یکی از این برکات ثانویه این است که با وجود شرارت فراوان بنی‌آدم، جهان به بقای خود همچنان ادامه می‌دهد و بلافاصله نابود نگشت. خداوند در روزی که آدم گناه کرد، نسل او را کاملاً منقطع نساخت زیرا که مسیح خواهد آمد. به این دلیل که زمینه برای بشارت انجیل فراهم شود، جلوی بسیاری از شرارت‌های آدمی گرفته می‌شود. چون مسیحیان در این جهان هستند، به خاطر آنها جهان به بقا ادامه پیدا می‌کند زیرا دیگر برگزیدگان نیز باید انجیل را شنیده و رستگار گردند. پولس در اعمال رسولان فصل ۱۴ آیه ۱۷ در مورد اقوام بت پرست می‌گوید:

«با وجودی که خود را بدون شهادت نگذاشت چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصل‌های بارآور بخشیده و دل‌های ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.»

اینها ثمرات جانبی فدیه مسیح است برای بشریت. خداوند برکات دنیا را به شریران هم می‌دهد. به آنها اجازه زندگی و حیات می‌دهد تا از برکات این دنیا استفاده کنند. برکات ثانوی مرگ مسیح به تمامی انسان‌های روی زمین تعلق می‌گیرد. هرچند که همه آنها را رستگار نمی‌سازد. «برکات نجات» یعنی مغفرت گناهان، آشتی با خداوند، حیات ابدی که ثمرات نجات بخش کار مسیح است به همه انسان‌ها نمی‌رسد.

دلیل این حقیقت را کتاب مقدس به ما نگفته است. خدای

زنده بر همه اینها آگاهی کامل دارد و پیش از آفرینش این جهان می‌دانست که چه اتفاقی روی خواهد داد. همه این اتفاق‌ها مطابق با برنامه دقیق پیش می‌رود و همه برای جلال نام خدای تثلیث است. هر چند که فدیة مسیح محدود است اما برکات مرگ او یعنی «برکات جانبی» آن به همه انسان‌ها تعلق می‌گیرد. برکت اصلی فدیة مسیح که رستگاری و مغفرت گناهان است فقط به عده خاصی تعلق می‌گیرد. مرگ مسیح به شکل مؤثر، کارا و کامل فدیة گناهان یک عده‌ای را می‌پردازد. مغفرت کامل گناهان آنها را فراهم می‌کند و آنها را نجات و حیات ابدی می‌دهد. این گروه از انسان‌ها برگزیدگان خداوند هستند.

## فصل پنجم

فیض غیرقابل مقاومت





## ■ فیض غیرقابل مقاومت

در اعتقاد نامه وست مینیستر که اعتراف‌نامه کلیساهای اصلاحی هست، دعوت ثمر بخش یا فیض غیرقابل مقاومت به این شکل برای ما توضیح داده شده است:

«خدا را پسند آمد که همه آنهایی را که برای حیات مقدر فرموده است - و فقط آنها را - در زمان مقدر و مقبول توسط روح و کلام خود به طور ثمر بخش دعوت نماید و آنان را از حالت گناه و هلاکت که طبیعتاً در آن هستند بیرون بیاورد و به حالت فیض و رستگاری از طریق عیسی مسیح داخل سازد؛ به صورتی که اندیشه آنها را از نظر معنوی از طریق نجات منور می‌گرداند تا امور مربوط به خدای زنده و حقیقی را درک کنند و دل سنگی آنها را برمی‌دارد و دل گوشتین به آنها عطا می‌فرماید. اراده آنها را نو می‌سازد و توسط قدرت مطلقش آنها را به سوی آنچه نیکوست رهبری می‌فرماید. ایشان را به طور

ثمربخش به سوی خداوند عیسی مسیح جذب می‌نماید؛ ولی این کار به صورتی انجام می‌شود که آنها با آزادی کامل و با اشتیاقی که توسط فیض خداوند حاصل می‌شود بسویش می‌آیند. این دعوت ثمر بخش فقط از روی فیض رایگان و محبت خدای زنده و حقیقی است. و به هیچ چیز که در انسان از پیش دیده می‌شود مربوط نیست. آدمی هیچ نقشی در آن ندارد، مگر وقتی که توسط روح القدس از نوزاده شود و قادر گردد تا از دعوت انجیل اطاعت کند و از فیض و محبت خدای زنده که شامل حال او شده بهره‌مند گردد.»

اعتراف نامه وست مینستر به طور خلاصه به ما می‌گوید که ابتدا ضرورت دارد تا روح القدس ما را مجاب سازد که وضعیتمان را درک کنیم و دریابیم که گناهکاریم. روح قدوس خداوند ذهن تاریک ما را روشن می‌کند تا بتوانیم درک کنیم خدای زنده و حقیقی کیست؟ عیسی مسیح چه کاری را برای رستگاری ما انجام داده است؟ روح القدس اراده ما را -که اسیر و معطوف به گناه است- آزاد می‌سازد. وی از راه تولد دوباره تازه ما را متحوّل می‌سازد تا مخلوق دیگری شویم؛ انسانی معنوی تا بتوانیم به خداوند عیسی مسیح که در انجیل به ما عرضه شده ایمان بیاوریم.

هر وقت که انجیل بشارت داده می‌شود، بشارت انجیل برای همه انسان‌هاست. ما مسیحیان مزده انجیل را به همه بدون استثناء بشارت می‌دهیم. همه دعوت شده‌اند بیایند به کلیسا چه مسلمین گمراه، چه هندوهای بت پرست، چه بهایی‌ها، چه زرتشتی‌ها و هر کس و همه دعوت شده‌اند. همه می‌توانند از شایستگی و مرگ مسیح و کاری را که برای رستگاری آنها انجام داده باخبر شوند. انجیل به همه

و بدون استثناء ارائه می‌شود تا به خداوند عیسی مسیح ایمان آورده و رستگار گردند. اما سؤالی که پیش می‌آید این است که چرا یک عده وقتی که انجیل را شنیدند رستگار شدند و گروه دیگری ایمان نمی‌آورند و به هلاکت ابدی می‌رسند؟ چه چیزی باعث می‌شود که یک عده خاص از این شنوندگان متأثر بشوند، توبه کنند و ایمان بیاورند و زندگی مقدسی را شروع کنند. عده دیگر همان موعظه را می‌شنوند، شرایط خارجی یکسان هست اما این دعوت را رد کرده، نادیده گرفته، در بی‌ایمانی باقی می‌مانند و توبه نمی‌کنند. علت این چیست؟

کلونیست‌ها پاسخ می‌دهند که علت آن خدای زنده و حقیقی است که باعث این تفاوت می‌شود. اوست که به طور کارا، مؤثر و غیرقابل مقاومت یک عده را که موعظه انجیل را شنیده‌اند به سوی خود جذب می‌کند و باعث می‌شود نجات پیدا کنند ولی روی دل دیگران آن تأثیر را نمی‌گذارد، در نتیجه ایمان نمی‌آورند و در دین و آیین خود باقی می‌مانند.

آزمینین‌ها عقیده دارند که اراده آدمی در این زمینه کاملاً آزاد بوده و ایمان آوردن فرد بستگی دارد به انتخاب و اراده او؛ یک عده تصمیم می‌گیرند که مسیحی بشوند. منتها ما کلونیست‌ها اعتقاد داریم که بنی‌آدم چون در گناه سقوط کرده در چنان وضعیتی اسفباریست که اگر به حال خود رها شود حتی اگر تا صبح هم برایش موعظه کنید به طغیان و سرکشی ادامه می‌دهد. وی به خواسته خود هرگز به سوی خدای زنده و حقیقی باز نمی‌گردد و مرگ مسیح هیچ فایده‌ای برای آن فرد ندارد. منتها خداوند در کلامش وعده داده که مرگ مسیح بی‌فایده

نخواهد بود. به عنوان مثال [اشعیا ۵۳ آیه ۱۱] در مورد مسیحا چنین نبوت می‌کند:

«نمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد.»

این نبوتی است در مورد مسیح و به ما یقین می‌دهد که نتیجه تأثیر فدیة مسیح بستگی ندارد به اراده ضعیف آدمی که متغییر است بلکه به اراده و خواسته تغییرناپذیر خدای زنده و حقیقی؛ وی روح‌القدس را به جهان می‌فرستد تا به شکل مؤثر و غیرقابل مقاومتی در دل برگزیدگان خداوند عمل کند تا در نتیجه آنها متحوّل شده، توبه کرده و ایمان بیاورند و تبدیل شوند به وارثین حیات ابدی.

در جا به جای کتاب مقدس خداوند به ما تعلیم می‌دهد که فرزندان آدم به طور طبیعی و از بدو تولد دچار فسادی درونی هستند؛ هرگز نمی‌توانند به اراده خود ذاتشان را عوض کرده و مقدس شوند؛ اگر تلاشی هم در این زمینه بکنند فقط آنها را بدل می‌سازد به آدم‌های خشکه مذهب و ریاکار که ظاهر مقدسی دارند و باطنی شریر. بنی‌آدم مرده در گناه است؛ به لحاظ معنوی در او حیات نیست و اگر قرار است به حیات ابدی برسد، این حیات را فقط و فقط خدای زنده و حقیقی باید به او عطا کند.

به طور طبیعی -بدون کار روح‌القدس- در دل من و شما خصومت و دشمنی است با خداوند زنده و حقیقی؛ [رساله رومیان ۸: ۷]

«زیرا که تفکر جسمانی دشمنی خداست.»

اگر قرار است جویای او شویم و محبتش در دل ما گذارده شود اول باید این دشمنی از بین برود؛ ابتدا باید دل ما متحوّل و عوض شود. اگر قرار است یک گناهکار مشتاق آن رستگاری شود که در خداوند عیسی مسیح هست - رستگاری که رایگان است - ابتدا ضرورت دارد تا وضعیت دل و درونش عوض شود؛ یعنی از نو زاده شود. در یک کلام، این فرد باید بدل شود به یک انسان دیگر؛ خداوند ما عیسی مسیح چنین گفت: [یوحنا ۳: ۳]

«اگر کسی از نو متولد نشود نمی‌تواند ملکوت خدا را ببیند.»

چون نمی‌تواند آن را ببیند هیچ جذابیت و ارزشی برایش ندارد که به خاطر آن حاضر باشد دست از دنیا و گناهانش بشوید. چنین فردی هر چقدر هم که موعظه انجیل را بشنود و برکات حیات جاودان را برایش توضیح دهند، هر چقدر هم که به او بگویند حیات ابدی بهتر از مرگ است، چرا گناه و مرگ را انتخاب می‌کنی؟ باز هم ذره‌ای روی او تأثیر نمی‌گذارد تا واقعاً توبه کرده و دست از گناهان و خواسته‌های دلش بردارد. چون به لحاظ معنوی مرده است.

مصیبت آدمی این است که به خاطر گناه اولیه و فساد درونی‌اش رابطه‌اش با خدای زنده و حقیقی قطع شده است. وی نسبت به ملکوت آسمان و حقایق معنوی مرده است؛ شما اگر بالای سر مرده ساعت‌ها موعظه کنید، از آتش جهنم و پایان ناپذیری آن هشدارش دهید و یا از برکات بهشت راستین بگویید هیچ تأثیری بر او نخواهد گذارد زیرا او مرده است و قدرت عکس‌العمل نشان دادن را ندارد. فقط

قدرت خدای متعال است که می‌تواند بنی‌آدم را از درون زنده سازد تا بتواند فعالیت‌های معنوی را انجام دهد. بدون تأثیر روح‌القدس، شنونده موعظه انجیل همچنان به بی‌ایمانی ادامه می‌دهد. برای اینکه شما خدای زنده و حقیقی را بشناسید و از او لذت ببرید ضرورت دارد که ذات شما عوض شود. باید خداوند به من و شما یک دل تازه دهد باید به انسان‌های جدید و مخلوقات تازه بدل شویم تا بتوانیم از خدای خود لذت ببریم. زیرا بهشت جایی است که خدای زنده و حقیقی در آن حضور دارد و هیچ گناهی به آنجا راه ندارد. ما مسیحیان ابدیت را در این مکان سپری کرده و از حضور خدای محبت لذت می‌بریم.

حال فرض کنید -یک فرض محال- که یک مسلمان متقی وارد بهشت راستین می‌شود جایی که خدای تثلیث هست؛ این مؤمن مسلمان ذره‌ای هم علاقه به آنجا ندارد. او عاشق حوری و غلامان و جوی شراب است. چنین چیزهایی در بهشت نیست آنچه که هست هوای قدوسیت است. حضور خدای قدوس است همان خدایی که این فرد در دل خود با او خصومت دارد. پس وقتی به آنجا می‌رسد؛ می‌رسد به حضور دشمنش، وی چگونه می‌تواند از بودن در بهشت راستین لذت ببرد؟ هر کسی که این تحول روحانی در او روی نداده، دلش تازه نگشته، هرگز نخواهد توانست تا از آنجا لذت ببرد. زیرا در دل وی نفرت نسبت به خداوند زنده و حقیقی وجود دارد. آنجا در واقع برایش مانند جهنم می‌ماند و حضور خداوند همچون آتش سوزان. در نتیجه کار نوزایی روح‌القدس در دل ما کاملاً ضروری و اساسی است تا دشمنی را از میان برداشته و صلح مسیح را که فرای

درک بشری است در آنجا ساکن سازد.

خدای زنده به اختیار و اراده خود در دل عده‌ای این کار را انجام می‌دهد و در دل عده دیگر اینکار را انجام نمی‌دهد. برگزیدگان خداوند به شکل موثری فرا خوانده می‌شوند هر چند که هیچ تفاوتی با دیگر انسان‌ها نداشته آنها هم به لحاظ معنوی مرده در گناه هستند. کلام خدای زنده و حقیقی می‌گوید: [رومیان ۳: ۲۳]

«همه گناه کرده‌اند و از جلال خداوند قاصر آمده‌اند.»

منتها مشکل آدمی در این است که قبل از اینکه این تحول روحانی را تجربه کند نمی‌تواند حتی تصور کند که چقدر عاجز و ناتوان است. آدمی خیال می‌کند که اگر تصمیم بگیرد و اراده کند، می‌تواند خود را اصلاح کند، می‌تواند توبه کرده و نزد خداوند بازگردد. تمام ادیان باطل زمینی هم بر اساس همین تصور باطل عمل می‌کنند؛ در همه این ادیان یک‌سری بایدها و نبایدها وجود دارد که اگر آنها را رعایت کنید خداوند هم از شما خشنود گشته و به بهشت می‌رسید. ادیان زمینی -من جمله دین محمدی- ادعا می‌کنند که آدمی به ذاته معصوم بوده و فقط نیاز دارد به راهنمایی؛ دل و درونش کاملاً فاسد نیست، پیامبران هم فرستاده شده‌اند تا آنها را به راه راست هدایت کنند!

اما دین راستین و آسمانی که بر اساس کتاب مقدس اعلام می‌کند هیچ میزانی از این راهنمایی‌ها و کمک‌ها نمی‌تواند فرد را نجات دهد؛ چون فرد کاملاً در این زمینه ناتوان و عاجز است. همچون پرنده‌ای که بال‌هایش قیچی شده و نمی‌تواند پرواز کند. آدمی نیاز دارد به یک

نجات دهنده؛ نه اینکه کسی به او کمک کند یا او را به صراط مستقیم هدایت کند. وعده رسیدن به بهشت و یا تهدید از آتش جهنم ممکن است فرد را به سوی انجام یک سری کارهای بیهوده مذهبی بکشاند و ظاهر او را عوض کند. اما غیرممکن است ذات او را تغییر دهد و دشمنی با خدای زنده را از میان ببرد. بنی آدم نیاز دارد تا از نو زاده شود. در کتاب مقدس از این موضوع با عنوان تولد تازه یا نو زایی یاد شده؛ به عنوان مثال تیطس فصل ۳ آیه ۵ چنین می‌گوید:

«نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح القدس است.»

رستگاری مسیحیان در این آیه رابطه مستقیم دارد با تولد تازه و کار روح القدس. در افسسیان ۱ آیات ۱۹ و ۲۰ پولس این تجربه را تشریح می‌کند به رستاخیز از مردگان که نیاز دارد به یک قدرت بی‌نهایت، تغییر و تحولی که انجامش در توان ما نیست تا آن را در خودمان ایجاد کنیم. ببینید پولس از چه واژگانی استفاده می‌کند:

«چه اندازه عظمت قدرت بی‌نهایت او نسبت به ما که ایمان داریم بر حسب عمل توانایی قدرت او که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید.»

همان قدرتی که مسیح را -زمانی که در مقبره بود- رستاخیز داد بایستی در دل حق جو کار کند تا بدل بشود به یک مسیحی راستین. در نامه اول پطرس فصل ۲ رسول راستین خداوند آن را تشریح می‌کند به فراخوانده شدن از ظلمت به سوی نور شگفت. [اول پطرس ۲: ۹]



انجیل یوحنا فصل ۵ آیه ۲۴ تحول روحانی را به این شکل بیان می‌کند:

«منتقل شدن از مرگ به حیات.»

در رساله کولسیان ۲ آیه ۱۳ پولس چنین می‌گوید:

«شمارا که مرده بودید او زنده گردانید.»

نامه دوم قرنتیان ۵ آیه ۱۷ چنین می‌گوید:

«اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه است.»

این آیات فقط نمونه‌هایی است از تعلیم عهد جدید. عهد قدیم نیز دقیقاً همین مطلب را تعلیم می‌دهد. به عنوان مثال، حزقیال پیامبر در فصل ۱۱ کتابش تحول روحانی را تشبیه می‌کند به بدل ساختن یک دل سنگی به دلی گوشتین.

همه این آیات راجع به خلقت و تولد صحبت می‌کند، راجع به نوزایی، تا به ما نشان بدهد که این تغییر درونی کار ما انسان‌ها نیست. تحولی اساسی که روح القدس - به شکل نهانی - در ذات یک فرد انجام می‌دهد، حیات روحانی را در آنجا قرار می‌دهد، فرد نمی‌تواند حتی در مقابل آن مقاومت کند و تأثیر آن نیز ماندگار و ابدی است. روح القدس حیات را در ما ایمانداران مسیحی تولید می‌کند، ما هیچ نقشی در پیدایی آن نداشته و نمی‌توانیم که داشته باشیم. این تغییر و تحول روحانی بلافاصله است؛ از لحظه ایمان آوردن بلافاصله از مرگ به حیات می‌رسیم. حتی در آن لحظهای که رخ می‌دهد ما از آن آگاه نیستیم. دقیقاً مثل ایلعاذر که مرده بود، او را در قبر گذاشته بودند،

چهار روز از مرگش می‌گذشت. ایلعازر نمی‌توانست به خود رستاخیز دهد و از قبر بیرون بیاید. اما زمانی که خداوند ما عیسی مسیح او را به نام فرا خواند، بلافاصله حیات وارد کالبد مرده او شد. در نتیجه قادر شد که برخاسته و از مقبره بیرون آید. [انجیل یوحنا ۱۲] به همین شکل ایماندار راستین این تحول روحانی را تجربه می‌کند بدون اینکه هیچ نقشی در تولیدش داشته باشد.

اگر به معجزاتی که در کتاب مقدس مکتوب است دقت کنید، یعنی معجزاتی که خداوند ما عیسی مسیح با آن بیماران یا مفلوجان را شفا می‌داد؛ هر وقت که آن فرد کور یا فردی که تمام عمرش در بستر بود و او را نزد خداوند ما می‌آوردند، اتفاقی که روی می‌داد این بود که آن فرد کاملاً شفا می‌یافت. این معجزات شفای بیماران همگی تصویریست از آن اتفاقی که در درون هر یک از ما روی می‌دهد وقتی که روح مسیح دل‌های مرده و بیمار ما را لمس می‌کند. آن افراد ناتوان یا بیمار و یا کور هیچ کمکی به خداوند نمی‌کردند تا ایشان را شفا بدهد. ممکن بود با سختی و مشکلات به حضورش برسند ولی این تنها کاری بود که می‌کردند، شفای آنها کاملاً به دست‌های خداوند ما عیسی مسیح بود. نوزایی و تولد دوباره هم به همین شکل روی می‌دهد، ما ایمانداران هیچ نقشی در آن نداریم. به همین دلیل است که خداوند از واژه «تولد دوباره» استفاده می‌کند. این عبارت به ما یادآوری می‌کند که هیچ نقشی در این زمینه نداشتیم؛ یک نوزاد را در نظر بگیرید وقتی که پا به این دنیا میگذارد، تولدش به اراده و خواسته خودش نیست! وی از تاریکی رحم وارد روشنایی اتاق زایمان

می‌شود ولی به محض اینکه به دنیا آمد می‌تواند گریه کند، ببیند، لمس کند، بشنود و فعالیت‌های حیاتی‌اش را شروع کند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که نوزایی یا تولد دوباره که در یک فرد روی می‌دهد به همین صورت است. فقط وقتی که این اتفاق در کسی روی دهد، بعد از آن است که چیزهایی که قبلاً هیچ اهمیتی بدان‌ها نمی‌داد، برایش اهمیت و معنی پیدا می‌کنند؛ حقایقی مثل خدای تثلیث، راه رستگاری، مغفرت کامل گناهان.

ادیان زمینی به این ضرورت تغییر درونی هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند آنچه که از نظر آنها مهم است ظاهر فرد مؤمن است. یک‌سری دستورات دینی است که فرد باید آنها را به دقت دنبال کند و در نهایت تبدیل می‌شود به یک آخوند و یا فریسی. اما خدای زنده و حقیقی که نهان بین است به آن فریسی‌های خشکه مذهب که آداب دین را به دقت رعایت می‌کردند چه گفت؟ خداوند ما عیسی مسیح به آنها گفت که شما مثل مقبره‌هایی می‌مانید که بیرون آن سفید است مثل یک سنگ مرمر که روی قبر گذاشته‌اند و بسیار زیباست، اما درون آن پر از استخوان‌های مرده و فاسد است. [انجیل متی ۲۳: ۲۷] دین و رعایت دستورات مذهب قادر نیست آن تغییر درونی را در فرد ایجاد کند. تنها کاری که حفظ تعالیم مذهبی برای یک فرد - که روح‌القدس دلش را تازه نساخته - انجام می‌دهد، این است که او را بدل می‌کند به یک فرد خشکه مذهب و یک فریسی که مثل یک مقبره زیبا می‌ماند؛ ظاهری مقدس، ریشی سفید اما دلی پر از حسد، خصومت و رذالت.

مسیحیت که تنها دین آسمانی است قادر است ما را از درون متحوّل سازد؛ خدای زنده و حقیقی یعنی خدای تثلیث. یک خدا در جوهره خدایی در سه ذات متمایز یعنی خدای پدر، پسر و روح القدس. شخص سوم تثلیث در دل ما حیات را ایجاد می‌کند یعنی همان نوزایی یا تولد تازه. ما را که درختان بد هستیم بدل می‌سازد به درختان نیکو. ما را که بدون ایمان بودیم بدل می‌سازد به ایمانداران؛ ما را که گناهکار بودیم بدل می‌سازد به مقدسین. نه از این طریق که ما مطالعه کرده و ادیان مختلف را بررسی کنیم و یا برای ما دلیل و برهان بیاورند تا ایمان بیاوریم. بلکه روح مسیح به شکل مستقیم و مستقل در دل ما کار می‌کند تا به خداوند عیسی مسیح به عنوان تنها نجات دهنده ایمان بیاوریم. حتی اگر آن اتفاق‌ها روی داد - یعنی مطالعه و جستجو کرده و در نهایت به ایمان نجات بخش رسیدیم - همه آنها مقدمات نیز کار روح القدس هست. اوست که این اشتیاق را در دل ما ایجاد می‌کند تا جویای حقیقت شویم. هیچ یک از ما نمی‌توانیم اراده کنیم و یا تصمیم بگیریم که این نوزایی در ما روی بدهد. همان‌طور که شما نمی‌توانستید اراده کنید و به دنیا بیایید. روزی هم که به دنیا آمدید - حال چه در خانه و چه در اتاق زایمان - نمی‌توانستید مقاومت کنید و بگویید که من نمی‌خواهم به دنیا بیایم! به همین شکل وقتی که فیض روح القدس به شما می‌رسد نمی‌توانید در مقابلش مقاومت کنید؛ بدون شک نوزایی در شما صورت می‌گیرد و به تدریج که زمان می‌گذرد - مثل همان طفل شیرخوار که بزرگ می‌شود - شما در ایمان مسیحی رشد می‌کنید. اگر مطالعه کنید کم کم این مطالب به

دستتان می‌آیید. شرط اساسی و اولیه ورود به ملکوت خداوند همین تحول روحانی است؛ خداوند گفت:

«اگر کسی از نو متولد نشود نمی‌تواند ملکوت خدا را ببیند.»

کسی که آن تحول روحانی را باعث می‌شود من و شما نیستیم بلکه خدای تثلیث است که بر اساس اراده نیک خود می‌تواند یک عده را حیات بدهد و این عطیه را به عده دیگر ندهد. در نتیجه رستگاری کاملاً از روی فیض خدای تثلیث است. یک نوکیش مسیحی همچنان که در ایمان رشد می‌کند و کلام خدا را مطالعه می‌کند در می‌یابد -همان‌طور که در عبرانیان ۱۲ آیه ۲ مکتوب است- بانی (یعنی آغازگر) و کامل‌کننده ایمان خداوند ما عیسی مسیح است. خداوند زنده و حقیقی کاری برای آن فرد مسیحی انجام داده که برای همسایه مسلمان او انجام نداده است. در نتیجه ما مسیحیان حتی ذره‌ای نمی‌توانیم به کارها و تلاش و تقوای خود افتخار کنیم. رسول راستین خداوند چنین اعتراف می‌کند: [اول قرن‌تینان ۱۵: ۱۰]

«اما به فیض خدا آنچه هستم هستم.»

وی در اول قرن‌تینان ۴ آیه ۷ چنین می‌گوید:

«زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی،

چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی.»

اگر کسی موعظه انجیل را شنید و ایمان آورد تنها و تنها دلیلش این است که خداوند به او این توانایی را داد. کسانی هم که ایمان نمی‌آورند فقط به این دلیل است که خداوند فیض نجات بخش را به

ایشان عطا نکرده است، هیچ دلیل غائی دیگری وجود ندارد. هیچ کس وجود ندارد که خودش را مسیحی ساخته باشد. همان طور که گفتیم پولس -که رسول راستین خداوند زنده و حقیقی است- می گوید به فیض خداوند هستیم آنچه هستیم.

آن روز که ایلعازر خوانده شد که از قبر بیرون بیاید هم زمان با آن دعوت -وقتی که خداوند ما گفت: «ایلعازر بیا بیرون»- قدرتی متعال نیز وارد کالبد مرده و سرد او شد. در نتیجه او توانست از دستور خداوند اطاعت کرده و بیرون بیاید. او حتی درکی از این قضیه نداشت تا وقتی که قدرت خداوند را تجربه کرد و بعد از آن پا بیرون گذاشت. ابتدا قدرت خداوند ما عیسی مسیح است که او را زنده می سازد بعد او می تواند از قبر بیرون بیاید. هر کس هم که بدل به یک مسیحی راستین شده و ایمان می آورد همین تجربه را دارد؛ ابتدا روح القدس است به جان مرده او حیات دمیده و او را زنده می سازد. بعد از آن است که تأثیرات حیات در او دیده می شود؛ یعنی توبه و ایمان نجات بخش. پس از آن است که وی می تواند دعا کند، علاقمند به کلام خداوند می شود، دوست دارد به کلیسا بیاید، از گناه بیزار می شود و می تواند کارهای نیک را که کلام خواسته است انجام دهد، همه اینها ثمرات آن حیات است.

در نامه اول قرن تیان می خوانیم که ظاهراً در آن کلیسا تازه تأسیس شده، جناح بندی هایی پیش آمده بود؛ یک عده می گفتند ما طرفدار پولس هستیم، یک عده می گفتند ما طرفداران آپولس هستیم او خیلی بهتر سخنرانی می کند. پولس در نامه اولی که به آنها می نویسد آنها

را توبیخ می‌کند. وی -تحت هدایت روح‌القدس- در اول قرن‌تین فصل ۳ چنین می‌گوید: «من کاشتم و آپولس آبیاری کرد لکن خدا رشد می‌بخشید. لذا نه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدا که رویاننده است.» پولس در این زمینه از تمثیل بذر و کار کشاورز استفاده کرده و می‌گوید آدمی فقط یک وسیله است؛ ما بذر کلام را می‌پاشیم روی زمین دل‌ها. اگر قرار است بذری که کاشته شده برود و جوانه بزند، تنها کاری که کشاورز می‌تواند انجام دهد که این است که بذر را بکارد و به آن آب و کود دهد. اما تنها خدای زنده است که می‌تواند مطابق مشیت خود - او که همه نیروهای طبیعت در اختیار و کنترل اوست- باعث رشد یک بذر مرده گردد. خداوند است که باعث می‌شود که یک بذر جوانه بزند و بذر دیگر در زیر خاک باقی بماند. این تمثیلی است که پولس از آن استفاده می‌کند تا به ما نشان دهد - همچنین به ایمانداران کلیسای قرن‌تیه- که هر چقدر که سخنان به فن بیان تسلط داشته باشد، هر چقدر که با احساسات صحبت کند - مثل آپولس- و یا مثل پولس دانش الهیاتی وی قوی باشد باز هم نمی‌تواند کار روح‌القدس را انجام داده و دل مرده شنوندگان را زنده سازد. شبان کلیسا فقط بذر کلام را می‌پاشد و دعا می‌کند تا آن بذر توسط روح‌القدس ثمر بیاورد؛ یعنی کسانی که انجیل را می‌شنوند ایمان بیاورند.

درک درست «آموزه تباهی کامل آدمی» بسیار ضروری است؛ وضعیت ما آنقدر ناامیدکننده است که تشبیه شده‌ایم به مردگان در گناه. از روز تولد هیچ حیات روحانی در ما نیست مگر اینکه از سوی خدای زنده به ما عطا شود. هر یک از ما مثل یک شاخه خشک

می‌مانیم که نمی‌تواند در خود حیات را ایجاد کند این شاخه باید به یک درخت زنده قلمه زده شود. وقتی که پیوند خورد آنگاه از درخت زنده به او شیریه حیات می‌رسد تا بتواند شاخ و برگ و ثمر به بار بیاورد. هیچ‌کدام از ما به ذاته و از بدو تولد گوسفندان گله خداوند نیستیم. هیچ‌کس نمی‌تواند ذات خود را عوض کند و خود را به یکی از آنها بدل سازد. اما فیض نجات بخش این کار را انجام می‌دهد؛ هر وقت که انجیل بشارت داده می‌شود، برگزیدگان خداوند ایمان می‌آورند. البته همیشه با اولین موعظه این اتفاق نمی‌افتد بلکه در زمان مقدر. دیگر کسانی که انجیل را می‌شنوند ایمان نجات بخش نمی‌آورند. نه به این دلیل که دلیل و برهان کافی وجود نداشت، نه به این دلیل که واعظ تسلط کافی به فن بیان نداشت تا درست موعظه کند، بلکه چون ذات فاسد درونی شنوندگان علیه قدوسیت است. افرادی که به هر دلیلی به کلیسا می‌آیند و یا مژده انجیل را می‌شنوند - اما جزو برگزیدگان نیستند - حتی ممکن است با شادی انجیل را بپذیرند. امکان دارد بگویند بله این حقیقت دارد من می‌خواهم مسیحی بشوم. آنها با خود فکر می‌کنند که مسیحی شده‌اند اما آن بذری که در دلشان کاشته شده و به سرعت جوانه زده، به سرعت هم خشک می‌شود و ثمری به بار نمی‌آورد. ایمانی که می‌گویند دارند موقتی است زیرا ایمان نجات بخش نیست.

خدای زنده و حقیقی همان‌طور که جهان مادی را تحت کنترل کامل خود دارد به همین شکل جهان غیرمادی را هم تحت کنترل کامل خود دارد. همه آنها توسط او آفریده شده‌اند و او قادر است



مطابق اراده خود در آنها تغییراتی ایجاد کند. در مثال آن بذر دیدیم که بذری را به ثمر می‌نشانند و بذری دیگر همچنان مرده زیر خاک پنهان می‌ماند؛ این کار خداوند زنده است. نمونه‌های متعدد از قدرت خداوند را بر نیروهای طبیعت به صورت مکتوب در اناجیل داریم. به عنوان مثال در فصل دوم اناجیل یوحنا می‌خوانیم که خداوند ما عیسی مسیح وارد جشن عروسی شد در قانا؛ وی ذات آب را عوض کرد و آن را بدل ساخت به شراب؛ با قدرت خداوند ماهیت آب کاملاً عوض شد. در اناجیل می‌خوانیم که به عنوان مثال فردی را که بیماری جذام دارد نزد خداوند ما می‌آوردند و خداوند او را شفای کامل می‌دهد. در این معجزات قدرت خداوند را در بعد فیزیکی می‌بینیم یعنی در جهان مادی. به همین شکل خداوند ما عیسی مسیح در جهان معنوی نیز اختیار کامل را دارد؛ او قادر است تا ذات یک گناهکار شریر را عوض کرده و به لحاظ اخلاقی او را بدل سازد به یکی از مقدسین. کاری که خود آن فرد هرگز نمی‌تواند انجام دهد و نه هیچ دین و آیینی قادر به انجامش هست.

این اقتدار را به ویژه در زمینه ملکوت خداوند داریم، پادشاهی به او تعلق دارد و اوست که معین می‌دارد چه کسانی وارد این پادشاهی شوند. خداوند زنده با فیض غیرقابل مقاومت خود - یا دعوت ثمر بخش- انسان‌هایی را که کاملاً اسیر گناه و تمایلات دل خود بودند -علی‌رغم میل باطنی‌شان- آزاد می‌سازد. روح خداوند محبت خودش را در دلشان قرار می‌دهد تا آنها بتوانند هم خدا را دوست داشته باشند و هم نوعان خود را. همین افراد اگر به حال خود رها می‌شدند که

تصمیم گرفته و یا خداوند را برگزینند هرگز اینکار را انجام نمی‌دادند! هیچ نوعی از معجزه و یا دلیل و برهان، یا موعظه‌ای که با شور و هیجان هست قادر نیست آنها را مجاب سازد تا ایمان بیاورند. فردی که به طور طبیعی کور است هر چقدر که نور به چشم او بتاباند هیچ تأثیری ندارد؛ هر چقدر که نور قوی باشد باز هم نمی‌تواند چیزی را ببیند. میزان و شدت نور هیچ تأثیری روی وی نمی‌گذارد چون این فرد کور مادرزاد است.

به همین صورت برای انسان طبیعی شنیدن موعظه و یا بشارت انجیل، تأثیری نجات بخش ندارد. وی ممکن است علاقمند شده یا دوست داشته باشد به کلام خداوند گوش کرده تا چیزهایی یاد بگیرد. اما وی هرگز توبه نمی‌کند و ایمان نمی‌آورد مگر اینکه روح‌القدس ابتدا دیدگان روحانی او را باز بکند تا بتواند آنها را درک کند. در آن لحظه گویی خداوند به او می‌گوید که زنده شو و بلافاصله حیات معنوی وارد روح آن فرد می‌شود. نمونه‌های چنین کسانی را در کتاب مقدس داریم؛ به عنوان مثال در اعمال فصل ۱۶ می‌خوانیم که پولس به جایی می‌رود و اول صبح کنار یک رودخانه عده‌ای از یهودیان جمع شده‌اند برای دعا. پولس مطابق عادتش انجیل را بشارت می‌دهد؛ در آنجا زنی هست به نام «لیدیه» که ارغوان فروش است. در کلام خداوند مکتوب است که: «خداوند دل او را گشود تا به سخنان پولس توجه کند.» ابتدا خداوند دل لیدیه را باز می‌کند تا کلام را دریافت کند بعد توبه می‌کند، ایمان می‌آورد و متعاقباً تعمید می‌گیرد. این اقتدار را خداوند در اختیار خودش دارد تا هر کس را که خواست

حیات بدهد و زنده سازد.

در انجیل یوحنا ۵ آیه ۲۱ خداوند چنین گفت:

«زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند.»

کلام خداوند به روشنی به ما می گوید که ما نیستیم که او را انتخاب می کنیم. اگر برگردیم به آفرینش، می بینیم که خداوند رستگاری را از راه اعمال به آدم عرضه کرد. آدم در شرایط ایده آلی قرار داشت؛ در بهشت بوده، گناهی در ذاتش نبود، کاملاً معصوم بوده و مثل ما نبود که با گناه ذاتی به دنیا بیاید. در چنین شرایط ایده آلی اگر از کلام خدای زنده اطاعت می کرد به حیات جاودان می رسید. اما با این حال وی سقوط کرد و نتوانست با اعمال خود حیات ابدی را تضمین کند. حال، وضعیت ما که مشخص است؛ بنی آدم گناهکار به دنیا می آید و امکان ندارد بتواند کاری را انجام دهد که باعث رستگاریش شود. اگر چنین کاری شدنی بود «آدم» که در آن شرایط ایده آل بود انجامش می داد؛ زمانی که اراده اش کاملاً آزاد بود. ولی حتی در آن شرایط کاملاً مساعد هم وی ناطاعتی کرد، گناه را برگزیده و از میوه ممنوعه خورد. نسل او - که من و شما هستیم - گناهکار به این جهان وارد می شویم؛ اراده ما به سوی گناه معطوف بوده و غیرممکن است بتوانیم به خواسته خودمان خدای زنده را برگزینیم.

اگر خداوند اراده می کرد که همه انسان ها رستگار شوند هیچ بشری نمی توانست در مقابل اراده خداوند مقاومت کند و در بی ایمانی باقی

بماند در نتیجه همه رستگار می‌شدند. اما می‌بینیم که چنین نیست دنیا پر از افراد بی‌خدا و یا افرادی است که به خدایان غیر اعتقاد دارند. پس مشخص است که خداوند رستگاری عده خاصی را مقدر فرموده و اراده کرده و در نتیجه ادعای آرمینین‌ها اشتباه است. به عنوان مثال وقتی که پولس به انطاکیه رفت و شروع کرد به بشارت انجیل در آنجا چه اتفاقی روی داد؟ در رساله اعمال رسولان ۱۳ آیه ۴۸ مکتوب است:

«آنانی که برای حیات جاودانی مقدر بودند، ایمان آوردند.»

فقط آنها، بقیه ایمان نیاوردند. رستگاری و جلال آن کاملاً به خداوند زنده تعلق دارد و نه مخلوقاتش. غیرعقلانی است که تصور کنیم مخلوقاتش می‌توانند در برابر اراده آفریننده خود مقاومت کرده و یا خلاف آن عمل کنند. هرگز نباید تصور کنیم که خداوند منتظر است تا ببیند ما چه تصمیمی می‌گیریم؛ آیا دعوتش را می‌پذیریم؟ آیا مسیحی می‌شویم یا اینکه دعوتش را رد می‌کنیم؟ متأسفانه مبشرین آرمینین به این شکل انجیل را بشارت می‌دهند؛ گویی خداوند ما عیسی مسیح دم در با حالت ملتمسانه ایستاده و می‌گوید به من ایمان بیاورید! اما چنین نیست؛ حتی وقتی ما مسیحیان دعا می‌کنیم، می‌گوییم خداوند دل فلان مسلمان گمراه را به روی حقیقت باز کن تا ایمان بیاورد. خداوند است که باید گمشدگان را رستگار سازد و حیات بخشد. ما هیچ وقت دعا نمی‌کنیم که خداوند به آن مسلمان قدرت اختیار بده تا ایمان بیاورد.

تأثیر روح القدس در درون یک نوکیش به این صورت است که باعث می‌شود تا وی عاشق پارسایی گشته و بعد برای نجاتش به خداوند عیسی مسیح اعتماد کند. وی قبلاً تمایلات دیگری داشت، تمایلاتش به سوی گناه و فریبندگی‌های دنیا بود، ولی روح القدس خدای زنده چنان تأثیر درونی در وی می‌گذارد که وی از گناه متنفر شده و آرزومند می‌شود تا مثل یک مسیحی زندگی کند؛ تا کارهای نیک را انجام دهد. بعد از ایمان آوردن به خداوند و به تدریج علاقه او به گناه کمتر می‌شود. این نوکیش قبل از ایمان آوردنش ممکن است عاشق فلان گناه بوده و به آن عادت کرده باشد. وی چنان اسیر گناه شده که قدرت ترک آن را نداشت هرچند بارها تلاش کرده بود، اما تأثیر فیض نجات بخش روی دل آن فرد این است که از آن گناه فراری می‌شود؛ با فیضی که خدای زنده به او عطا می‌کند می‌تواند با آن گناه بجنگد و از اسارتش آزاد بشود. دلیل اصلی چنین تغییر رفتاری، وحشت و ترس از عذاب جهنم و یا امید رفتن به بهشت نیست. بلکه آن تغییر و تحول درونی که هر ایماندار واقعی مسیحی تجربه می‌کند؛ چون ذات او عوض شده اکنون انگیزه‌ها و رفتارهای هم عوض شده و تصمیم‌های متفاوتی می‌گیرد. هر چند بعد از مسیحی شدن باقیمانده گناه هنوز در دل ما مسیحیان هست؛ باید تلاش کنیم، باید با آن مبارزه کنیم. این روند «مقدس شدن» ما مسیحیان است. وظایفی در کتاب مقدس مکتوب است که ایمانداران مسیحی -با فیض خداوند- بایستی انجام دهند که انجامشان برای مقدس شدن آنها ضروری است.

برای رستگارشدن خداوند زنده و حقیقی از ما نخواستہ تا هیچ کار نیک یا مذهبی انجام دهیم؛ ما فقط از راه ایمان به پسر خدای زنده رستگار می‌گردیم. تولد دوباره کار خداوند بوده و ما هیچ نقشی در آن نداریم. اما بعد از اینکه تحول روحانی را تجربه کرده و مسیحی شدیم، وظیفه داریم تا در زمینه مقدس شدن فعالیت داشته باشیم. بایستی هر روزه انسان قدیم و خواسته‌هایش را در درون خود بکشیم و انسان تازه را که به شباهت خداوند است به تن کنیم؛ روندی که تا دم مرگ ادامه دارد. هدف غائی آن پارسا شدن کامل است که هر مسیحی به مرور در آن مسیر در حرکت است. البته پارسا شدن کامل در این جهان ممکن نیست ولی بعد از مرگ، هر یک از ما مسیحیان در کمال پارسایی رستاخیز خواهیم کرد.

## ■ رستگاری کامل

به یک لحاظ می‌توان گفت که رستگاری هر مسیحی کامل است؛ چون خداوند ما عیسی مسیح آن را به کمال به انجام رساند. این رستگاری کامل را خداوند به هر ایماندار مسیحی هدیه می‌کند. اما برکات آن در این دنیا به تدریج - توسط روح القدس - به برگزیدگان می‌رسد. هیچ قدرتی بر روی زمین یا آسمان نمی‌تواند مانع رسیدن برکات رستگاری به برگزیدگان شود. ما اعتقاد داریم که خداوند ما عیسی مسیح با رنج‌ها و مرگش بر روی صلیب، بدهی کامل ما به خداوند پرداخت کرد. وی - به عنوان نماینده ما - تک تک گناهان ما

را متقبل شد. خداوند ما عیسی مسیح مجازات ابدی آن گناهان روی صلیب بر خود تحمّل کرد؛ این یک بخش از کار مسیح است یعنی عدالت خداوند در مجازات گناهان قومش کاملاً به اجرا گذارده شد. بخش دیگر از کار مسیح زندگی اوست؛ مسیح بدون گناه به دنیا آمده و در تمام مدت زندگی زمینی اش شریعت خداوند را حفظ کرد. مسیح از راه زندگی پاک و بدون گناهش، پارسایی کامل را برای قوم خویش فراهم کرد. این پارسایی -از راه ایمان- به حساب آنها گذارده می شود تا بتوانند شایسته ورود به بهشت بشوند.

ما مسیحیان به هر دو جنبه از کار خداوند و نجات دهنده خود عیسی مسیح نیاز داریم؛ اگر مسیح فقط به جای ما و برای گناهان ما رنج کشیده و مرده بود آنوقت فقط گناهان ما از میان برداشته می شد، ما از عذاب جهنم در امان می ماندیم اما شایسته ورود به بهشت نمی شدیم. در این صورت وضعیت ما شبیه وضعیت «آدم» در زمان آفرینش می شد؛ که باید برای به دست آوردن حیات ابدی بایستی از خداوند اطاعت می کرد. خداوند ما عیسی مسیح بیش از این برای ما مسیحیان فراهم کرده است؛ او از شریعت خداوند به طور کامل در طول خدمت زمینی اش اطاعت کرد. زیرا این شرط ضروری رسیدن به بهشت و حیات ابدی است. خداوند ما عیسی مسیح با زندگی خود این شرط ضروری را برای ما مسیحیان -و به نمایندگی از ما- حفظ کرد. این دو جنبه از کار مسیح است که برای برگزیدگانش انجام می دهد تا آنها را نجات دهد.

پولس رسول در اول تیموتائوس فصل ۱ آیه ۱۵ چنین می گوید:

«این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد.»

خداوند ما عیسی مسیح تجسم نیافت تا ما را به راه راست هدایت کند، او به این جهان نیامد تا ما را تشویق کند و یا یاری رساند تا خودمان را نجات دهیم و یا تصمیم بگیریم که مسیحی شویم! تنها اوست که گناهکاران را نجات می‌دهد؛ رستگاری به طور کامل از سوی خداوند به ما هدیه می‌شود و ما مسیحیان هیچ نقشی در آن نداریم. خداوند ما را به شکل کامل و تا به غایت رستگار می‌سازد. عیسی مسیح «نجات دهنده» گناهکاران است و بدین منظور به این جهان آمد. در پاسخ به این سؤال که چه کنم تا نجات یابم؟ رسولان مسیح همیشه یک پاسخ می‌دادند؛ [اعمال رسولان ۱۶: ۳۱]

«به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاور»

فقط از راه ایمان به خداوند عیسی مسیح است که ما رستگار می‌شویم. آرمینین‌ها اعتقاد دارند که مسیح به این جهان آمد و برای همه انسان‌ها مرد؛ پدر آسمانی می‌خواهد که همه رستگار شوند. روح‌القدس هم سعی می‌کند که همه را نجات دهد ولی یک عده در برابر کار روح‌القدس مقاومت می‌کنند و غیرمسیحی باقی می‌مانند! این تعلیم انجیلی نیست. دعوت ثمر بخش و یا فیض غیرقابل مقاومت را می‌توانیم با یک مثال به این شکل توضیح دهیم؛ فرض کنید که عده‌ای هستند که به بیماری خاص و کشنده مبتلا شده‌اند؛ همه مبتلایان به آن بیماری مهلک خواهند مرد. اما این بیماری کشنده تنها یک درمان



دارد؛ آمپولی هست که اگر به فرد بزنند از مرگ نجات پیدا می‌کند. به هر کس که این آمپول تزریق شد زنده می‌ماند. کار خداوند ما عیسی مسیح هم شبیه به همین داروی شفابخش است؛ روح القدس آن را به هر گناهکاری که برساند بدون تردید از هلاکت ابدی نجات یافته و به رستگاری ابدی می‌رسد. در نهایت هیچ کس نمی‌تواند در برابر خداوند زنده فخر کند و بگوید این من بودم که تصمیم گرفتم مسیحی بشوم و یا من دعوت مسیح را پذیرفتم و بقیه نپذیرفتند. پولس بر این حقیقت در رساله‌هایش تأکید می‌کند که: [افسیان ۲ آیه ۹]

«نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند.»

وی در اول قرن‌تین فصل ۱ چنین می‌گوید:

«هر که فخر کند در خداوند فخر نماید.»

ما مسیحیان در خداوند زنده و حقیقی فخر کنیم که این حیات معنوی را در ما ایجاد کرد؛ آن تمایلات تازه را در ما قرار داد. تنها بعد از این تغییر و تحول درونی است که می‌توانیم توبه کرده و به خواسته و اراده خودمان ایمان بیاوریم. بعد از تجربه تحول روحانی ما دوست داریم تا به خواسته خودمان کارهای نیک را انجام دهیم؛ چون ذات ما -با کار غیرقابل مقاومت روح القدس- عوض شده است. البته روح القدس همه انسان‌ها را به نحوی متأثر می‌سازد؛ یعنی روی دل همه انسان‌ها به یک شکل کار می‌کند. به این کار روح القدس بر تمامی انسان‌ها در الهیات مسیحی می‌گویند «فیض عام». هر چه که اخلاقیات، رفتار نیک و یا فرهنگ و تمدن خوانده می‌شود تأثیر

روح القدس است در تمامی انسان‌ها. فیض عام و تأثیر روح القدس بر همه انسان‌ها تا حد زیادی جلوی شرارت‌های انسان‌ها را می‌گیرد. اگر این تأثیر بر بنی آدم وجود نداشت وی دنیا را بدل می‌ساخت به جهنمی که هیچ‌کس نتواند در آن زندگی کند. پس این تأثیر عام روح القدس بر همه انسان‌هاست؛ حتی کسانی که با کتاب مقدس آشنایی ندارند ممکن است کارهای پارسایانه انجام دهند. به عنوان مثال «آقای بیل گیتس» میلیون‌ها دلار از پولش را صرف ساختن بیمارستان در کشورهای فقیر و یا کشف دارو و درمان برای بیماری‌های خاص می‌کند. این تأثیر فیض عام است. اما باید تفاوت بین «فیض عام» و «فیض خاص» را بدانید. فیض عام حتی در مسلمین گمراه هم وجود دارد. فرض کنید مرد مسلمانی که همسر خود را کتک می‌زند، آدم بداخلاقی است و یا کلاهبردار است. حال فرض کنید این فرد یکی از نزدیکانش می‌میرد یا دکترها با توجه به نتایج آزمایشگاه به او این خبر بد را می‌دهند که فلانی، شما سرطان گرفته‌ای و چند ماهی بیشتر از عمرت باقی نمانده است. این وقایع ممکن است باعث شود تا وی به خود آمده و دست از بعضی گناهانش بشوید. وی ممکن است بدل به فرد متقی شده و یا انسانی شریف و مهربان. وی تا حد زیادی تلاش می‌کند تا رفتار خودش را اصلاح کند. شاید به تجربه دیده باشید که مسلمین وقتی پیر می‌شوند، توبه کار شده و بسیاری از شرارت‌های جوانی را کنار می‌گذارند. تمام این کارها فقط تغییرات ظاهری است؛ از نظر ما انسان‌ها شاید بسیار پسندیده به نظر برسند. اما از دید خدای زنده و نهان بین، آن فرد مسلمان که ترس وجودش

را پر کرده و مذهبی شده، هیچ تغییری در درون و ذاتش روی نداده است. این فرد اولاً محبت خدای زنده در دلش نیست، دوماً به خداوند ما عیسی مسیح ایمان ندارد. این چنین تغییرات رفتاری که گاهی در بین پیروان ادیان دیگر روی می‌دهد، روند مقدس شدن نیست بلکه تأثیر «فیض عام» خداوند است. لذا شایسته است که تفاوت فیض عام را -که در همه انسان‌ها دیده می‌شود- با فیض خاص -که به نجات یافتگان تعلق دارد- بدانیم و دچار اشتباه نشویم.

خداوند از زبان ارمیای نبی چنین می‌گوید: [ارمیا ۱۳: ۲۳]

«آیا حبشی پوست خود را تغییر تواند داد یا پلنگ خال‌های خود را؛ به همین‌گونه آیا شما که به بدی کردن خود کرده‌اید کار نیکو توانید کرد؟»

شرایط خارجی ممکن است باعث تغییر رفتار یک فرد بشود ولی نمی‌تواند ذات او را عوض کرده و از یک گناهکار یک قدیس بسازد؛ آنچه که مهم و حیاتی است دل و ذات ماست. تا زمانی که ذات گناه‌آلود ما -توسط فیض روح‌القدس- عوض نشود، هر کار نیکی هم که انجام می‌دهیم از نظر خداوند قدوس ناپسند است. آن ظاهر متقی، آن ریش سفید، آن خیراتی که به فقرا می‌دهند هیچ فایده‌ای برایشان ندارد. چون باطن فرد عوض نشده است؛ از درخت بد شما نباید انتظار ثمرات نیک را داشته باشید. آن درخت فاسد است، روزی بریده خواهد شد و به آتش افکنده می‌شود. درخت فاسد، میوه‌اش هم فاسد است، نیاز دارد به یک تغییر اساسی و درونی. باید آن شاخه خشک و مرده به یک درخت زنده قلمه زده شود تا ثمرات نیکو به بار

بیاورد. [انجیل یوحنا فصل ۱۵] این تغییر درونی را ما ایجاد نمی‌کنیم بلکه «فیض خاص» خدای زنده و حقیقی یا دعوت غیرقابل مقاومت روح القدس. وقتی که بشارت انجیل را می‌شنویم، روح قدوس خداوند -از طریق کلام مکتوب خداوند- در ما کار می‌کند، به ما حیات می‌دهد تا بتوانیم توبه کرده، ایمان بیاوریم و بدل شویم به یک مسیحی واقعی.

## فصل ششم

پایداری ابدی مقدسین



## ■ پایداری ابدی مقدسین

خداوند ما عیسی مسیح در انجیل [یوحنا فصل ۱۰ آیه ۲۷ تا ۴۱] گفته است:

«گوسفندان من صدای مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا پیروی می کنند و به آنها حیات جاودانی می دهم تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت. پدری که همه آنها را به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند آنها را از دست پدر من بگیرد. من و پدر یک هستیم. آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.»

پایداری ابدی مقدسین بدین معناست که کسانی که تحول روحانی را تجربه کرده و خداوند آنها را نجات داده است، خداوند زنده و متعال ایشان را تا به ابد محفوظ نگاه می دارد. اعتراف نامه وست مینیستر به این شکل این آموزه را تعریف می کند:

«کسانی که خدای زنده آنها را به عنوان فرزند خود قبول کرده است و توسط روحش به طور ثمر بخش دعوت نموده و مقدس گردانیده است، هرگز از حالت فیض به طور کامل و قطعی سقوط نخواهند کرد. بلکه حتماً تا آخر عمر خود زندگی را به همین حالت ادامه خواهند داد و پایدار خواهند ماند و تا به ابد از نجات برخوردار خواهند بود.»

این مطلب بخشی از آن زنجیره‌ای است که به زنجیره فیض یا نجات معروف است؛ این آموزه به تنهایی و جدای از آموزه‌های کتاب مقدس در سیستم کلونیست‌ها جایی ندارد، بلکه جزئی از کل سیستم الهیات کلونیزم می‌باشد؛ خداوند زنده و حقیقی از ازل -پیش از آفرینش جهان- یک عده خاصی را بر می‌گزیند. روح القدس در زمان معین آنها را به شکل غیرقابل مقاومتی متحوّل گردانیده، دعوت نموده و بدل می‌سازد به مسیحیان واقعی. انتخاب این افراد برگزیده از سوی خداوند هیچ ربطی به خصوصیات ذاتی آنها -یا کارهایی که در آینده انجام خواهند داد- ندارد. کسانی که به این شکل برگزیده و متحوّل می‌شوند، روح القدس برکات حیات و مرگ مسیح را به شکل مؤثری به آنها منتقل ساخته و در نتیجه این افراد به شکل قطعی و ابدی رستگار می‌شوند.

کلونیزم‌ها به پایداری ابدی مقدسین اعتقاد دارند در حالی که آرمینین‌ها منکر این آموزه بوده و قبولش ندارند. اما ما اعتقاد داریم، کسانی که برای پناه نزد خداوند عیسی مسیح می‌آیند، آنها نزد پناهگاهی محکم و قابل اطمینان می‌آیند. اگرچه این دنیا پراز تعالیم انحرافی و ادیان باطل و انحرافی است، هر چند که شیطان با تمام



نیروهای تاریکی علیه آن فرد مسیحی باشند. علی‌رغم اینکه خود آن فرد مسیحی -با وجود فساد و تباهی درونی که دارد- ممکن است گناه بورزد. اما با وجود تمام این موانع یک مسیحی راستین تا به آخر پایدار باقی مانده و به آن مکانی وارد می‌شود که از ابتدای آفرینش برای او آماده شده بود. ابراهیم، اسحاق، موسی و دیگر مقدسینی که اکنون به آن مکان رسیده‌اند، شادی آنها بیشتر از ما مقدسینی است که هنوز در این دنیا هستیم، اما امنیت آنها از ما بیشتر نیست. ما مسیحیان هم می‌توانیم اطمینان و یقین داشته باشیم که روزی با آنها خواهیم بود. این یکی از برکات عالی دین راستین و آسمانی است.

توبه انجیلی و ایمان نجات‌بخش، هر دو عطیّه خدای زنده به برگزیدگان است، به این هدف که آنها را رستگار سازد. خداوند زنده و حقیقی چنین مقدر داشته است تا آنها به شباهت پسر یگانه مولودش درآیند. هم در خصوصیات اخلاقی آنها مقدس می‌شوند و هم در آینده‌ای که در انتظارشان هست یعنی رسیدن به جلال. خداوند قادر متعال این نقشه و هدفش را به پیش خواهد برد و هیچ نیرویی در روی زمین و آسمان قادر به مقابله با آن نبوده و نمی‌تواند آنها را از دست پدر آسمانی بیرون بیاورد. کسانی که واقعاً مسیحی می‌شوند، حیات ابدی را در دل‌هایشان دارند. روح‌القدس در دل‌های آنها ساکن بوده و تضمین می‌کند که آنها در نهایت وارد ملکوت خداوند بشوند. چون روح‌القدس در دل آنها ساکن شده و بالقوه مقدسین محسوب می‌شوند، در نتیجه این حیات را هرگز از دست نخواهند داد.

البته ناگفته نماند که تا زمانی که ما مسیحیان زنده هستیم،

آزمون‌های ایمانی زیادی برایمان وجود دارد، اما باید از یک موضوع اطمینان کامل داشته باشیم و آن موضوع این است که کسی که کار مقدس سازی را در ما شروع کرده، روزی آن را به کمال می‌رساند. اگر ما مسیحی شده و نجات یافته باشیم، بدون شک تقلایی در درون ما با گناه وجود دارد و دیگر نمی‌توانیم گناه‌های قبلی را به راحتی انجام دهیم. دیگر نشانه‌های حیات روحانی در ما وجود دارد که به ما نشان می‌دهد وعده پیروزی در درون ماست.

آزمینین‌ها اعتقاد دارند شخصی که مسیحی می‌شود در وضعیت رستگاری قرار می‌گیرد، اما مدت زمانی بعد از آن ممکن است ایمانش را از دست داده، سقوط کرده و از وضعیت رستگاری خارج شود. به عبارت دیگر ایشان به آموزه پایداری نهایی مقدسین اعتقاد ندارند. سؤالی که در این زمینه به وجود می‌آید این است که آیا امکان دارد که یک مسیحی واقعی رستگاری خود را از دست بدهد و به جهنم بیافتد؟ اگر چنین مکانی وجود داشته باشد، وعده‌های خداوند چه می‌شود؟ آیا ممکن است یک ایماندار راستین در طول حیاتش مسیح را ترک کند و ایمانش را از دست بدهد؟ اگر چنین چیزی امکان داشته باشد، چرا قبل از اینکه ایمانش را ترک کند، خداوند او را از جهان بیرون نبرد تا مانع سقوط آنها شود؟ چرا خداوند اجازه می‌دهد تا آنها - که به ظاهر فرزندان محبوب خداوند هستند - وسوسه شده، ایمان را کاملاً ترک کرده و به هلاکت ابدی برسند؟ حکمت پدر آسمانی بیش از آن است. وی بدون شک اجازه نمی‌دهد که فرزندانی که با خون مسیح خریداری شده‌اند، هلاک شده و نجات را از دست بدهند. او به این شکل از فرزندانش مراقبت نمی‌کند بلکه، حکمت او بی‌نهایت است.

آرمینین‌ها به علاوه تعلیم می‌دهند که ممکن است کسی از روح زاده شده باشد، پارسا و مقدس محسوب شده باشد ولی هرگز به جلال نرسد! بلکه این شخص به اراده و انتخاب خودش به هلاک شوندگان تبدیل شده و به جهنم بیافتد. آنها تعلیم می‌دهند کسانی که یک زمان فرزندان خداوند محسوب می‌شدند، چند سال بعد به یکی از فرزندان شیطان تبدیل شوند! مشخص است که این تعلیم اشتباه است.

شکی نیست کسانی که در ایمان مسیحی شده و در ایمان از این دنیا می‌روند به بهشت می‌رسند و در آنجا امنیت آنها ابدی و تضمین شده است. ایشان در وضعیت قدوسیت تا به ابد باقی مانده و کسی قادر نیست تا آنها را از آنجا بیرون بیندازد. خداوند آن مقدسینی را که در بهشت هستند بدون اینکه اراده آزادشان را بگیرد، در بهشت محفوظ نگاه می‌دارد. مشخص است که خداوند قادر است این کار را در روی زمین هم انجام دهد. خداوند با فیض خود، فرزندان محبوبش را در این دنیا -از سقوط در گناهی که باعث شود خداوند را کاملاً ترک کنند- در امان نگاه دارد.

## ■ تولد دوباره: شروعی تازه

یکی از دلایلی که ایمان داریم ما مسیحیان هرگز نجات را از دست نمی‌دهیم، مربوط به تولد دوباره است؛ تغییری که روح‌القدس در درون فرد ایجاد کرده و به او حیات معنوی را عطا می‌کند. بعد از تحول روحانی، حیات ابدی در دل و جان آن شخص قرار می‌گیرد.

این تغییر در ظاهر فرد نبوده بلکه در درون اوست؛ روح و جانش را در بر می‌گیرد. این کار خدای زنده است و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع این تغییر درونی شده و یا تأثیرش را از میان بردارد. همان‌طور که کسی نمی‌تواند ذاتش را عوض کند و خود را بدل سازد به یکی از فرزندان خدای زنده. به همین شکل، در زمان تولد دوباره، خداوند ما را از درون متحوّل ساخته و تبدیل به فرزندان خود می‌کند؛ این یک روند غیرقابل برگشت است. از آن لحظه به بعد و تا به ابد، ما مسیحیان فرزندان پدر آسمانی محسوب شده و جزء فرزندان خداوند باقی می‌مانیم.

زمانی که ما به پسر خدای زنده ایمان می‌آوریم، خداوند با ما مسیحیان به شیوه دیگری برخورد می‌کند؛ او با ما وارد یک عهد و پیمان می‌شود. خداوند ما را از تعهد شریعت آزاد ساخته و تحت فیض قرار می‌دهد. وقتی تحت شریعت بودیم، حتی یک گناه هم کافی بود تا ما را از خداوند زنده تا به ابد دور سازد. اما وقتی که مسیحی شدیم، دیگر تحت شریعت نیستیم. پدر آسمانی نیز به خاطر گناه و شکستن شریعت ما را از خود نمی‌راند. پولس رسول در رومیان ۶ آیه ۱۴ چنین می‌گوید:

«زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چون که زیر شریعت نیستید بلکه

تحت فیض هستید.»

اگر در مورد حفاظت ابدی مقدسین فکر کنیم، این مطلب هیچ ربطی به تلاش‌ها و کارهای نیک ما مسیحیان ندارد. یا حتی گناهی که ممکن است مرتکب شویم. زیرا قید شریعت از روی ما ایمانداران برداشته شده و آزاد شده‌ایم. در نتیجه ارتکاب به گناه ممکن نیست باعث سقوط ابدی یک مسیحی واقعی شود. زیرا خداوند با آنها به

شیوه متفاوتی رفتار کرده و آن چه را که سزاوار دریافتش هستند به ایشان نمی‌دهد. پولس در رومیان فصل ۱۱ آیه ۶ می‌گوید:

«و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست وگرنه فیض دیگر فیض نیست و اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست وگرنه عمل دیگر عمل نیست.»

وقتی می‌گوییم خداوند ما را از قید شریعت آزاد می‌کند، به این معناست که وقتی آن را می‌شکنیم دیگر به خاطر آن مجازات نمی‌شویم. او ما را از خانه پدری بیرون نمی‌اندازد. در رومیان فصل ۷ آیه ۸ چنین مکتوب است:

«(زیرا بدون شریعت گناه مرده است.»

(یعنی وقتی که ما مسیحی شده و آزاد از شریعت) گناه به ما هیچ آسیبی نمی‌رساند. به عبارت دیگر، وقتی به خداوند عیسی مسیح ایمان می‌آوریم نسبت به شریعت مرده محسوب می‌شویم. رسول راسیتن خداوند در رساله رومیان ۷ آیه ۴ چنین می‌گوید:

«بنابراین ای برادران، شما نیز به واسطه جسد مسیح برای شریعت مرده شده اید.»

ستگاری ما کاملاً از راه فیض است و ربطی به اعمال ما ندارد.

## ■ دو سیستم متضاد

در این جهان و در ادیان مختلف کلاً دو نوع سیستم داریم که از طریق آن انسان‌ها نجات می‌یابند؛ یک سیستم بر اساس اعمال است مانند دین اسلام و دیگر ادیان زمینی. در سیستم دیگر- که کتاب مقدس

به ما تعلیم می‌دهد- رستگاری از راه فیض خداوند است. این دو سیستم کاملاً در تضاد با هم هستند. فیضی که به ما مسیحیان رسیده و باعث رستگاری ما می‌شود، به تدریج ما را مقدس نیز گردانیده و در نهایت حفاظت ابدی ما را هم تضمین می‌کند. دلیل و سرچشمه آن در محبت خدای زنده و حقیقی است؛ محبتی که تغییرناپذیر است چون در ذات اوست. یوحنا ی رسول در نامه اول خود فصل ۴ آیه ۱۰ چنین می‌گوید:

«محبت در همین است نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم بلکه او ما را محبت نمود و پسر یگانه خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود»

چون که کفاره گناهان ما ایمانداران مسیحی کاملاً پرداخت شده در نتیجه ما در امنیت کامل هستیم. محبتی که به ما رسیده شروعش برمی‌گردد به پیش از آفرینش جهان؛ از ازل ما مورد محبت خدای زنده و حقیقی قرار داشتیم. پولس در رساله رومیان فصل ۵ آیه ۸ تا ۱۰ چنین می‌گوید:

«اما خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند، از اینکه ما کاملاً گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. پس چقدر بیشتر که الان با خون او پارسا شمرده شدیم به وسیله او از غضب او نجات خواهیم یافت. زیرا هنگامی که دشمن بودیم به واسطه مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بواسطه حیات او نجات خواهیم یافت.»

حفاظت ما در ایمان و از دست ندادن رستگاری بر اساس اعمال و شایستگی ما نیست. در این آیات پولس می‌گوید:

«زمانی که ما هنوز گناهکار بودیم.»

یا دشمن بودیم، شایسته محبت نبودیم، خداوند زنده و حقیقی - در آن زمان - به ما محبت نشان داد. از طریق کفاره مسیح در آن شرایط ما را با خود آشتی داد. حالا که از طریق خون پسر خدا با او آشتی داده و مقدس شدیم، محفوظ نگاه داشتن ما کار کوچکی است - نسبت به آن زمان که او را نمی‌شناختیم و دشمنانش محسوب می‌شدیم-. اگر خدا چنین کار بزرگی را انجام داده و به دشمنانش محبت کرد. اگر ما مسیحیان را با خون مسیح فدیہ داد - که کار بسیار عظیمی است- وی کار کوچکتر را هم بدون شک انجام خواهد داد؛ وی همه کسانی را که با او آشتی کردند تا به ابد محفوظ نگاه خواهد داشت. به این صورت است که پولس رسول برای این موضوع دلیل می‌آورد.

خداوند ما عیسی مسیح بانی و کامل کننده ایمان است در نتیجه غیرممکن است کسانی که نزد مسیح برای رستگاری می‌آیند، به هلاکت ابدی برسند. کل نقشه رستگاری برگزیدگان را خداوند زنده از ابتدا تا به انتها طراحی کرده و به اجرا گذاشته است. نه عطای فیض نجات بخش و نه ادامه عطای فیض به شایستگی و یا اعمال ما ایمانداران بستگی دارد. خداوند زنده زمانی ما مسیحیان را برگزید که هیچ شایستگی در ما نبود؛ همه ما گناهکار بودیم و دشمنان خداوند زنده محسوب می‌شدیم. در آن وضعیت -و علی‌رغم ناشایستگی ما- خداوند به ما فیض داد تا توبه کرده و به پسر او ایمان بیاوریم. حالا که ایمان آورده و مسیحی شده‌ایم دیگر به خاطر بدی اعمالمان از سوی پدر آسمانی رد نمی‌شویم. خداوند از ابتدا می‌دانست که ما گناهکاریم و از رفتارهای شریرانه ما کاملاً آگاه بود. وقتی که ایمان

آورده و مسیحی شدیم و کار قدوسیت در ما شروع شد، رفتار و اعمال ما نمی‌تواند باعث شود تا خداوند -به خاطر آنها- نظرش را تغییر داده و فیض را از ما بگیرد.

البته اگر یک مسیحی نسبت به گناه کم توجه بوده و مرتب مرتکب گناه شود، روح‌القدس محزون شده و او را ترک می‌کند. خداوند زنده نیز بسیاری از برکات را از او گرفته و به شکلی در همین دنیا تنبیه خواهد شد. اما رستگاری خود را هرگز از دست نمی‌دهد. اگر خداوند اراده نمی‌کرد تا ما را نجات دهد، دعوتان هم نمی‌کرد تا از راه فیض نجات پیدا کنیم. او زمانی ما را دعوت کرد که هیچ شایستگی در ما نبود، او فیضش را به رایگان به ما عطا کرد و همین فیض ما را مقدس ساخته و بدون شک به جلال می‌رساند. خداوند به خاطر رفتار و ناشایستگی ما ممکن نیست فیض را دریغ داشته تا ما به هلاکت ابدی برسیم. چون از همان ابتدا دلیل عطاء فیض، رفتار و شایستگی ما نبود بلکه دلیل برگزیدگی ما مسیحیان ذات نیک و پرمحبت خداوند است. ذاتی که تغییرناپذیر است می‌توانیم یقین داشته باشیم که هیچ رفتار و کرداری از ما مسیحیان نیست که روی فیض خداوند تأثیر بگذارد. پولس رسول در رساله رومیان فصل ۸ آیه ۲۸ تا به انتهای فصل دقیقاً بر همین اساس دلیل می‌آورد و در آیه ۳۲ می‌گوید:

«او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه در راه همه ما تسلیم نمود. چگونه با

وی همه چیز را نخواهد بخشید!»

در این آیه «همه چیز» شامل ملکوت خداوند هم می‌شود. در آیات بعدی پولس عنوان می‌کند که هیچ چیزی بر روی زمین و یا در



آسمان قدرت این را ندارد تا ما مسیحیان را از محبت خداوند که در عیسی مسیح است جدا سازد.

پایداری مقدسین در ایمانشان، به علت محبت پدر آسمانی به آنهاست. این محبت شبیه محبت یک مادر به فرزندش می‌باشد؛ هر چقدر هم که فرزندی شرارت کند و حرف مادرش را گوش ندهد، وی همچنان در نظر مادرش عزیز و دوست داشتنی بوده و به او محبت می‌کند. محبت خدای زنده و حقیقی - که غریب و غیرقابل توصیف است - اسرارآمیز است. پدر آسمانی محبت تغییرناپذیرش را - از ازل - به فرزندان محبوب خود قرار می‌دهد. این محبت بی‌کران به تک تک ایمانداران واقعی است که رستگاری آنها را تضمین می‌کند.

البته این اشتباه بسیار بزرگی است که تصور کنیم ما مسیحیان مورد محبت ویژه پدر آسمانی قرار گرفته‌ایم چون با دیگر انسان‌ها فرق داشتیم و یا رفتارمان بهتر از دیگران بود! خیر. حتی ادامه زندگی ما به شکل مقدسانه و همچنین رستگاری ابدی ما هیچ ربطی به تلاش و اراده ضعیف و متغییر ما ندارد. بلکه هر یک از ما به قدرت خدای زنده محفوظ نگاه داشته شده‌ایم. شایسته است تا هم‌زمان با اشعیا چنین بسراییم: [اشعیا ۱: ۹]

«اگر خداوند لشگرها اندک باقی ماندگانی برای ما باقی نمی‌گذاشت،

مانند سدوم می‌شدیم و همچون عموره می‌گشتیم.»

شایان ذکر است که معنای این آموزه این نیست که مسیحیان هرگز در گناه سقوط نمی‌کنند و یا هرگز ایمانشان از بین نمی‌رود و یا

ضعیف نمی‌شوند و یا به مدت طولانی به گناه نمی‌افتند. مقدس‌ترین ایمانداران هم در دوره‌ای از زندگی ممکن است به طور موقت به گناه بیافتند. (مثل داوود پادشاه) اما خداوند با فیضی که در دل آنها قرار داده است، مانع می‌شود که او کاملاً و به طور قطعی سقوط کند. خداوند زنده و حقیقی ضعیف‌ترین ایمانداران به خود را تا روز آخر محفوظ نگاه داشته و اجازه نمی‌دهد تا به هلاکت ابدی برسند.

خداوند نهان بین به خوبی از ذات ما آگاه بوده و می‌داند ما موجودات ضعیفی هستیم. پولس رسول در دوم قرنتیان فصل ۴ آیه ۷ چنین می‌گوید:

«اما این گنجینه را در ظروف خاکی داریم، تا برتری قدرت از آن خدا باشد  
نه از جانب ما»

ما انسان‌ها مانند کوزه‌های خاکی و سفالی، شکستنی و ضعیف هستیم. اگر به قدرت و توانایی خودمان باشد در برابر طوفانهای زندگی و تیرهای آتشین شیطان نمی‌توانیم مقاومت کرده و تا به آخر دوام بیاوریم. ولی فیض خداوند ما را محفوظ نگاه می‌دارد.

آزمینین‌ها این مطلب را رد می‌کنند زیرا سیستم اعتقادی آنها مغلطه‌ای از فیض و اعمال است. بدین معنا که خداوند به ما فیض می‌دهد و ما هم با سعی و تلاش خودمان در ایمان باقی می‌مانیم. کلونیزم‌ها بر این باور هستند که تنها و تنها از روی فیض است که ما نجات یافتیم؛ عطای رستگاری و باقی ماندن در آن وضعیت هم هیچ ربطی به تلاش یا اعمال ما ندارد. پولس رسول در رومیان فصل

۷ از آیه ۱۹ تا پایان فصل درباره تجربه شخصی خود - به عنوان یک ایماندار مسیحی - صحبت می‌کند. اگر کسی فکر می‌کند که توانایی آن را دارد تا به آخر مسیحی بماند، بهتر است به اعتراف رسول راستین خداوند گوش کند که می‌گوید:

«زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم، نمی‌کنم بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم. پس چون آنچه را که می‌خواهم نمی‌کنم من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است. پس این قانون را می‌یابم وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من حاضر است. زیرا بر حسب انسانیت باطنی به شریعت خدا خشنودم. اما شریعت دیگری را در اعضا خود می‌بینم که با شریعت ذهن من در جنگ است و مرا اسیر می‌سازد با آن شریعت گناه که در اعضا من است. وای بر من که چه انسان بدبختی هستم. کیست که مرا از این بدن مرگ‌رهایی بخشد! خدا را شکر می‌کنم که به واسطه خداوند ما عیسی مسیح. پس بنابراین من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم اما به جسم خود شریعت گناه را.»

حتی پولس رسول هم به خود اعتماد ندارد؛ وی خود را انسان بدبختی احساس می‌کند که قادر نیست تا شریعت خداوند را به شکل کامل حفظ کند. این تجربه هر مسیحی واقعی هست؛ هر یک از ما مسیحیان می‌دانیم که نباید گناه کنیم. در رساله عبرانیان فصل ۶ آیه ۶ نویسنده رساله - تحت هدایت روح القدس - عنوان می‌کند که هر گاه یک مسیحی گناه می‌کند انگار پسر خدا را باز مصلوب ساخته و نام او را بی‌حرمت می‌سازد. گناه ما باعث بدنامی خداوند عیسی مسیح شده و خداوند هم این کار را بدون تنبیه نمی‌گذارد. لذا شایسته است

تا بسیار مراقب رفتار و زندگی خود بوده و با فیض خداوند گناه را -که ریشه همه مصیبت‌ها و نابسامانی‌های زندگی است- درخود کشته و ریشه کن سازیم.

گناه بزرگ داوود پادشاه بایستی درس عبرتی باشد برای همه ایمانداران اعصار. تاریخ این واقعه را در عهد عتیق و در کتاب دوم سموئیل فصل ۱۲ داریم؛ وقتی که داوود با بتشبع مرتکب زنا می‌شود، خداوند ناتان پیامبر را نزد او می‌فرستد تا وی را توبیخ کند. داوود مجاب می‌شود که گناه ورزیده و بعد پشیمان گشته و توبه می‌کند. در آیه ۱۴ ناتان به او چنین می‌گوید:

«خداوند گناهانت را زوده و نخواهی مرد، اما چون با این عمل خود سبب شدی تا دشمنان خداوند او را کفر گویند، طفلی که زاده شد به یقین خواهد مرد.»

زندگی داوود از آن لحظه به بعد کاملاً زیرورو می‌شود؛ آسایش و آرامی وی به هم ریخته و زندگی‌اش پر از جنگ و مصیبت و بلا گشت. حتی پسر داوود علیه وی طغیان کرده قصد کشتن او را دارد. دلیل تمام این مصایب داوود این بود که با آن زن زیباروی گناه کرده و در شرارت سقوط کرد. در عهد جدید هم پطرس گناه کرده و سه مرتبه خداوند را انکار نموده و سقوط کرد. اما چون این دو شخص فیض نجات بخش به آنها داده شده بود و از ایمانداران راستین بودند، هر دو توبه کردند و بازگشتند. این ایمانداران راستین رستگاری خود را از دست نداده و محفوظ ماندند.

در کتاب مقدس، اشخاص دیگری هم هستند که در گناه سقوط کردند؛ مانند شائول پادشاه و یهوذا اسخریوطی. این دو نفر نیز مرتکب گناه بزرگی شدند ولی چون فیض نجات بخش به آنها داده نشده و ایماندار راستین نبودند، سقوط آنها دائمی بود. این دو -اگرچه پشیمان شدند- اما فرصت توبه پیدا نکرده و به هلاکت ابدی رسیدند.

در اینجا تفاوت دو گروه به روشنی دیده می‌شود؛ وقتی که در مورد آموزه «پایداری ابدی مقدسین» صحبت می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که فقط آن ایمانداران راستین هستند که رستگاری را از دست نمی‌دهند نه فقط افراد ریاکار. هر ایماندار واقعی تا زمانی که زنده است در یک نبرد روحانی قرار دارد که با جسم و نفسانیت خودش و این دنیا دائم در نبرد است. وی در این جنگ روحانی گاهی شکست می‌خورد، گاهی عقب نشینی می‌کند و گاهی پیروز می‌شود. از دید ناظرین ممکن است رفتار آن شخص به صورتی باشد که گویی ایمانش را از دست داده و رفتارش کاملاً از روی بی‌ایمانی است. اما اگر این شخص یک مسیحی واقعی بوده باشد، فیض خداوند او را برمی‌گرداند و هرگز به شکل کامل سقوط نمی‌کند. اگر روح‌القدس به او حیات دوباره را داده باشد و آن حیات معنوی در دل این فرد باشد، دیر یا زود همین شخص که گناه بزرگی را مرتکب شده بود، توبه می‌کند و به گله خداوند بر می‌گردد. او سرانجام به خودش آمده، به گناهِش اعتراف کرده و آن را ترک و طلب بخشایش می‌کند. وی هیچ شکی ندارد که اگر بازگردد خداوند او را با آغوش باز می‌پذیرد. یک مسیحی وقتی که گناه می‌کند هم به خودش آسیب می‌رساند و هم به دیگران. خداوند برکات

موقتی را از او دریغ داشته، دعاهایش بدون جواب مانده و بدون شک تنبیه خواهد شد ولی هرگز رستگاری را از دست نمی‌دهد.

### ■ معبد خداوند

پولس رسول در رساله اول قرن‌تینان فصل ۳ آیه ۱۱ در مورد زندگی یک مسیحی می‌نویسد؛ به ویژه کسانی که برای ملکوت خداوند، تلاش و زحمت و کار می‌کنند. وی خدمات مسیحیان را تشبیه می‌کند به ساخت یک بنا و می‌گوید؛ عده‌ای این کار را به خوبی انجام می‌دهند و گویی بنیادی که می‌سازند از طلا و نقره و جواهرات است؛ زحمات آنها ارزشمند است. عده‌ای دیگر از چوب و علف و گاه آن بنا را می‌سازند؛ کارشان را به درستی انجام نمی‌دهند. خداوند هم در نهایت نتیجه کارهای آن خادمین مسیحی را مورد آزمون قرار می‌دهد. در مورد گروه دوم گفته شده است که هر چند کارهای آنها بی‌ارزش بوده و با آتش نابود می‌شود، اما خودشان نجات می‌یابند. پولس رسول در آیه ۱۵ در مورد آنها چنین می‌گوید:

«هر چند خود نجات یابد، اما چنان‌که از میان آتش.»

بدن ما ایمانداران معبد خدای زنده بوده و روح‌القدس در آن ساکن است. پولس در نامه اول قرن‌تینان فصل ۶ آیه ۱۹ به ایمانداران کلیسای قرن‌تیه می‌گوید:

«نمی‌دانید که بدن شما معبد روح‌القدس است که از خدا یافته‌اید و از آن

خود نیستید.»

ما مسیحیان نباید معبد خدا را با گناه آلوده بسازیم. در اول قرن‌تین فصل ۳ آیه ۱۷ هشدار خداوند به ایمانداران چنین است

«اگر کسی معبد خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد. زیرا معبد خدا مقدس است و شما آن هستید.»

یک مسیحی این حقیقت را درک کرده و سعی می‌کند تا معبد خداوند را پاک نگاه دارد. اما این کار به هیچ وجه آسان نیست. زیرا دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم پر از گناه و فساد است. اما یک نوکیش که می‌خواهد در این دنیا مثل یک مسیحی واقعی زندگی کند، زندگی‌اش مثل یک کوهنورد است که در حال صعود از یک کوهستان است؛ هر لحظه احتمال دارد تا پایش بلغزد و سقوط کند. ولی او دوباره بر می‌خیزد و ادامه می‌دهد تا از کوه زندگی بالا برود. اما کسی که خود را مسیحی می‌خواند ولی تحول روحانی در او روی نداده است، در حال کوهنوردی نیست. روال زندگی او به سمت سرازیری و سقوط به پایین دره است؛ وی هیچ اهمیتی به گناه نمی‌دهد، با آن مبارزه نمی‌کند و تلاشی برای قدوسیت در او نیست.

وضعیت زندگی یک مسیحی واقعی مانند آن مثل پسر گمشده در کتاب مقدس است؛ ممکن است گناه تا مدتی او را فریب دهد. مثل آن پسرگمشده سعی می‌کند از خانه پدری دور شده و برود تا از تفریحات این دنیا لذت ببرد. اما هیچ کدام از آنها قادر نیست تا به مدت طولانی رضایت خاطر او را جلب کند. دیر یا زود به خود آمده، نزد پدر آسمانی بازگشته و اعتراف می‌کند که علیه تو و آسمان گناه کردم. خداوند هم فرزندان خود را می‌شناسد و زمانی که بازگردند با

آغوش باز آنها را پذیرا شده و می‌گوید: [انجیل لوقا ۱۵: ۲۴]

«این پسر من مرده بود و اکنون زنده شد و گم شده بود و اکنون یافت شده است.»

عده‌ای ادعا می‌کنند که مسیحی شده‌اند و بعد به گناه می‌افتند. انتظار داریم که روزی آنها بازگشته، توبه کنند و زندگی ایمانی را از سر بگیرند. اما این اتفاق نمی‌افتد، چون آنها فرزندان خداوند نبودند. دلیل اینکه سقوط کرده و زندگی در طغیان را به اطاعت از خداوند ترجیح می‌دهند این است که از اول به او تعلق نداشتند. ایشان هرگز نزد پدر آسمانی باز نمی‌گردند. در همان سرزمین دور باقی مانده و به عیاشی زندگی خود را هدر می‌دهند و راضی هستند. زیرا ذات آنها عوض نشده بود و مسیحی واقعی نیستند.

تحول روحانی یک مسیحی را بدل به فرشته‌ای پاک و معصوم نمی‌سازد، وی گناه و اشتباه می‌کند و آن محبت نخستین خود را از دست داده و حتی دل‌سرد می‌شود [مکاشفه ۲: ۴] فریبندگی این دنیا ممکن است او را بسوی خود جلب کند. اما ایماندار واقعی مثل آن شاخه حقیقی است که به تاک وصل شده است؛ ممکن است که برگ‌هایش بریزد و سرمای زمستان روی آن تأثیر بگذارد و ثمری ندهد - اما چون به تاک حقیقی پیوند خورده است - در بهار شکوفه خواهد زد و در زمان مناسب ثمر به بار خواهد آورد. مسیحیان واقعی به گناه می‌افتند و سقوط می‌کنند، محبتشان کم می‌شود، شکست می‌خورند، از برابر دشمنان فرار می‌کنند (مانند تجارب تلخ قوم اسرائیل در بیابان؛ سال‌ها سرگردان بودند، بارها از برابر دشمنان فرار کردند، اما سرانجام



وارد سرزمین موعود شد) یک مسیحی واقعی هم به همین شکل علی رغم تمام مشکلات، مصیبت‌ها و سختی‌هایی که برای او پیش می‌آید، غیرممکن است که رستگاری خود را از دست دهد. بدون شک به سرزمین موعود -اورشلیم آسمانی- خواهد رسید؛ تنها به این علت که خداوند او را برگزیده و محبتش را به او داده و قدرتش را دارد تا او را محفوظ نگاه دارد.

خداوند زنده و حقیقی حتی گاهی مانع سرپیچی و نافرمانی فرزندان می‌شود؛ به عنوان مثال خداوند از یونس خواست که به نینوا رفته و آنها را به توبه دعوت کند. یونس نمی‌خواست به آنجا برود؛ چون نینوا پایتخت امپراتوری بابل بود که در آن زمان دشمن قسم خورده بنی اسرائیل بودند. یونس از آنها نفرت داشت و می‌دانست که اگر برود و موعظه کند، ممکن بود آنها توبه کنند و از مجازاتی که در انتظارشان بود در امان بمانند. ولی یونس نمی‌خواست فیض خدا به آنها برسد! لذا سوار کشتی شده و به سمت دیگری فرار کرد. خداوند هم دریا را طوفانی ساخت و سرانجام خدمه کشتی یونس را به دریا انداختند. خداوند ماهی بزرگی را آماده ساخته بود که او را فرو بلعیده و بعد از سه روز او را به ساحل انداخت. همه این وقایع روی می‌دهد تا سرانجام یونس از فرمان خدا اطاعت کرده و به نینوا برود. هدف خداوند از تنبیه ایمانداران این است که از آنها حفاظت کند؛ گاهی خداوند تنبیه‌های جدی را به کار گرفته و در زندگی ما کار می‌کند تا ما برگردیم و نافرمانی نکنیم. همچون یونس مجبور شویم تا از دستورات او اطاعت کنیم تا تنبیه نشویم.

## ■ رفتم که رفتم

مشکل در اینجاست که عده زیادی ادعا می‌کنند مسیحی شده‌اند اما بعد از مدتی می‌بینیم کاملاً ایمانشان را ترک کرده و به زندگی گذشته خود بازگشته‌اند. فردی که می‌گفت مسیحی شده و معجزات خداوند را در زندگی شاهد بوده و یک زمان هیچ شکی در حقانیت مسیحیت نداشت، بعد از بروز واقعه‌ای یا دیگر به مسیحیت اعتقاد ندارد، یا اگر قبلاً مسلمان بوده دوباره به همان دین جاهلی خود برمی‌گردد. آیا وجود چنین افرادی در کلیسا و در بین جماعت مسیحیان ثابت می‌کند که حفاظت ابدی مقدسین آموزه درستی نیست؟

در پاسخ باید گفت که تشخیص این چنین افرادی آیا مسیحی شده بودند یا نه برای ما غیرممکن است؛ زیرا ما از دل کسی آگاه نیستیم که آیا توسط روح‌القدس متحول شده یا نه؟ ما تفاوت بین گندم تلخ و گندم واقعی را نمی‌توانیم تشخیص دهیم؛ در کلیسای خداوند همیشه افراد ریاکار وجود داشته‌اند. فقط خداوند است که از درون همه آگاه است و ظاهر آنها ما را فریب می‌دهد و نمی‌توانیم تشخیص بدهیم. وجود افراد ریاکار و متظاهر در کلیسا دلیل نمی‌شود که مقدسین در ایمانشان پایدار نخواهند بود. عده‌ای از این افراد متظاهر حتی خودشان را به عنوان شبانان و معلمین مسیحی معرفی می‌کنند. پولس در نامه دوم قرن‌تیاں فصل ۱۱ آیه ۱۴ چنین می‌گوید: «عجیب نیست، چون که شیطان هم خویشان را به فرشته نور شبیه می‌سازد. پس امر بزرگی نیست که خادمین وی خویشان را به خادمان عدالت شبیه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد بود.» این

معلمین به ظاهر مسیحی که نمونه‌های آنها امروز در دنیا کم نبوده و بسیاری هم معروف هستند، در حقیقت گرگ‌هایی درنده بوده و برحسب اعمالشان جزا خواهند دید. در انجیل متی فصل ۲۴ آیه ۲۴ خداوند ما عیسی مسیح درباره آنها هشدار می‌دهد:

«زیرا که مسیحیان کاذب و پیامبران دروغین ظاهر شده، علامات و معجزات عظیم خواهند نمود. چنان‌که اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز گمراه کنند.»

در آیات دیگر کتاب مقدس هم در مورد معلمین دروغین به ما هشدار داده شده است؛ به عنوان مثال در نامه دوم قرنتیان فصل ۱۱ آیه ۱۳ و مکاشفه فصل ۲ آیه ۲. امروزه ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که تعداد زیادی از این معلمین کاذب وجود دارند. این مبشرین به ظاهر مسیحی ثروت زیادی اندوخته و در نتیجه قدرت تبلیغاتی زیادی در اختیار دارند. ایشان کتاب‌های پرفروشی نوشته و مطالبی را به مردم می‌گویند که دوست دارند بشنوند؛ بهترین زندگی هم اکنون! متأسفانه مردم هم تصور می‌کنند که چنین کسانی معلمان مسیحی بوده و طرفداران بسیار زیادی دارند. در صورتی که این معلمین آگاهی بسیار اندکی از تعالیم نجات بخش مسیحیت داشته، شخصیت و رفتارشان هم به هنرپیشگان هالیوود بیشتر شباهت دارد تا به خادمین مسیحی. ما نمی‌دانیم ایشان چه انگیزه‌ای دارند و به چه دلیل کتاب مقدس را به دست گرفته و مردم را دور خود جمع می‌کنند؛ ما از نیت واقعی آنها آگاه نیستیم.

از سوی دیگر، بسیاری از ایرانی‌های مسلمان زاده به مسیحیت روی آورده‌اند زیرا از اسلام زده شده‌اند. آنها تصور می‌کنند مسیحی شدن به خواسته و اراده آنها بوده و بدون اینکه واقعاً از گناهان خود

توبه کرده و یا درک درستی از آموزه فیض داشته باشند، خود را یک مسیحی می‌دانند. اکثریت ایشان نیز به همان سرعت که مسیحی شدند به همان سرعت هم مسیحیت را ترک می‌کنند. آیا این رفتار آنها دلیل بر این است که آموزه پایداری مقدسین واقعیت ندارد؟ خیر! چنین افرادی از همان ابتدا جزء مقدسین نبودند که پایدار بمانند. شاید حضور در کلیسا و مشارکت با ایمانداران مسیحی و وقایع دیگر در زندگی شان باعث شد تا احساسات آنها تحریک شده و به سوی مسیحیت گرایش پیدا کنند ولی هرگز تحول روحانی را تجربه نکردند. یوحنا در رساله اول خود فصل ۲ آیه ۱۹ رفتار ایشان را توضیح می‌دهد:

«از ما بیرون رفتند اما از ما نبودند. زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند. اما بیرون رفتند تا آشکار شود که همه ایشان از ما نیستند.»

متأسفانه عده زیادی هستند که می‌گویند ما مسیحی شدیم، بدون اینکه خداوند را در حقیقت بشناسند و با او سالک بوده و مقدس شده باشند. ایشان را ما مدتی در جمع ایمانداران کلیسا مشاهده کرده و خوشحالیم که به تعداد اعضاء کلیسا افزوده شده است. در صورتی که واقعیت تلخ‌تر از آن بوده و خدای نهان بین بهتر از ما از دل و انگیزه‌های آنها آگاه است. عده‌ای از هیمن افراد این جسارت را پیدا می‌کنند تا خودشان را شبان کلیسا قلمداد کنند. آنها موفق می‌شوند تا کلیسایی را راه‌اندازی کنند؛ بدون اینکه روح‌القدس دل‌های آنها را تازه ساخته باشد. خداوند ما عیسی مسیح درباره چنین معلمین و شبان‌های کلیسا گفت: [انجیل متی ۱۵: ۱۴]

«ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورائند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

این معلمین کور در این دنیا ممکن است برای خود دنباله‌روها، شهرت و ثروت زیادی را بدست آورند اما در روز داوری وضعیت آنها مشخص می‌شود؛ خداوند ما در انجیل متی فصل ۷ آیه ۲۲ وضعیت این‌گونه افراد را در آن روز چنین توصیف می‌کند:

«بسیاری در آن روز مرا خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم؟ به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم؟ و به نام تو معجزات بسیاری ظاهر نساختمیم؟ آنگاه به ایشان صراحتاً خواهیم گفت: هرگز شمارا نشناختم ای بدکاران، از من دور شوید.»

این نظر قاضی عالم به چنین افرادی است. یک گروه از شبانها و معلمین مسیحی را خداوند ما بدکاران می‌خواند. کسانی که فقط متظاهر و ریاکار بودند؛ ذاتشان هرگز تغییر نکرده و فیض نجات بخش را نداشتند. آنها جزء گله خداوند نبودند اما خودشان را در بین گله خداوند جا زده بودند. محبت خداوند در دل‌هایشان نبود و هر کاری که انجام می‌دادند نیت باطنی آنها درست نبود. به دلیلی غیر از محبت ما به خداوند عیسی مسیح را انجام می‌دادند.

البته خداوند زنده و حقیقی ممکن است حتی از کلام همین معلمین دروغین استفاده کرده و عده‌ای را نجات دهد. خداوند قادر است تا حتی دهان الاغ را هم باز کند تا سوار خود را هشدار دهد [کتاب اعداد ۲۲: ۲۸] لذا اگر خداوند بشارت این معلمین را برکت داده و عده‌ای از او برکت گرفتند، دلیل بر آن نیست که از ایشان راضی است؛ خود آنها

بدکاران شمرده شدند. پطرس رسول در نامه دوم خود فصل ۲ آیه ۲۲ می‌گوید چنین افرادی به نفعشان بود که هرگز انجیل را نمی‌شنیدند تا اینکه بعد از شنیدن حقیقت بدان پشت کنند.

«اما معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که سگ به فی خود رجوع کرده است و خوک شسته شده به غلطیدن در گل.»

پطرس این افراد متظاهر را به سگ و یا خوک تشبیه می‌کند که ذاتشان عوض نشده به همین دلیل دوباره به گناه برمی‌گردند. سقوط نهایی آنها ثابت می‌کند که آنها هرگز جزء برگزیدگان نبودند. نیاستی به سادگی فریب ظاهر انسان‌ها را بخوریم؛ بسیاری به کلیسا می‌آیند زیرا از شنیدن انجیل لذت می‌برند؛ دوست دارند بشنوند که خداوند به رایگان گناهکاران را رستگار می‌سازد. اما هرگز از در تنگ وارد نشده و به شیوه زندگی گذشته ادامه می‌دهند. نمونه چنین کسانی که از شنیدن کلام خداوند احساس خوبی داشتند کم نیست؛ هیرودیس پادشاه با خوشی به یحیی تعمید دهنده گوش می‌داد ولی بعد از مدتی فرمان قتل او را صادر کرد. [انجیل متی ۱۴: ۹] آیا هیرودیس پادشاه که با خوشی به موعظه‌های یحیی گوش می‌داد یک مسیحی واقعی بود؟

افرادی که به نظر می‌رسد مسیحی شده‌اند همیشه در کلیسا بودند و هستند. وقتی که از بین جماعت ربانی بیرون رفتند و یا کلیسا را ترک کردند نباید تصور کنیم که آموزه پایداری مقدسین اشتباه است! عده‌ای از همین کسانی که یک زمان خود را مسیحی دوآتشه می‌پنداشتند، ممکن است روزی کاملاً بی‌خدا و بی‌ایمان گردند. نباید تصور کنیم که آنها واقعاً مسیحی شده بودند و حالا مسیحیت را ترک

کردند، خیر! آنها از ابتدا مسیحیان واقعی و مقدس نبودند که بعد نجاتشان را از دست بدهند.

ترس از اینکه ما مسیحیان روزی رستگاری خود را از دست بدهیم بیهوده است. کسی که ما را نجات می‌دهد خدای قادر متعال است. وی می‌تواند و اراده کرده که ما ایمانداران را تا به روز آخر محفوظ نگاه دارد. خداوند زنده و حقیقی می‌خواهد که ما مسیحیان یقین و احساس امنیت و شادی کامل داشته باشیم. خدایی که هدیه رستگاری را به ما عطا کرده، هرگز آن را از ما نمی‌گیرد. پس ضرورتی ندارد که بعد از تحول روحانی ما را از این دنیا بیرون ببرد مبادا ما به گناه سقوط کرده و او را برای همیشه ترک کنیم! خیر، محبت خدای زنده و حقیقی به فرزندان و برگزیدگان محبوبش ازلی و تغییر ناپذیر است. وی که ایشان را در این جهان پارسا محسوب کرده، در همین دنیا و از دست آن شریر محفوظ نگاه داشته و به یقین به جلال خواهد رسانید. ما مسیحیان کلوینی اعتقاد داریم که منشاء، ادامه و کمال رستگاری ما به اراده و در دست خدای زنده و قادر متعال است. خداوند زنده و حقیقی هم همگی ما فرزندان او را تا به آخر محفوظ نگاه می‌دارد. [افسیان ۳: ۲۰-۲۱]

«اکنون او را که قادر است به انجام بی‌نهایت زیاده‌تر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، بر حسب آن قدرتی که در ما عمل می‌کند. او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا همه نسل‌ها تا ابد جلال باد. آمین.»

